

1

F

三

F

1

U

0

9

10

11

[illegible]

11

[illegible]

II

1

1

1



بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
بازر
ش
اسم کتاب: جانور نامه
مؤلف: آق‌نشین، محمد حسین
موضوع: تاریخ طبیعی
مؤسسه: ۱۳۰۲
شماره دفتر: ۹۳۵۲
۷۰۷
نشر شده

بازدید شد
۱۳۸۱

جازر
ما

اسم کتاب جانور نامہ
مؤلف آق سمن محمد حسین الانصاری کاشانی
موضوع تالیف راجع بہ مہوام و حشرات کیران

مؤسسه ۱۳۰۲

شماره دفتر

9504

✓✓✓

۷۰۷

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۷۰۷

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۷۰۷

بازدید شد ۱۳۸۱	کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۷۰۷
اسم کتاب: جهان‌نما	مؤلف: آق‌نقش‌بن محمد بن محمد بن آق‌نقش‌بن
موضوع: تاریخ	موضوع: تاریخ
شماره دفتر: ۹۳۵۲	۷۰۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----





۱

جایگزین نامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهربان داور پر استایش باید و بپای پیهم بر
کرايش شاید که مایه هستی از هیچ آفریده ندانست
و پایه آخر پایش این راهیچ جنبیده نشناخت: اعني
پنجه آخرین زمان که زادگان او پیرایش این و باز

مندکان

۲

ماندگان وی آرایش زمینند:
زمینده شاهنشاهی و برزنده فرما نغمائی فرزند
اختر پست فرزانه که فروغ نور پایش چشم خرد را خیره
نمود و دست معدلش روی ستم را پیره کرد
شهر بار داشتند و خد بوار چند السلطان
بن السلطان بن السلطان بن السلطان و الخافان
بن الخافان بن الخافان بن الخافان السلطان
العاذل الباذل ناصر الدین شاه غازی
خلد الله ملکه و سلطانه که الطاف
بدنها پایش بو پیره این جان نثار دولت ابد
خسین و خانه زاد در بار بهشت این نغمین
هاشم بن محمد حسین الانصاری الکاشانی را

که همواره در زپلوی از پیش درانش
علوم و اشتهار فون کوششهای بی پایان
میتود پیوسته بران میداشت که بدانشها
رنکین مردم از اهله مکره مند کند و از دانشها
شیرین هم کنان را گوش زد نماید
چنانکه در پن سال فرخنده فال در محله
۱۲۸۷ آغاز آن نمود که جانوران کشور
ایران نامه نگار و از جنیندگان زهرناک
مملکت پارسبان دانشانی سراید چندی
نگذشت که سیاحت نامهای خود را کرده آورده
و نوشتههای دیگران را فراهم نموده آنها را برشته
سخن کشید و بصفحه نگارش جلوه گر ساخته جانور نام

مقدمه

آسود مندی داستان ^{طبیعی} داستان طبیعی ان علی را گو
که در آن گفتگو میشود از بنیاد پیکرهای که بر روی زمین
پراکنده شده با گرد آمده اند برای آفرینش توده آن
علم در بردارد زیرا که دانشها را که از پیکرها
پدیدار میکنند و صفاتی که برای بافتن جدائی آنها
از یکدیگر میکنند و کارها را که در هر یک آفرینش دارند نیز
در این علم یاد میشوند :

شاید یکی و دامن این علم بسیار است فایده این علم نه
تنها شناسائی خود و چیزها نیست که بر ما گرد آمده اند
بلکه بنیاد دانشنی دانشهای دیگر است و برای خود کمتر
نوه ممبره بر است که می و در دست کاری دانش آن بیش
از هر چیز دیگر است چه بی شناختن آن خصایص بسیار است

مردمان شایسته و توانای خود را از دست داده بر فرد
زندگی پیوسته گرامی شوند و پیشتر آنست که دیگر بجای
مند نمیرسند
برای باطن دانستی و استوار این گفته همین بس که
در این جهان و کردار خود بنده باشند و چیزها
کرانیهای فرو شده در دل زمین و کارها و سودمند
که از علم معرفت الارض و معدن نشنا پیوسته برای هنرها
و پیشتهای مایه پدیدار میشوند بیاد آورند و رستنیها
کونا کون و در بهار که باندازه بسیار فراوان برای چاره
درختها و سودهای دیگر بکار میروند دیده و ملاحظه کند
که همین دانستن طبیعتی است که در کشت کاری و پرورش
دانههای ماست و در این دانستن که جانوران دهند و

و برهم

و برهم و انگیختن شناخته شده و بیماری آنها فوایدی
ما باز گشت میکنید که گذشته از آنچه گفته شد باید دانست
دانش بعلم طب که برای چاره بیماریها گستر استیاری
علم طبیعت مدما از روی پدید آید بود باجمعه علوم
طبیعه برای آن طرز و رفتار که مخصوص باهاست عقل را
مانوس میکند باینکه هر اثر و تشا را بنده بیکبندی کند
و همیشه شایع پیدا شده را بر همان کارهای تازه و پرکار
پیشین نماید پس دانش علوم طبیعت سبب میشود که هر کس
اشکار نکند در این علوم همیشه دلیلهای مادی در کار
اندیشهها و پندارها گذارند

در بجز نخستین

بخش آفریدگان بنده سلطنت

چنانکه باد نمودیم داستان طبیعی در بردارده هم پیکرها
پراکنده بروی کره ما با گرد آمده در اندرون آنرا این
علم بنامه کان و نشانهای بدید آید در هوا ازین
علم نیست:

دانشندان پیکرها را بدو گونه بخش نموده اند پیکرها
پنجان با کانی و پیکرهای زنده با افراری:

داستان طبیعی پیکرهای کانی نیز بدو بخش شده: داستا
پیکر بروی کره خاک و طر آفرینش هر یک از پرده ها و بخش
های آن و داستان کونها جدا کردن آن بخشها از زمین
که در پیشها و برای بهره مند شدن از آنها در زندگانی
نخستین را تولیدی معه اولی و دوم را میتزالی کان کاز
مینامند:

معرفه الارض علی است که در آن شناخته میشود طبقه
آفرینش پیکر بروی زمین از درها و کوهها و ناهنجاریها
و آبها و پرده های کونا کون آفریننده آنها و دیگر کونیها
پس از پیکر نخستین باید که این مردگان بدیدار شد
درین علم نیز شناخته میشود هنگامی که هر یک از اینها
کرنا کون و آبش باهاست بغیر دانشگاه آفرینش و
بدستیار همین علم است که فسیلهای هر یک از این پرده ها
شناخته میشوند:

کان کاری آن بخش از داستان طبیعی است که در آن آموخته
میشود طبقه بدست آوردن هر یک از آن پیکرهای
دهنده زمین که برای پیشها و در بایستندهای زندگانی
میروند:

پیکرهای افرادی نیز بد و سلطنت بخش شده : دانش
 بر سندها را بتائیک ^{دانش} و دانش جانوران را ز ^{جانور}
 گویند و هر یک از اینها نیز بخند بخش میشود دیگر
 در زبان دانشمندان مانند در زبان هم کس هر آفریدگار
 بس بخش زرت نموده اند که هر یک بنام سلطنت شناخته
 میشود سلطنت کانی سلطنت رستنی سلطنت جانور
 در آغاز آموختن داستان طبیعی نخست باید دانست که بخشها
 باد شده بروی کدام بنیاد استوار و از چه بد پدیدار شده
 و چه استبدادی پیکرهای بجان از پیکرهای زنده و پیکرها
 رستنی از پیکرهای جانوری :
 ۳ ^{از پیکرها زنده} چهرهای جداکننده پیکرهای پاد شده از
 یکدیگر بسیارند از آنهاست آغاز چگونگی هستی درازی

روزگار طریقههای و ویرانی نیرنگ عمومی بکار نیاید
 و پیوسته بکها و آمیخته بکها است نفسی آنها چنانکه اندک از
 آنها را در دنیا یاد کنیم :
 ۴ بدانکه سر آغاز پیکرهای بجان و پیکرهای زنده میباشد
 هم نیستند : رستنی چون پیکر کانی آفریده میشود از گرد
 آمدن و پیوند و یا چند کوه رستنی که هر جنس طبیعت
 هر یک از آنها بخیر از دیگر و بخیر از خود آن پیکر است
 و پیوند این کوهها از آفتاب شیمیائی اینجا نیست که در آنها
 آفریده شده است آفریدگان زنده از پیوندهای بخیر
 خود مایهها آشکار نکردند و نیرنگ هستی بد پدید آمد
 از کار کرمی یک پیکر زنده دیگر بماند آن و قوه زنده
 که مایه مخصوص هستی آنست از بخایش زاننده کان

بانهار کند و چنان جایجا شود که در زانده مانند آن ^{بیش}
 نپذیرد کواه بر این گفته اند که غم خود شما ساخته میشود
 هنگامیکه دو کوه را بخواند که هیچگونه همانند یکدیگر پیدا
 شده نیستند ^{غالب} بیکدیگر پیوند یابند و هیچ بنایند
 که این کوهها برای اینگونه پیوند یکدیگر مانند یکدیگر
 پیدا شده و از دیکدیگر کند لیکن این روش در زمینها
 و جانوران و از گونه است که هرگز اینها بطریقه باد شده
 از چند باره آفریده میشوند بلکه برای هستی خود ناچار
 باید بزندگی یکی از خودشان خود بسته داشته باشند
 یعنی از یکدیگر زنده که پیش از آن آشکار شده و آنرا از آینه
 همره مند شوند : چنان میباشد که این آفریده کان برآ
 هستی خود محتاج بیک کان و جنباسند و از این جنبش

را در یافت نتوانند نمود مگر از یکدیگر مانند آنکه خوا^{شد}
 چگونگی هستی یکدیگرهای زنده با طریقه هستی
 آفریدههای در آفرینشند و از این شکار است :
 یکدیگرهای چنان مانند کاهها و سنگها با آرامش در
 همیشه هستند و خورده ^{مکمل} هائیکه آنها را آفریده اند
 هرگز نازده میشوند اگر بوده آنها بفرایند آنها از آنست
 که دیکر کوههای مانند آنها میشوند و اگر پاره از کوه
 آنها نابود شود ناگهانی و بسته بکار چند فوه است که
 کارکن برویند و هیچگونه پیر و هستی آنها نیستند :
 همه یکدیگرهای زنده دارای جنبش اند و بی جایگاه نیستند
 ها و گستردهها همیشه خورده میشوند که از این کار یکدیگر
 از فائده که آنها را آفریده است بطور آشکار نازده میشوند

پس بیکه از آفریدی پیوسته خرد ها برونی را بخود کشیده
 بنزدیک کوه هر مخصوص خود میکند و بکجش از کوه آفرینند
 خود را پیوسته که هید به همان برونی واکدارند ^{نشان}
 از این طریقه ذکر کونی است که نشان نغذیه هوبد ^{مسک}
 چنانکه همیشگی و پیوستگی این کار یکی از پانها
 باینست هم آفریدگان زنده است و فراش و کاهش
 نوده بیکه های زنده نیز وابسته و پیرو همین جنبش ^{ند}
 چه هر انکاهیکه نوده آنها میگاهد ازین است که ماها
 برون مرقه پیش از اندازه شده بایش از اندازه خرد ها
 نازه شده است که بدرون رفتند و هنگامیکه نوده
 آنها بزرگ میشود از بسیار بدرون کشیدن خرد ها
 ذکر نه از فراش برون مانند درگاه است زیرا که کوه ^{نیکها}

نازه بوده آنها افزوده میشود از برون و نشسته برونی
 آنها نیستند بلکه رای پوند و یکانکی یافتن با خرد ها بیکه
 از پیش بودند یا برای جانشین شدن ان خرد های یک کار
 نغذیه آنها را برون فرستاده است بدرون فرو شوند و
 هیرناره و خرده از ان بیکه در آیند :

در ناله و درگاه آفریدگی پس از هسته و ماندن آنها در این پنهان به
 هنگامیکه اندازه و سر انجام ان برای هر کرده و هر درسته
 مختلف است بیکه های زنده نابود و ویران میشوند و در
 این گفته هیچگونه دود را ندارد لیکن بیکه های بچان
 چون بزرگ هسته پذیرفتند بدانگونه بازمانند و بپخته
 نمیزیرند تا آنکه یک قوه برونی برای ویرانی آنها در دنیا
 و درازی هنگام بازماندن آنها اندازه بایستی ندارد
 و از خود هیچ چیز بیکه بخودی خود آنها را ویران و تبا کند

ندارد و در دهه افروندگان افروزی مرکب ناچار برای زندگی
و نیتی بجهت هفت آنها با استی است و چون پدید آمد
و زائیده شدن این افروندگان بخود پی خود شاید هرگاه
بجز از قوه تغذیه یافتن توانائی زایش نیز از آنها دور
شود بزودی از روی کره خاکی نابود میگردد و این
خاصیت در همه پیکرهای زنده اشکار است چنانکه
همان یکی از معرفهائیست که مایه جد افروندگان افروزی
از افروندگان بی افراست ۷ نیز یک عمومی افروندگان
انگونه جذائی و بیگانگی پیکرهای بیجان و پیکرهای
زنده که از روی اندازه بوده و بسته به چند پیکرهای
انها است نیز شایسته باد و در دست تمام پیکرهای زنده چند
نوشته شده است نیز یک عمومی جداگانه است بجا افرا کردن در دست

نداشتند بلکه اندک اندک بان نیز یک در آیند و این

نیز یکها بسا کی هندسی آنچنانی نیست که در کوهرها
بی افرا بگاه گرد آمدن خود بهایشان نیز یک گشت
نمودار میشوند :

هر یک پیکر زنده ناچار است انداختن اندازه معینی از
نوده که از آن در گذشتن تواند و برای رسیدن باز
اندازه و نزدیک شدن بان نوده که اندازه آن در هر
کره و در شبیه جداگانه است قوه اندرونی مخصوص
بکار است :

هر آنچه گفته شد در پیکرهای بیجان بنوع دیگر است
چه برای نوده آنها اندازه بایستی نیست چنانکه مرمر
نیز یک پارهها و پرههای ذره بینی و هم نیز یک کوهرها
در این هیچک از رسیدهها یا خندکان و نیز یکان هرگاه

بزرگی و ابعاد معینه نرسند هرگز زنده نمیتوانند
ماند و هرگز از اندازه که طبیعت جان بخش برای فرشتگان
انها گذاشته اند رگدشتن نتوانند. **پیکرها** ^{بنا}
همیشه میتوانند بدستیار افراشته و در پختن
شوند بی آنکه بخشها آنگونه جدا شده از یکدیگر طبیعت
شان در کون شود با کردارهای غنی بین آنها
بود شوند چه بخشهای کونا کون بت نوده ناچار از ^{سنگ}
بیکدیگر نیستند و هرگز بت پیکرانی بخش ندارند
نمیوان بکمان آورد. **لیکن** در زمینها و جانوران و
بخشها و پاره‌های آفریده شده همگی برای هستی هر یک
از آنها ناچار است بت آفریده زنده که از دیگر چیزها
کریا کرد و خود جدائی پذیرفته است تا چند اندازه

بیش نمیتواند پاره‌های آن بی واگذارن هستی خود
برده و جدا از یکدیگر بشوند.

۸ **بکانه بنیاد آنها** دیگرین شناسانده محصور
پیکرهای زنده بکانه بنیاد آنهاست چه همیشه ^{آنها}
آفریده شده اند از گرد آمدن بخشهای بسته و بخشها
روان. **بخشهای روان** اندک با بسیار و فراوان
پراکنده در همه جا نوده آنهاست و بخشهای بسته بر
نگاه داری بخشهای روان بتیرنگ و رفهای نازک ^{ناله}
های بار بت آفریده شده اند چنانکه درونها و مباحثها
و سوراخهای اندک با بسیار و دراز یکدیگر بخوابند
و محصور میکنند. **این وضع بنیاد در همه پیکرها**
زنده دیده میشود و این گونه بنیاد را عموماً بنام آفرین

انی خوانده اند لیکن در سلطنت کافی هرگز اینگونه
 نندکی دیده نمیشود اینگونه نیز یک پد برین بکر
 از پیاپیهای هفتی همه آفریدهای زنده است و اگر
 اندکی بنید بپسند در آنچه بیک در کار تغذیه گفته شد
 که اشکارا و نما بان برین نشانه زندگی است یافتن ^{مندی} نیاز
 باین طریقه آفرینش اسان خواهد شد برای هوید شدن
 در این گونه آفریده کان هرگز نیکی که باشد راستی
 که بخشهای بسیمایست برای فرو شدن و بدر
 بافته هار سپیدن کوههای برینی که بجهت بکر بکر
 یافتن و مانند بکر آفریده شدن نامزد کرد دیده اند
 و هم برای برون شدن خردهای کوچکی که باید بیک
 خود را آن بکر و اگذار کنند بر بخشهای روان تا

نیز که آنها بیکرهای روانند که خردها آنها را

شاید یکی جنبش بسیار است و میتوانند فرمان
 کار باد شده شوند بیکرهای روان باید بتوانند
 همگی در آنجا بیکه دارای زنده کی است و شوند تا
 آنکه پیوسته و زنی درون نودها بسته و در
 برون آنها را برسانند ازین روی ناچار باید بخشها
 بسته بافته و نندکی ابری و نیکی داشته باشند پس
 پندار هفتی کار گفته شده برای پدیداری تغذیه
 بی بودن طریقه بنیادی که باد شده ناشد نیست ^{چون}

دیده میشود که بنیاد همه آفریدگان زنده ^{بنیاد بنیاد}
 همینگونه است ازین روی همگی با بنام بیکرهای ^{افراد}
 خوانده اند در برابر کانها و سنگها و آنها که چون
 اینگونه افراد ها و بنیاد نیست بیکرهای بی ^{مندی} افراد

۹ پیوسته و اینست که استفسار است کانی با چون با
سلطنت افزیدگان زنده بسجده دیده میشود که
بیکانگی آنها از یکدیگر باندازه است که پیوستگیها
شبهائی هر یک از آنها نیز خرازد دیگر نیست
پیکر بچان مانند کانیها با سنگها میتواند تنها از
از خودهای سنگ کوهی ساده یا از لب استفسار
ساخته شود مانند طلا و آهن و جیوه و گوگرد
و دیگر پیکرهای استفساری اند از پیوند و بیکانگی
بذریختن دو یا چند استفسار از استفسارهای که شما
آنها داشتند و سپیده هشی باید در همه پیکرهای
کانی شماره استفسارهای آفریننده که و پیوستگیها
بطریقه بسیار ساده است و طبیعت را بگونه پیوند

هیچ اندازه برای خود نگذاشته است پیوند استفساری در
پیکرهای زنده با بگونه نیست پیوند شبهائی پیکر
های زنده همیشه در هم آمیخته است برای آسان
در یافتن پیوند های کونا کون آنها میتوان گفت که
ما بپای آفریننده اینگونه پیکرها را طبیعت بسکونه
خواسته است برخی در سلطنت کانی و جانوری و هم
در رستهها دیده میشود نه تنها در یکی از آنها مانند
اب و نمکهای کونا کون دیگری چون فند و او
در گونه هشی مانند بخش گفته شده است لیکن بی کار و
اثر زندگی در جهان طبیعت نیستند زیرا که از
جهه آغاز و گونه آفرینش مانند بخش دوم است لیکن
در خصایص شبهائی بسیار شباهان با اندازه از آنها

دوراند که از پیکرهای بچان بیکانه اند و اینها آنها
در پیکرهای زنده یافت میشوند مانند آلبومین و
فیتین و لولوز که آنها را ماهیهای افزای یا ماهیهای
بزرگند بر ماهیها زنده که پدید میآیند. این کوهها
همیشه پیدا میشوند از پیوند همین سیاهچهار استفس
جداگانه یعنی گزین و هیدرژن و اکسیژن آنها با آنکه
پیوند یافته با چهارمین استفس که ازت است شناخته
این ماهیهای افزای بسیار شایسته از آنرو که باید در
واستواری آنها بسیار اندک است و بگونه مخصوصی بر
و شایه میشوند چنانکه اگر هنگامی چند درجه باشند
که هوای گرم و غمناک در آنها کارگر شود بنیاد آنها از
پوسیدن و پیران گردد. باری جدا آنها از پیکرها

بچان برای چگونگی پدید آمدن خودهای آنها است زیرا که

از دانش شیمی یافته ایم که هر اتم از ماده افزای پیدا میشود
از پیوند و بیکانگی یافتن شماره بسیار از اتم استفسها
کونا کون و در سلطنت کانی هر اتم از پیچیدگی پیوند
ندارد مگر شماره بسیار کم از اتمهای استفسی مانند
اینکه یک اتم از اسپد گزینیک سلخته میشود از یک اتم
گزین که باد و اتم اکسیژن پیوند یافته لیکن یک اتم از پیچیدگی
بفراشه ستیاری بنامیده شده دارای ۱۴ اتم گزین و
اتم هیدرژن و ۱۰ اتم اکسیژن است. :
پس ماهیهای افزایند که بنیاد دارد و پودر جانوران و
رشتهها را ساخته اند و ماهیهای افزای با کانی بکالبد
این پیکرها آکنده میشوند مگر با بودن کارهای نیک پیر
هستی اینگونه آفریدگانند. :

برگشت همه آنچه برای پیوند شیبائی آفریدگان کشید
 بر آنست که بیکرهای زنده در پیوند شیبائی همگی مخصوص
 از کربن و هیدروژن و اکسیژن و آرت آفریده شده اند
 و در ساختن کانی اینگونه پیوند یافت نمیشود
 ۱۰ از سخنان پیش بیکانکی بیکرهای زنده و بیکرها
 بی افراز بیکر و بیکر هویداست چه از برای پیوند شیبائی
 و بیکانکی بنیاد وجه بواسطه آغاز و چگونه هستی و
 درازی روزگار و طریقه و برانی و نیز یک عمومی بیکر
 برای شناختن و شناساندن گفتن همه این بیکانکیها
 بیکار نیست بلکه همین بر که گویند بیکرهای زنده آفریدگان
 هستند تغذیه شوند و زاینده چه شایسته ترین نشانه
 که از زندگی آشکار میشود همین دو چیز است :

و بیکرهای بجان بانی افراد آفریدگانی هستند بی زنده
 و تغذیه ناپذیر چون خواهند همگی رستنیها و جانوران
 بیکبارگی بشناساند بزندگی داشتن آنها را میبایست
 زنده کی را چون در سخنان بسیار ساده درازند قوه تعبد
 پذیرفتن است لیکن در مقام خود گفته خواهد شد که
 زندگی همیشه با این سادگی پذیرفتن نشود بلکه بیش از آنست
 که مایه آشکار شدن بسیاری از نشانههای شایسته دیگر
 بدانش هیچگونه سختی که گفتگو باشد برای سرمایه زندگی
 با ندیده لیکن چنانکه در فیزیک سبب برمی آید از خنده
 بنام کارل پاپ منحصص میکند با آنکه سرمایه آفرینش یک
 همچنین نیز در فیزیک برای آسانی تعبیر کارها آفراری
 هستی قوه مخصوصی مانند سبب برای نشانهها مخصوصه

افزیده‌های زنده پذیرفته‌اند که بیان مایه و منش آن را
 یاسای شیخی و غیرتکی که اکنون در دست است شنید
 این قوه را بنام قوه زندگی می‌شناسند و آنچه دیگر آنرا
 برپا کرده و یاسائی که بر او فرمان فرمائی می‌کند پنهان
 و ناگفته است پس سبب چنین هستی و جنبه‌های مخصوص
 را بترتیبان پاک بسته دانیم تا همین اندازه می‌دانند که زنده
 پیدا می‌شود مگر در پیکرهای اقراری و برای اینکه زنده
 در آنها پیدا شود باید پستی که در هستی آنها پنهان چند
 برجا باشد از پنهانهای ناچار برای هویدا شدن زنده که
 بودن اندازه چند در کالبد آفریده‌های زنده است
 اگرچه رستی و جانور چند هستند که از خشکاندن
 زنده گشتا کاملاً از کار باز می‌ماند چنانکه بنامش مردگان

لکن چون دوباره آب و نمناکی را با اندازه که می‌باید
 با آنها برسانند زندگی آنها باز پیدا می‌شود
 بیشتر هنگامها نابودی آب بخودی خود مرکز آورد
 پیمان با پستی دیگر برای هستی آفریدگان زنده کار
 کرمی و کرمی یعنی با اندازه معین است که از همدستی آن
 کار نغذیه و دمیدن کرمی درونی با اندازه تعیین پذیر
 تا انجام هنگام زندگی اشکار می‌شود با بود همه پنهانها
 زندگی کار کرمی هوای برای آنها ناچار است
۱۱ انزاهای: هر چه باشد قوه زندگی اشکار می‌کند
 مگر بدست یاری قادرهایی که از همگی آنها که شماره اندک
 بسیارند کالبد زندگان هستی می‌باید هر نشانه و اثری که
 در یکی از جانوران بار سینه‌ها هویدا می‌گردد پیرکار

بنا پاره و بخش جدا گانه کالبد آنها است همیشه میان
بنیاد و چگونگی ساخته شدن آن بخش و طبع کارها
بیکدیگر از انشاکار میشود تردید یکی و دیگری با این است
چنانکه مردمان چنین میگویند مگر بدست ارباب اقرارها
بیکدیگر ماهی (عسل) میمانند و از نزدیکان خود آگاهی
نمیخواهند داشت مگر بواسطه اقرارهای باینده (عسل)
ساخت بنیاد هر بنا از این اقرارها برای کونه کارها
از آنها بدست میگیرد و کونا کون شود
۱۲ ^{نماینده} بنیاد بنیاد بنیاد از روی اقرارها که میگذرد و اعیان میوزند
دانش چگونگی ساخت اقرارهای افریننده جانوران
و رسیدن آنها را شرح میمانند هرگاه بنیاد گفتگوی
در این دانش رسیدن آنها باشد از آن شرح رسیدنی گویند
و اگر آنچه بیکدیگر از آن گفتگو میشود جانورانند از آن شرح

جانوری خوانند: دانش یکارها بیکدیگر از این افرینندگان
و اقرارهای آنها بدست میآید و فیروز پوری نامیده شده
است در اینجا نیز مانند در شرح هرگاه از کارهای
رسیدهها و نشانهای زندگی آنها سخن رود فیروز پوری
بنیادی گویند و اگر موضوع کارهای اقرارهای جانور
باشد فیروز پوری جانوری گفته میشود
پس شرح دانشی است که بدان گفتگو میشود از بنیاد
پیکرهای اقرارهای فیروز پوری دانش بزند لیکن اینند و
دانا بیکدیگر رسیدن بیکدیگرهای بسیار سخت است و راست
زیرا که فرا گرفتن فیروز پوری جدا از شرح شدن آن است
و شرح زانبر چون از فیروز پوری جدا کند سودمندی آن
از دست میآید باری برای در یافتن نظم بهم بستگی اقرار

که بدست می آید آن نشانهای زندگی اشکار میشود
 باید پیش از هر چیز چگونگی و جایگاه افرادهای آن
 مکانیم را شناخت و پس از آن سودمندی و کارکرد
 هر یک از آنها را جستجو نمود چه با کاهی از کار سود
 مندی هر یک از آن افرادها شناسائی بنیاد آنها را
 چندان شایستگی نخواهد بود:

از آنچه گفته شد چنین یافته میشود که کار طبیعی انسان بجا
 نکرستن و نشستن در افرویدگان مانند کار ساعت
 ساز است که برای سنجش ساعت و کاهی یافتن
 از آن باید که علاوه بر نکرستن اوضاع بروی آن هر یک
 هر یک از کرد و نهاد و فرقه ها و زنجیرهای درونی آن
 از کشودن دیده شکل و بسکه آنها را بیکدیگر یافته

یافته و سودمندی هر یک از آنها را نیز در باید نگاه
 دیگر باره آنها را مانند نخست بپند و بشکلی داد
 از نظم ساختن و بچینش آوردن بکار هر یک از آن
 افرادها آگاه شود زیرا که شخص طبیعی آن علاوه بر
 نکرستن اوضاع بروی جانوران و رستنیها باید بشکلی
 افرادهای مختلفه کالبد آنها را از پاره پاره نمودن و
 دیدن درون آنها و در یافتن بسکهها و اشکال
 طبایع و فایده آنها را هنگام زندگی لیکن جدائی و از
 ساعت سازانست که او میتواند آن افراد را بکار پاره پاره
 و بران کند چکن دوباره آنها را بسپای نخست باز
 گشت تواند داد بلکه تنها بدست ساز جستجوهای طبیعی
 و دیدن آثار علامات زندگی و آزمایتهای فیزیولوژیک

بنیاد افروزهای در هم آمیخته و شامان را می شناسد:
 پس بنیاد و ریشه داسنان طبیعی آفریده کان افزایی
 تشریح و تفریق است لیکن برای شناختن ریشهها
 و جانوران آنند و دانستن علم پس نیست چه باید دانست
 و مختصات دیگر آنها را نیز در یافت نمود چنانکه برای
 یافتن جدائی هم این پیکرهای بی شمار از یکدیگر باید
 مختصات آنها را دانست و بار یک بینیهائی را که در آنها
 راه دارد جستجو نمود زیرا که از یافتن چیزهایی که مینویسند
 مبر آنها باشند هر یک از اینها را در وی شناخته میشود
 و برای کوناها در سخن و نوشته باید آفریدگان را دانست
 و مبریهائی مختلفه بخش نمود بنوعیکه تشخیص جدائی آنها
 از یکدیگر برسان شود و جایگاه هر یک از آنها درین

بخشها با معنی و بجای باشد یعنی آنها را از روی مبریها
 مختلفه هر یکی و شباهت با از اندازه بیکانکی طبیعت
 بکانه آنها از یکدیگر که گروه کرده نماید زیرا که بنابر
 اینگونه مبریها درین شایسته ترین چیزهای داسنان
 زنده بکلی چند و بستن آن کوناها بیان میشود و دانستن
 بچگونگی بخش شدن جانوران و در سینهها بروی که
 زمین و آغاز هستی هر گروه از آنها و قواعد بکلی
 این بخشها میباشد نیز فایده بخشیکه گفته شد شود
 مند است هم چنین است باید داشت هر آنچنانیکه این
 پیکرهای کوناگون بکار میروند: باید دانست
 که داسنا طبیعی نه تنها شامل آفریدگان زنده این
 است بلکه در آن نیز گفته میشود نشاها و آثار آفریدگان

روزگار پیشین آنها را و بران نموده و از زندگی بی
 بهره گردانیده است و از آرمایش پاره‌های فسیلی که
 از ساکنین پیشین زمین در دل نموده آن بازمانده
 آفریدگانی را که پیش از آفرینش مردمان بروی زمین
 زندگی داشته‌اند نیز می‌شناسند.
 علوم مختلفه با دشته چنانکه پیش ازین گفته شد از
 از وی که موضوع آنها رُسینها با جانوران است بالطبیعه
 بدو بخش میشوند کاه شنا (بناینک) و جانور شنا
 (رئولر) لیکن مادر این کتاب گفتگو نمائیم مگر از
 جانوران و رُسینهای بی هرنه که پیش از اینچه در منا
 محروم بران فراوانست.

معرفه و تمیزها عامه جانوران

۱۳ بیکانکی و جدائی جانوران از رُسینها
 از سنجیدن معرفات اصلیت که جدا میکنند
 آفریدگان افرازی را از سلطنت کانی معرفات جانور
 و جدائی آنها از بیکرهای کانی نیز شناخته شد
 لیکن آنچه برای آنها گفته شد برای رُسینها نیز
 هست چه آنها با رُسینها همگی بیکرهای دنده
 بودند پس در آغاز گفتگوی داستان جانوران
 ناچاریم از اینکه جدائی جانوران و بیکانکی آنها را
 از رُسینها نیز بگوئیم.
 شناختن و جدا کردن جانوران را از رُسینها همیشه
 باندازه که در آغاز کار پیدا سازند پس جانور
 هستند که بنیاد آنها بسیار ساده است و چنان سند

که مباحی آیند و گریه باشند یعنی سلطنت رشتو
 را سلطنت جانوری آوردند و چون طبعیون اینگونه
 افریدگان را خواهند در گریه با جلدی نوعی در
 باید در رنج و شکنج افندد لیکن در پیشتر هنگامها
 هیچ اسان نرا از شناختن جدائی و تمیز جانور و رشتو
 نیست و شکنج و دودلی پاد شده شاید بقضای
 باشد که در شناسائی و دانش ما پیش از انداره
 که در سرشت افریدگانست :

کلمه میوان گفت که جدائی با فتن جانوران در اینها
 بسیار معرفت بسیار شایسته که فرا گرفته میشود
 از سرشت نشاها و آثار هستی زندگی آنها و از چگونگی
 بنیاد و پیوند سیمها اما بهای سرشتی که مخصوصا

سازنده و افریننده اندکالبد آنها را :
 همه کارهای زندگی که از سینهها اشکار میگردد
 سود آنها نغذیه همان شخص یا اثر اشخاص ناز است
 لیکن چگونه زندگی جانوران بسیار در هم آمیخته
 زیرا که گند شده از قوه نغذیه و زایش باری اثر
 جنبانده (حرك) درونی میشوند جنبش نمودن بود
 با پانی که خواست آنهاست میکنند و هم چنین آنها از قوه
 احساس با ذکر یافت نشاها و سبده از بدن باطبا
 و جدائی است و کنکاش و هوش است از بدن و
 جانوران را افریدگان جنبنده و هوشمند و رشتنها
 را افریدگان بی جنبش و بهوش نامیده اند :
 در این هنگام باید گفت که رشتنها پیکرهای هستند

که تغذیه میشوند و میزنند لیکن دریافت ^(حسن)
 و جنبش خواست هوش ندارند و جانوران پیکرها
 هستند که تغذیه میشوند و میزنند و دریافت کننده
^(حسن) و جنبش خواست خود و هوشمندند در میان
 طریقه بجای آوردن کارها اینکه در جانوران و در ^{سنگها}
 حرکت مانند بیکدیگر اند نیز بیکانیکها ^{اختلاف}
 شایان ملاحظه است چنانکه کارها اینکه از آنها تغذیه
 هویدا میشود در هر دو جنبش بزرگ پیکرهای زنده
 موجود مانند بیکدیگر نیستند: این اختلافات
 و بیکانیکها بگاه آموزگاری کارهای آنها گفته ^{شد}
 شد: ^{اختلاف} کارها مایه پیدا شدن در کونیهایی بسیار

در سیما و نیز یک و هم کاری افراد هائی است که از هر یک
 آنها کالبد جانور یا رشتنی هستی یافته پیرهنکامیک
 شمار فوای جانوران بسیار بیشتر از شمار فوای ^{سنگها}
 ناچار باید اندازه اختلاف و شمار افرادهای آنها نیز
 بیشتر باشد یعنی پیوند افرادهای آنها باید در ^{امتن}
 تر بود لیکن آنها همین مایه اختلاف شریخی ^{رشتهها}
 و جانوران از یکدیگر نیست بلکه بنیاد بیکانیک یافته
 های آفریننده افرادهای آنها نیز مانند هم نیستند
 چنانکه ساختارها اینکه سازنده بافتهای رشتنی
 یعنی مایه افزای آنها از روی سرشت با جابجایی
 بسیار است که درون آنها کافیه و از دیوارهای
 مخصوص جدا از یکدیگر شده اند: در جانور ^ن

چنین نیست زیرا که باقیه بیشترین بخشها از پیلها
 باوردهائی ساخته شده که ما هم تقاطع کرده اند ^{نکته}
 کردا کردجاهاى بازمانده و نام تمام را تا کاملا فرو
 گرفته اند و از آنها نوده ها یا یونکسه های ^(غشاء)
 اند. باز یاد ابری هستی باقیه لیکن هرگز بشمار دارا
 جابهای بسیار که مانند دررسنهائی راه و بیشک
 بیکدیگر باشند نیستند.
 راست است که پیشتر باقیه های جانوری بکاه نیزنگ
 پذیرى از جابها پیوند و هستی باقیه لیکن کلمه این
 ساختن که در رسنهها پائیده و همیشه است ^{ن را} دجاو
 زودگذر است و پادار نیست مگر در افزاری چند و
 در غدد و در پوستها روی پوست

۱۴ گذشته از معر فایه که از کارها و ساخت و بنا
 جانوران و رسنهها بدست آمده باید آنها را که
 از سرشت شمیائی افزایدگان باقیه میشوند نیز
 گرفت پس بدانکه ما بیهائی افزایدی که سازنده نیما
 باقیه های زنده اند در رسنهها آنها از گری ^{هید}
 و ن و اگر پیوند باقیه لیکن در جانوران از پیوند
 سه استفسر پاد شده با ^{ن را} افزاید شده اند اگر چه
 ما بیهائی از پی در رسنهها هم پیدا میشود و در ^{جانورا}
 نیز کوهرها بیکدیگر از رسنه افزاید شده اند لیکن ما آنها
 افزایدی اصلیه یعنی که از روی سرشت بیهائی افزاید
 پاره ها و بخشهای زنده اند پیوند شمیائی آنها در
 و سلطنت چنانست که یاد کردیم.

باقهای افرای جانوران و افراد آنها

۱۵ پش ازین گفته شد که برای افرایش بیکرها
جانوران که گوهرهای مختلفه استغنی از آن
و گریز و هیدرین و اکیرین بیکد کر پیوند میشوند
و بدین که گوهرها بیکدیگر پیوند میشوند و مابین
افرای نامیده شده تحسین بنیاد همه بخشهای
زنده را افریده اند. پس بدانکه اختلاف این مواد
بزرگ است و بسیار است باندازه که اختلاف آنها را
نکون توان یافت زیرا که در همه جانوران چنان
که نادر بود بخشهای زنده مخصوصا پیوند یافته اند
از گوهریکه ائرا البومین یا فیبرین مینامند که راستی
دومین نیز همان البومین است که اندکی در کجاست (متن)

باقه است. همه بخشهای بدن جانور کالبد جانوران
نیز در داشتن مقدار بسیاری از آب مانند بیکدیگر
اند برای آنکه جا گرفتن آب در میان ملکولهای آنها
با پیوستن آبیاری نماید در نرمی و شایستگی آنها در
انعطاف و دیگر خاصتهای فیزیکی که برای بنکواشکا
شدن کارها ^{خدا} نیکی این بخشها در بدن مخصوص
بان شده اند هسنی آنها ناچار است. ^{افزایش} لیکن طرز
باقه و نندکی بخشهای بدن که بدانگونه استیکر باد شده
بسیار مختلف است و این بافتهای را که برای افرایش افراد
با یکدیگر پیوند یافته و مابین هسنی بیکرهای شده
اند بافتهای افرای مینامند. ۱۶
باقهای افرای اصله جانوران چهارند

بافته ماهیچه و بافته عصب و بافته ابری و بافته خاکستری
 بافته ماهیچه آنچه بر ماهیچه میهد که هم گرانتر است
 جانوران میمانند کار این بافته اشکار ساختن همه
 جنبشهای جانور است و از الیافی ساخته شده است که
 بدین الیاف در برخی از افراد ما پیچیده و پراکنده
 در کوههاست و در افرادهای دیگر بیشتر است ماهیچهها
 گرد آمده اند لیکن ساخت آنها هر گونه که باشد
 همیشه بواسطه دارا بودن قوه انقباضیه از دیگر افراد
 بدن شناخته میشوند و در هر جای از کالبد انسان که
 پیدا شدن جنبشی میبایست مانند در کالبد بیشتر از
 جانوران یافت میشود
 بافته عصب کوه در پیست نرم سفید رنگ و برخی از آنها

خاکستری که ماهیچه هستی مغز و پیمها و جابگاه باریک
 قوه حس و حرکت نور خاکستری چنانکه کارها و خواص
 آنها بگاه باد آوری کارهای بسگی خاکستری
 جانوران گفته میشود بافته پیونده با ابری با یکدیگر
 از آنرو چنین نامیده اند که چنان نموده شده است
 که در آن خانه خانههای بسیار دیده میشود این بافته
 از همه دیگر کوههای افریننده افراد بیشتر در
 جابراکنده و با پیچیده شده است در برخی از جانوران
 ساده تر اند چنان میماند که نزدیک همه کالبد آنها
 بافته ساخته شده باشد و در آنهاست که مانند مردمان
 بنیادشان در هم آمیخته تر است این بافته مانند پردهای
 اندک باریک و ضخیم در میان هم افرادهای کالبد آنها

شده و تمام میان ها و فاصلها نیز که در نوده کوه
 ان افرادها باز مانده اند برگردانده است تا آنکه بخشها
 مختلفه هستی دهند از افرادها را با هم پیوند دهد
 چنانکه در روی ان افرادها برای پیوند دادن سکا
 گاههای مختلفه کالبد بکار میفرستد : میتوان گفت
 که این بافته مرکب همه افرادها است و از تغییرات کوان
 ان پوستها و بسیاری از بافتهای دیگر ساخته میشوند
 و جایگاه چربی میانهای همین بافته است این بافته کوه
 سفید رنگ بنفشه و سفید و بنفشه است که ساخته
 از پهلها و برکهای و کوچک اندک با بسیار
 دار که نامشظم گرد آمده اند چنانکه در میان خودشان
 خانهها با نامهای این اندک باز یاد بزرگ باز گذارند

دیوارهای این خانهها تمام است جدائی آنها از
 یکدیگر نیست مگر از روی طریقه اکذکی ابری و
 همین است که همه آنها را بسکی بیکدیگر است ^{نشان}
 و هکذا که آمد و شد بیکرهای روان در آنها
 بسیار است این بافته همیشه ^{از} است و بیکر روان
 دارای کوهها ^{البومینی} که از انفراده ^{سرو} و
 بسیار ^{نشان} میمانند :

بافته تجلی ساخته شده است از جابیهایی که هر
 را دیواری جدا گانه بماند شاشد انهای کوچک
 که با یکدیگر چسبانده شده اند بخودی خود با
 میانجی مایه ^{از} افرازی بعضی از این جابیها گرد و بیست
 که پراز کوههای چرب است برخی از آنها بهمن و خشت

بماسند بر که هاد بده میشوند چنانکه در پوستات
 روی پوست ^{بیش} بافتهای دیگری که بیاری بافتهای
 پیشین نخشهای مختلفه کالبد جانوران را هستند
 میدهند پوستههایی هستند که مشربین بنام
 پوسته خوانی (ما لبر فنی) و پوسته مخاطی (ما لبر کوی)
 نامیده اند و همچنین کونهای مختلفه بافته لبی و
 غضروفی و بافته استخوانی و بافتهای دیگری لیکن
 از همه چیز این بافتهای چنان مینمایند که تمام آنها از
 تغییرات بافته حیاتی یا بافته ابری آفریده شده باشند
 بدینگونه که بافتهای پاد شده بماسند بر کهای بزرگ
 نازک و هموار گسترده میشوند چنانکه در پوسته های
 خوانی و گاهی دارای پیکرهای افرازی مخصوصه

و از فر شدن و رسیدن مابهای کافی در خانها
 تخلل بوده آنها سخت سبکترند مانند استخوانها
 بافتهای پاد شده را چنانکه باید و شاید همیشگی
 از آنکه کفنه شد پس ازین میاموزیم
 همین بافتهای که بگونه های جدا از یکدیگر پدید
 بافته و نیز نکه های مخصوص بدین فرقه اند
 هنگامیکه چند افراد برای پدید آوردن یک نشانه
 یکدیگر را پدید می کنند همگی این افراد را ^{سنگاه} ^{سنگاه}
 نامند و سودی را که این سنگاه با یکی از افراد را
 آن جدا گانه اشکار مینمایند کار با عمل گویند مانند
 آنکه در سنگاه جنبش خوانند همگی افراد را ^{سنگاه} ^{سنگاه} که برای
 جنبش رفتن جانوران از جایی بجایی دیگر شناخته

و کار جنبش گویند برای یافتن همه سودهاییکه از تمام
 این بخشها با افرادهای آنها پدیدار میشود :
 پیش ازین اشاره شد که طریقه کارکرد عملیات
 افراد یا یک دستگاه بی غیرت و چگونگی پیوند
 آنست چنانکه همان اندازه اختلاف قوی و جنبشند که
 افرادیکان بنیاد آنها نیز در کون میشود :
 در آنهاست که شماره اختلاف فوایدشان کمتر است و
 افرادهاییکه همگی آنها افزیده کمتر است و در آنهاست
 جدا و کونا کونی کارهای کالبدیشان بیشتر
 یعنی ندکی آنها کاملاً است افرادهای آنها نیز
 و بنیاد کالبدشان در هم آمیخته تر است :
 بخش کارهای کونا کون جانوری پس ازین گفته شد

۱۸ **جدان مردمان از جانوران** پس از آنکه اختلاف میان
 رستهها و جانوران شناخته شد بسیار مجابست
 که در جدائی مردمان از جانوران نیز سخن در رود
 بدانکه در کاهی است که ناریان و پارسایان بروش
 پیشینان تاکنون ^{جدائی} افرادیکان اینچها ترا از یکدیگر
 بدینگونه میدانستند که هر کوه را سقسی یا بوده آن
 شایسته فرایش و برور شدنش یا چنین نیست اینچ
 را که فرایش ناپذیر است **سکر** **جنم** گویند چون سنگها
 و کانهها و آنچه فرایش پذیر است یا جنبش بخواست خود
 تواند داشت که بمجادات معروفند یا بتواند آنها را
 که جنبش بخواست نتواند رستنی **تبات** خوانند و آنها
 که جنبش بخواست نتوانند یا بسخی کوی باشند یا اگر سخن

کوی نیستند جانوران و اگر کوشیده اند مرد مانند
 پرسنا سانه کانه پیکر جسم فراش ناپدید
جسم مطلق و شناسانده رسیده بیکرهای فراش پیکر
 و شناسانده جانوران کوههای فراش پیکر جسم پیکر
 و معرف مردمان کوههای فراش و جنبه بخوابست و سخن
 کوی است و سخن کوی بسیار فن کلیات تعبیر کرده و
 هستی عقل دانسته اند چنانکه ارسطو انسان را آفریده
 عاقل و هوشمند گفته و فراتر از آن را جانوری دانده
 که افرادها و کارخانه چند تواند از نفسی هستی آورد
 این پیکر زرقری و لبتی گفته اند که رستی آفریده است
 زنده و جانور زنده و پابنده حس و مردمان زنده
 و پابنده حس و هوشمند لیکن این تعریف برای جانوران

نیر شایسته است چه جانوران از انبر هوش و دانش و کنگ
 است و جنبه بخوابستند بسیار میشود که هوش
 جانوران نزدیک به هوش مردمان میرسد چنانکه
 بگاه سخنوری از قوی و کارهای جانوری با انسان
 خواهد شد لیکن هوش انسان از صفت مخصوصی است
 که از آغاز آفرینش آنها مایه برتری ایشان از دیگر
 جانوران شده و آن بخرد نفس است یعنی مجرد در آن بود
 دریافت نمود چنانکه فیکر در کاب لا و اوان و لوان
 یاد کرده است و برای همین صفت است که پیوسته مردمان
 تکمیل شده بلند پایه کردند و بجاهای ناگفتنی و نا
 شنیدنی رسید و همین سبب است که کره خاکی و
 رسیدهها و جانوران از بفرمان خود در آورده و هوشمند

ایشان پوسته افزوده و هر گونه پندارها **(فرضها)**
 یافته سخنان رنگین و گفته های شیرین از نوید پندار
 و مطالب بااضیه دهند و مسائل طبیعی و ^{مکانی} ^{مکانی}
 فلكیه و معیانی مشکله را در یافت کرده از شکا
 کوهها و هینکا رسته بکاخها بلند پایه را مشر بایند
 از بهر یکی پوشیدن جامه های دیبا و زرق و برق افرا
 شده و بجای خوردن کاهها و میوه های جنگلی می
 دیگر جانوران از دانش خویش خورنده های کوناگون
 و گوارا فراهم آوردند اگر چه این صفت بخیر و نقص برای
 شناساندن گونه مردمان بر است لیکن نهیست
 که انسان را چنان تعریف کنیم که انسان کامل را نیز فرا
 گیرد یعنی آنرا بتوانانی نصرف در مجرای شناسانیم چه

بکوشش خویش مجرای تغییر و تبدیل تواند داد بلکه در
 نفوس مجردة افراد خود و غیره از دور و نزدیک ^{سبب}
 خود تصرف تواند نمود
 بر گفته های پارسیان و یونانیان که در خصوص معرفت
 پیکرهای بی افراد و پیکرهای افزاری پیروی حکماء
 دهرینه نموده اند شکست خورده و ارداست این که
 سخنی که در شناسائی رسته ها گفته اند چه کوهها و کافا
 را نیز فرا بر است و همچنین در جدا کردن مردمان از جانوان
 که سخنگویی معرفت نموده اند درست نیست چه شود
 با موزکاری برخی از جانوران نیز سخن تواند گفت
 پس بهترین معرفت برای پیکرهای بی افراد و پیکرهای
 رستنی و جانوری همانست که در **رئزده (۱۳۱۵)** یاد شده

۵۶
: اکنون برای جدائی مردمان از جانوران میگویم
که جانوران پیکرهای هستند نغذیه کننده و زاینده
و باینده خسار و جنبیده بخوانست و هوشمند و مردمان
پیکرهای هستند نغذیه کننده و زاینده و باینده خسار
و جنبیده بخوانست و هوشمند و بانفس مجرد و شایسته
نصرف در مجردات :

۱۹ پس از آموختن آنچه پیش گذشت میتوان گفت
که همان سلطنت پیکرهای از ارادت که منزه است
منوده از نیزات است نفسی اندک اندک سلطنت رُسنی
و جانوری رسیده و جانوران نیز پیوسته بر تکمیل ^{رها} افزای
و کارهای افزای آنها افزوده شده کرده مردمان
که دارای بلند پروازیها و اخراجات کونا کون و فرائض

۵۷
زین و جانوران خشکها و افریدگان دریاها و است
انداز بکرات دیگر است هسته بافته و همچنین هوای شش
که چون هر یک از افریدگان قوه های باینستی برای زندگی
آن از کار باز ماند و هنگام زندگی آن بسازد باز
کالبد ساخته شده و افرادهای آن اندک اندک از یکدیگر
پراکنده و بنیاد شود هر خرد از آن جزئی است
با کانیها یا پیکر جانور و با شخص دیگر از مردمان شود
باین نیزات است نفسی خود برکت نماید لیکن نمیتوان گفت
که همه خردها همان یکی پیکر تمام بک شخص دیگر از افریدگان
میشود بیک و بیش خردها آن و همچنین نمیتوان گفت که
همان جان نخست و پایه زندگی شخص اول در نیزات زین
باید پیکر نیز نگه ای در پی آن خردها تعلق میباشد مگر

انکه زمانی شد که بخواست طبع جان بخش بسیار و اصلا
از نو آشکارا شود که و سپید چپین صفتی شکفت باشند
پس در دلی میتوان گفت که ماه و استقس هر چه
شده نبشی نین برد بلکه دیگر کون شده نینک
دیگر در ایند و هستی ناز از نو آغاز کنند
برای سپیدن از سلطنتی سلطنت دیگر مباحی چند
در افریدگان میتوان پیدا نمود چنانکه اینست ^(نکته)
برای سائیدن سلطنتی را سلطنت سنی جانور
گاهها ^(زوتینم) برای گذراندن بیکر هار سنی ^{سلطنت}
جانوری و بوزینه برای مباحی جانوران و مردمان

ی کبریا چتری و پسر

ملاحظه نینک عمومی که از کار سرشت در شکل افرادها

جانوران آشکار شده است ^{۲۰} در کار نامه نشانها
مختلفه که از جانوران زنده بدیدار میشوند و افراد
های مخصوصه برای بجا آوردن آن نشانها و بخش
و کونا کونی زندگی از روی افرارهای بیکر جانور
گفته خواهد شد و کارهای مختلفه که سرشت در ^{جانور}
زنده بپا کرده است نیز یاد آوری میشود لیکن این
اندازه دانش برای ما بس نیست بلکه باید بخش بسیار
که چگونه افرارهای فیزیولوژیکی بسیار مختلف برای
افرینش هر یک از کالبد ها داشته و بنظم مخصوص
جا گرفته اند

پس اکنون از هیئت اجتماعه افرادها گفتگو کرده
باز ما بش نینک و طرح ساخته شده هر یک از جانوران

میپردازیم و می بینیم که در کوفی زندگی افریدگان مختلف
چگونه و بجهت داهشت :

^{۲۱} طریقه نیرنگ یافتن جانوران بسیار یکی بر روی زمین
دارند بسیار مختلف است در میان کارهاییکه از
آنها زندگی در هر دستگاه جاندار پیدا میشود
جدائی و بیکانگی شایانست چه شمار کارهای سرشت
در برخی از آنها بسیار نیست و میدان کارهای یاد
شده بسیار محصور است در بعضی دیگر کونا کونی
کارهای آنها بیشتر و شمار آنها بسیار افزونتر است
و برای گفتن راه این اختلاف در سرشت جانوران بیشتر
دانشمندان بر اینند که برخی از این افریدگان برتر و است
از باریه دیگرند چنانکه ماهی اشرف و اکمل از خرد و کث

زیرا که خصایص و باطنیهای جانوری در آن بسیار
بیشتر از دو زمین و هر یکی و بیکانگی کارها نیز در این
کثیر میباشد لیکن از سادگی و ناقص تر است چه در
سخت نندگی بواسطه نشانها و کارهای بسیار در
اینجه تراشکار میگردد سخت نیز از مردم مایست
زیرا که گروه مردمان دارای کارها و خوبهائیکه
در جانور باد شده نیست و کارهای سرشتی که از آنها
هویدا میگردد باز مختلف و کامل تراند :

^{۲۲} گرایش جاکر قن قنرها سرشتی کالبدی بخش یافتن کارها
سرشت را در تکمیل جانوران علت موجب و اولیه است
بعضی بخش یافتن کارهای کالبدی که یافتن آن تیر مایه زیاد
شناسائی و فرازش دانش میگردد :

چون جاتوان را که شمار و دامنه کارها پشان بشمارد
مختلف است بیکدیگر بکر بنجند دیده میشود که همیشه
تکمیل این افراد پکان همراه و بیرون جا گرفتن کارها و بخش
بافتن آنهاست بعضی هر چه کارهای آنها بیشتر است
جا های جدا گانه گیرند باز با بخش کردن تکمیل
آن افراد فرقی نرود بر این است چنانکه چون یک افراد
نهار برای بجا آوردن چندین اثر و عمل بکار رود در شهر یک
بخش فیر پولز یکی نیست و ناقص خواهد بود و هر چه ^{اختصاص}
افراد بکار خود بیشتر باشد این کار همان اندازه نیکوتر
و تمام تر با انجام میرسد پس چگونه کار هر فردی را
بیشتر است هزار و بنیاد در کتب صفهای آن افراد است
یعنی هر فرد را افراد کارهای مختلفند باید در بخشها

و بارهای ناهم رنگ ^{متفاوت} کالبد بیشتر میشود
که این سرشت و بخش نمودن کارهای فیر پولز یکی است
آن از سخنان آینده نمایان و اشکار میگردد
۴۳ از آنچه گفته شد اشکار است که جانوران اینک صفت
و کارهای آنها محدود و نریا گیرند زندگی آنها نیز ساده
تر است و بنیاد کالبد آنها در هر چیزها نیکوتر است و بخشها
سازنده تر آنها مانند بیکدیگر و با یکدیگر مخصوص
است و کارهای بکر رنگ و مانند هم از آنها پدیدار میشود
میشود درون این افراد پکان بکارخانه با صنعتگاهی
مانند نمود که در آنجا همه کارگران گرفتار بجا آوردن کار
های مانند بیکدیگر میباشند و شمار این کارگران
در اندازه کار سودمند بودند در سرشت محصولات آنها

از بارهای کالبد بجا میآوردند همان کارها که از دیگر
بخشها نزد یک آن هویدا میشود و زندگی عمومی
هر یک از آن جانوران پیدا میگرداند از نشانهها که در
هر یک از بارهای آن نیز همان نشانهها شناخته میشود
برهان راستی همین گفته است که دیده میشود
جانورانی که هرگاه کالبد آنها را بشمارد و بشمارد
کند مایه زندگی آنها از کار باز نماند بلکه زندگی
هر یار از آنها همواره بر جاست و بیشتر چنانست که
این کنند و ضرایب سبب فرازش و بزرگ شدن شکر
میشود که پندار نتوان نمود چه هر یک از این بخشها بزرگ
جانوری تازه گردد که بزرگ آن همانند هاینست که بار
آن بود و زندگی آن در هر چیز مانند دیگر بخشهاست

افزودن کان شکفتی که نزد طبیعتون بنام بسیار پایان
آبهای شیرین (پلپ) با امدادی شناخته میشود و بیشتر
هنکامها در زیر سبزهها (طلب) جای دارند و راسته
بهین نشانه شکر اند و از باره باره کردن شمارها
افزوده میشود بی آنکه از هستی و زندگی بی بهره گردند
یکی از طبیعتین ژنوکه گرامیلی نام داشت که از این جانور
کوچک را گرفته و کسریه از هر سو آنرا لخته نمود
از زیر پر کردن زندگی آنها باز مانده چندی نگذشت
که هر یک جانوری تازه و کامل شدند
برای باطن چگونگی این نشان که بسیار مخالف با همه
چیزها نیست که در جانوران عالی دیده میشود باید
نخست چگونگی وضع افرادهای بسیار یا اینرا که باید

کردیم دیده و آزمایش نمود: پس بدانکه این جانور را
 از آن رو که بسیار کوچک کند با چشم نمکود دیده و شنا
 نمیشوند لیکن با ذره بین دیده میشود که کوه را لید
 آنها هم چنان یکسان و همانند یکدیگر است و از آن رو
 بوده که لا یشوز نیست دارای الباقی بار یک کلبه ها
 بسیار کوچک چنانکه در همه این بوده هیچ افراد جدا
 گانه و ناجور یکدیگر کردند دیده نمیشود پس چنانکه
 پیش ازین گفته شد بکانه و یکسانی افراد هانا چار
 بایکانه و بکانه کارهای قوی همساز و همراست
 یکسانی کالبد بسیار پایان و نشانه کارهای
 پیدا شوند از آنها پیروی میشود باینکه هر یک از آن
 کارها باید همدست کارهای دیگر شوند تا آنکه از یک

انها آثار زندگی هویدا شود و نابود شدن
 نباشد یا چند پاره از پاره های کالبد سبب ماندن
 هیچک از آن کارها نمیکرد و هینکا مینکه هر
 بخش از یکدیگر آن جانور میشوند یا بنده (حسا) جنبه
 و تغذیه کنند و زاینده آفریده نازه باشد اشکارا
 که هر یک از پاره های آنها از آنکه از بازمانده خود
 جدا شدند با بودن پاهای بایستی و حالات
 برای زندگی در کارهای سرشتی خود پاینده مانند
 پس راهی ندارد که آن بخشها در کارهای بایستی برای
 زندگی جدا نمائند با آنکه برای پاینده داشتن ترا خود
 زایش شخص نازده نتوانند
 یکسانی بنیاد و همانند بودن بخشها یکدیگر

دیده نمیشود مگر در برخی از جانوران که شمار آنها
 بسیار اندکست و هر چه جانوران در مرتبه افردندگان
 برتری یافته و با انسان نزدیکتر شوند دیده میشود
 که نزدیک میبوند و چگونگی افرادهای آنها در مقام
 نزدیکتر دو هر کار و هر اثری که از آن کار پیدا میشود
 مختص بیک افراد جداگانه شده اند اندک بخشها و
 پارههای کالبد آن جانور زیادتر و بیکانگی میان آن
 افرادها بیشتر میگردد چنانکه نخست همان بیک افراد
 بود که باینده ^{ساز} و جنینده و فرو برنده ^{شعب} و بخود
 کشنده گوهرهای غذایی از برون و نزدیکیهای بخود
 بود و نفس و نگاهداری گونه جانوری نیز از آن بود
 لیکن هر اندازه که دستگاه جانوری برتری یافته و

کاملتر میشود بخش کارهای فیزیولوژیکی نیز بیشتر
 میشود و زندگی هر یک هر یک از جانوران در خود
 داشتن شمار بیشتر از افرادهای گوناگون میگردد
 که هر یک از آنها بگونه مخصوصی کار سازی میکند
 نخستین درجه جاگرفی کارها و نشانهای فیزیولوژیکی
 در جانوران مختلف دیده میشود که چگونگی افرادها
 آنها بسیار در هم آمیخته است لیکن در همه جای دنیا
 کالبد آنها بنیادی بیکسان ساخته شده یعنی بیکر آنها
 از چندین رشته پارههای مانند بیکدیگر پیوسته
 و هستی یافته است مانند کرم زمین ^{طیور} در بین جانور
 سطحی پیدا مانند هر تغذیه از پیوستگی یک رشته کار
 هائی پیدا میشود که بسته با افرادهای گوناگونند

کار هضم در آوندی کاویده هوندامیکرد که دیوار
های آن دارای صفات مخصوصه اند: آنها را نیک
منظومه از درگاه با جوینها نیست که کار آنها برین گونه
غذاشته همه کالبد است و همچنین دارند دستکاهی
جداگانه هستند که نشینگاه قوه باینده اثار و
ارزاق است و جایگاه فرمان دادن جنبهها است
جنبش نهان نیز دستکاهی جداگانه دارند: پس در
اینهنگام بخش نمودن این کرمها را مانند در بسیار با
با باز ماندن زندگی آنها شدنی نتوان دانست لیکن
چون آزمایش کنند نظم و جایگاه دستکاههای کرمها
را که هر یک با همی جداگانه در بایستند های زندگی بار
میکنند دیده میشود که همه آنها از یکسوا سویی دیگر

کالبد گسترده شده اند چنانکه در همه چیز یکسانند
هر جنبه از یک کرم جانور با جنبه های دیگر آن هیچگونه
ندارد و اگر دارد بسیار اندک است هر یک از این چیزها
بکسان هستی دهند بک جانور تمام است زیرا که هر
فرو گرفته اند همه آن افراد را نیز که کار آنها برای زندگی
بایستی است پس میتوان چند جنبه از آنها را از بار ماند
خود جدا نمود بی آنکه خصایص زندگی هیچ یک از آن
تخمها چنانکه در جانور بخشین بود در کرم کون شود
با از کار بازمانند: از آنچه گفته شد دانست میشود
که اگر کرم زمین را از پیما به با چهار پا ده یا بیست
پا ده کنند هر یک از این پاره ها اشخاصی مانند شخص
شده زندگی می نمایند: چون آفریدگان را که سادگی

زندگیشان کسراست از مایش کنند بکانهکی و بکانه
 نیرنگ در افزارهای آنها دیکه بنایند و بیکر آنها را
 نباهی و در این بعضی از پارهای که نشینگاه برخاز
 از اثرها و کارها هستند بخش میخوان نمود یعنی اگر
 بخش کنند در اینکام آن جانور در درنگ از یک ^{جانب}
 قوه و صفت خود بی بهره خواهد شد چه هرگز بخش
 نمود که هر یک از آنها دارای همه افزارهای باستانی
 نگاه داشتن زندگی خود باشند بلکه نمیتوان آنها را
 بطرفی همیشه هر یک از آن تخمها میبرند از پاره پاره کردن
 همان جانور نباه میشود و همان اندازه که نشینگاهها
 و جایگری آنها کمتر یا بیشتر بود لخته لخته کردن آنها
 تراست و هر چه بخشهای نباه نشده کسراست کار کردن

مانند بخش جدا شده باشند کردند های بریدن و علا
 پیرو آن دردناک تر و پر شکج تر خواهد بود
 ۲۴ آنچه برای جا گرفتن هنرهای بزرگ گفته شد همان
 گونه برای هنرهای کوچکی از همدستی آنها هنرهای
 بزرگ پدیدار میشود نیز گفته شده است ^{در} بسیار
 بابانی که پیش ازین یاد آوریم نمودیم هیچگونه افزایی
 نمینماید که برای جنبش یا برای باقی ^{است} آفریده شده باشد
 لیکن در همه جانوران اینکه برتر و مهتر اند راستی آنست که
 جنبش مخصوص منظومه پیماست ^{در} در همه بخشهای سبک
 بیشتر که مهاکارها هیچگاه آنست و منظومه آنها
 پیوند یافته است از یک رشته کانیکیونهاست که کار آنها
 از قوهای مانند بیکدیگر و همه را توانائی احسان و ^{جنبش}

نخواست است : در پیش خرسکان بخش کارهای
 این دسنگاه بیشتر و بزرگتر است چنانکه قوه که از
 جنبشهای خواست یافتن ^(احسا) و پذیرائی نشانها و
 مرئوسان است خود را بمیانگاه چندگانگی پوی کرده
 آورده که نشین آنها در اندرون سر است چگونگی یافتن
^(احسا) و نندیدن قوه نیز در آنها افزوده شده است
 و افرادهای مخصوصه آنها دیگر کون گشت چنانکه کارها
 گوناگونی که بشیء پنبائی و شنوائی و دیگر چیزها
 کاملتر شده اند :
 باری در جانوران که مردمان نزدیکتر اند دیده ایم که
 منظومه پهباز در هم آمیخته ^{بسیار} تر است و هر یک از بخشهای
 سازنده آنها را هنرهای جداگانه است :

(نمر)

:

۲۷ دیگر کوشش کلمهای افرازی که از این یکسان بودن آنها

اکنون چگونگی اختلافهای بزرگتر که در جانوران
 از روی سادگی با درهم آمیختگی بنیاد آنها پدید آمده است
 باید یادآوری نمود : برخی از آنها دادند بسیار
 از افرادها است که پاره دیگر از آنها بی بهره اند یعنی
 همان اندازه که اختلاف بخشهای هستی دهند بیشتر
 همگی افرادهای آنها نیز کاملتر است : گاهی درهم
 آمیختگی بنیاد از آفرینش افرادها نیست که در همه چیز پاره
 اند یعنی افزوده شده اند بر بخشهایی که نخست در جانور
 نیست آفریده شده بود و گاهی درهم آمیختگی پدید شده
 بطریق بسیار ساده تر است چه در این هنگام سرشت

بافته است که در آن جانور چپرد سنی میتوان نمود و
 سزاوارست که یاد دوشی نماید چنانکه پیشتر هنگام
 دیده میشود که جا گرفتن کارها پیدا میشود ^{از آن} ^{نمایان}
 جایجا شدن نشمنگاه بخشهاییکه از پیش در جانور
 نوافریده شده بودند بطریقیکه آن افرادها از روی
 سرشت مخصوص یکی از کارها میکرد و با اینکه در
 جانور اینکه کمتر کامل بودند این افرادها در یکجنگ
 و هم دوشی یکدیگر بکار میرفتند : برای نمونه
 اینگونه مخصوص شدن افرادها همین بس که بگوئیم
 اختلافها را که سرشت دوست و پای جانوران مختلفه
 که نزدیک بخرچنگها و هم از مرتبه فلانند هویدا کرد
 است با اینکه طریح آنها مانند یکدیگر است :

در لیموها با پنجپایه انتم نشان (کرات پیکره)
 دست و پاهای بخش مغز و سینه فرو گرفته اند ^{نمایان}
 و چنان هم همساز و یکسانند که هر یک از آن پاهای
 جنبش و راه پیودن میشوند سرآرد آن افراد که ^{نمایان}
 و بخود کشیدن نیز باشد و فاعله آن سازنده برنج
 چنین گمان کرده اند که کارهای یاد شده نمیشوند
 در آن دست و پاها فراهم آیند مگر اینکه بنیاد آنها اگر
 چه مانند یکدیگر است و میباشد که بلیجه یکسان ^{نمایان}
 پیدا شود هر یک از آنها را اندک اختصاصی یکی از
 کارها بود : کار سازی پاها و فکهای جانوران یاد
 شده اند گشت :
 در جانوران دیگر از همین مرتبه که فوای آنها کاملند

کارهای مختلف از یک نفر آنها پیدا نمیشود بلکه
 هر یک از کارها را افرادی جداگانه است که چنان
 افراد همان باهای گفته شده است لیکن بعضی
 برای خائیدن و برخی دیگر برای گرفتن و دیگری برای
 جنبش است چنانکه در خرچنگ **کرم** نقشه باهاست که
 آنها خود در هانرا فرو گرفته اند هیچ کاری جز خائیدن
 از آنها پیدا نمیشود یک جفت دیگر از پاهای خود
 کردن اغذیه و نه برای جنبش شایسته است بلکه همین
 برای گرفتن چیزها بکار میروند **دسته سیم** از پاهای
 آنست که برای جنبش آفریده شده لیکن برخی از آنها **مانند**
 قهای شناگرند که برای راه رفتن بر روی زمین **سوار**
 ندارد

کراش سرشت مخصوص کردن بخشی از کالبد را
 بکارهای گوناگون که حیوانان از داشتن آنها
 ناچارند بکار با هم سنجیدن جانورانی که بگویند
 جداگانه و مختلف زندگی میکنند آشکار میشود همین
 روش را در هر یک از جانوران پست میتوان یافت
 تا آنکه بجانورانی رسید که برای هر یک از هنرهای
 کالبدی آنها بخشی تازه و افرادی کاملاً جداگانه **پیدا**
 شده است برای نمودن راستی این گفته در شرح **قمار**
 دیده خواهد شد که طرح **دسته** و پای جانوران **مهر**
 دارد **دو** از روی چگونگی آزمندی جانور دیگر کون
 میشود و بنیاد آنها اندک باز یاد کامل تغییر **پیدا**
 گاهی باین میشود که از جانی بجائی تواند رفت و گاهی

دست از آن آفریده یک در دو گاهی طرح افراد شنا کرد
 نایبهای بال پرندگان در ابد (غره و) از سبکو
 کارها و افراد پس ازین در خدگان گفته خواهد شد
 مشحین بنام بخشها مشاسبه گویند افراد را هرگاه
 باینکه بطر حها مختلفه و برای هنرهای گوناگون
 اند چنان مینماید که همانها از تبدیل ساده شکل افز
 هستی یافته اند که میتوان اندانها را نیز همان استفسر
 نامید: بیشتر تغییرها بیک سرشت در بنیاد جانوران
 مبداء از همین تبدیل شکل پیدا میشود و چنان
 مینماید که سرشت میخواهد بزرگترین تغییرها را که
 شدنی است را فریدگان خود پیدا آورد با آنکه
 مابین آنها که در سرشت بیکدیگر مختلفند کثیرکار

برده و بخشها را که همه حجت نازده اند باور و همد
 بیکدیگر میکنند مگر پس از بهبوده شدن هم پیوند
 و آنچنینها بیکدیگر میتوانند برای سود خود آنها را در
 بخشهای دیگر بیکدیگرهای افرادی پیشین پیدا
 این گرایش سرشت یعنی اینکه میخواهد ناشدنی است
 اختلافها بزرگ آفرینش را با مابین اندک با انجام رسا
 و کمتر بخشها نادره و جدا گانه پیدا آورد (بسیاری دارد)
 با گرایش دیگر که از با هم سنجیدن بنیاد جانوران اشکا
 میشود یعنی با گرایش بیکسانی طرح در هنگام پیوند
 شدن افراد را بیکدیگر: نمیتوان باور نمود
 که همه جانوران از روی یک طرح و از یک نوع مابین
 شده اند مگر پس از اینکه ببینند که چون در هر یک از

حاصل میشود از بسیار کونا کونا شدن مباحجهای که
 نمونههای منازعه را با یکدیگر پیوند و بستگی میدهند
 پس باید گفت که سرشت بسیاری طرح را تغییر میدهند
 برای استواری این سخن همین گواهی که گفته میشود
 پس استحقاق هر گونه بستگی سرشتی که در میان آفریدگان
 باشد از گواه آینه در یافت نمود. و دو طرح
 افرادی که بسیار کونا یکدیگر چرخهای بافته و دو
 از یکدیگر بگردند طرح سوم **از آن و جوی آب** که
 طرح همگی کالبد و جسد زندگی و طریقه نفس
 و بنیاد و دستگاه کرد و شخونانند و جانور بسیار
 مختلفند لیکن طریقههای طراحی شدن نادر بود **از آن**
 و اکثری ها و لایق و پیرانهها چنانند که مباحی برای آید

نمونه بسیارند و اندک اندک بستگیهای در پی
 در میان دو نمونه جدا گانه پیدا کنند چنانکه کاه
 دشوار میشود که جایگاه یکی از جانوران در میان
 جانوری بشناسند مانند آنکه میخوانند آنرا از غوا
 باز ماهیان شمر :

که در کردن از طرحی بطرح دیگر نهها بگاه سنجیدن
 جانوران مختلف را یکدیگر پیوند میدهد و یک
 آنست که در هنگامها و اندازهای مختلفه نموبافتن
 جانور نیز هویدا میگردد چنانکه غور باغه **از آن**
 بگاه آمدن در اینجهان دارای همه صفتهای اصلیه
 ماهیانست و نیز یک مخصوص ماهیان **از آن**
اندک اندک در آنها اشکار میشود پس

بیشتر کامها اینحال زودگذرند یک جانور بسیار
مانند جالوتست که در کونهای دیگر جانوران همیشه
۲۹ گرایش شربانی که طرح افزیدگان را تغییر میدهد
مکرر بارهاست و لذت اندک کاهی در جانوران چنین
اشکار و نما بانیست که بر کسی پوشیده نمیتواند ماند
از بیشتر اینگونه جانوران زنجیری خسته میشود و نکست
و نپاشیده که چگونه بنیاد سادکها با درهم آمیختن
کونا کون هر جانور را در آن زنجیر میتوان یافت و دیده
میشود که این سادگی و درهم آمیختگی از وی پدید میآید
مخصوصه بطریقهای مختلفه تغییر یافته است لیکن در آنها
و پیوندهای شباهتی که درین زنجیر میباشد چنانند
که هرگونه ازین جانوران را با کوههای نزدیک آن بشک

و بکانه دهد کاهی جای هم در این زنجیر دیده میشود
و پیوندهای شباهت و بکانه میان آنها و نمونه
کسته میگردند چنانکه بکاه سنجیدن مرغان با دیگر
جانوران مهره یعنی پستانبان و مایان و ماهیان ^{سنگ} می
زیرا که یافت میشوند بخندگونه که جدا از دیگر جانوانند
و از تغییرهای بی در پی و گذر ^{در آنها} که پیدا شده اند آنها را
هیچ مرتبه از مرتبهای سلطنت جانوری بشکلی نداده اند
لیکن هرچه هست بآن چند نشانه از طرحهای مباحی شوند
در آنها دیده میشود و اگر این تغییر و بکانه سخت بود
بود برای و نابود شدن چند مانع ^{آگاه} چیره میانگاه آن زنجیر
بیش از آنکه از نیرنگ عمومی آفرینش نابود شوند
استوار سخن و دودل نشدن درین گفته همین است که ملاک

کند برخی از فسیلهائی که پارهائی جانورانی هستند
 که در کاه است روی زمین ناپدید و در اندرون
 آن جا گرفته و پوشیده شده اند چنانکه گویا برای کوه
 و استواری قواعد و تزییناتی بر جا خود باز مانده اند
 برخی از طبیبان کمان کرده اند که تغییرهای در پی
 افراد همیشه در باب خط پدیدار شده یعنی سلطنت
 جانور را از مناد که ساده تر جانور است که فتنه نامیده می
 شود ^{نموده اند} ساخته شده اند مگر از یک دسته آنها ^{طبیعی} ^{جای}
 برای برپا کردن زنجیران و زبان زوئی که هر جانوری
 از روی آفتابهای افرازی اندازه تکمیل بنیاد خود
 بتواند در آن جای گرفت لکن این پندارست و پیچیده
 زیرا که زنجیران و جانوری یکی نیست بلکه چنان میباشد

که جانور از زنجیر پاری باشد که گاهی متوازی با یکدیگر
 کشیده شده و گاهی متباین و مخالف با اندازه متفاوت
 نیز با لامپروند پس ترتیب نمودن جانور از در باب خط از
 روی اندازه های تکمیلی که سرشت بنیاد آنها است
 نموده است نشانی است زیرا که تکمیلی که دیده میشود
 گاهی در میان افراد و گاهی در افراد دیگر است چنانکه آن
 کوه جانور که در کار تغذیه از گونه دیگر برتر است
 در افراد جنس از آن پست تر بود اگر چه راست است که چون
 در سلطنت جانوری از ^{سقف} ^{با} ^{بنا} ^{داد} ^{ناب} ^{کوه} ^{مرد} ^{ما}
 ملاحظه نمایند دیده میشود که در هم آمیختگی آنها پیش
 در فرقی است و باسانی میتوان یافت که نرم تر از آن
 گیاهان برتر و ماهیان از نرم تران و الا بر و بان نیز میباشد

و همچنین مرغان از ما بان کاملند و بی نیازی اند و بی
 همه آفریدگان از پستانان کنایه است که در این است
 که این فرایش بدینگونه دیده نمیشود مگر در میان جانور
 میتواند مانند نمونه های اصل هر یک از آن گروه باشند
 و بسیار میشود که برخی از انواع یک گروه پستانانی
 نباید قوای تمام میشوند نسبت به انواع پستانان
 گروهی که نمونه ها و جانشینهاشان آن نمونه ها دارند
 افرادهای بسیار کاملند از همه انواع گروه نخستین است
 چنانکه در میان ماهیان برخی از افراد یافت میشوند که
 از چند راه پستانان را می نمایند مانند آن بولپس که اینگونه
 چرخها را در شامها و رند و رعدا دارند که چون جوان
 بزرگ لوحه بزرگ سرشته را روی نشانهای شامیان رسم

کند آنها را فراموش نماید چنانکه هنگام جستجو و یافتن
 بیکر عمومی یک رشته از کوهها از راهوارهای کوه
 زمین چشم میپوشند. بزرگترین مانعها اینک برای پیش
 نمودن جانوران در یک خط است از اختلاف راهها
 پیدا میشود که سرشته در برتری دادن و در گرایش
 تکامل هر یک از نمونه های آفریده خود آنها را برتری میکند
 چنانکه چون جای خستگان را در زمینهای جانوری
 خواهیم بیابیم نه پیش از نرم نشان و نه پس از آنها میتوان گذشت
 مگر آنکه ناچار برخی از آفتیته های اشکار و نهوشی
 شده و از آنها چشم میپوشند. پس چون خواهند طرح
 زنجیر سرشته جانوران و اندازه های مختلفه تکمیل
 آنها را بنمایند نباید ناچار سلطه جانور پران را بر

دانش بلکه هنر آنست که گویند سلطنت جانوری با
 رو دینست که در سر چشم خود سبک است و هر چه
 در باز دیگر میشود اندک اندک بیشتر و نیز کمتر
 لیکن همه آب این رود در این راه بروی خود غلطد
 بیشتر آنست که بشاخهای اندک بسیار بخشو خاند
 گاهی بر از پیودن گذر گاهی در از باز یکی میپوست
 شوند و گاهی جدا مانند و گاهی دیگر در یکجا میرو
 رفته ناپدید همانند باین دانند چندی راه پیود دیگر
 برآمده و نمایان شده بسوی منهای عس و خورد و انش
۳۰ آفتابها سر و زنا سبک است بگو اگر این سرشت برای نگاه
 داری و باین طرح عمومی در میان تغییرها بشمار
 جانورانست که بگونه خودی و نیز یکی در بیشتر از این ^{کان} پیدا

پیدا میشود که جانور شناسان آنرا آفتابیه ^{شمار} می
 این آفتابیه های گفته شده همان اندازه بکسان و بگزین
 است که صفات نیاید مخصوص جانوران کمرب
 تغییرها طرح عمومی افرازها شود و شاید که ^{فرا} فر
 آنها نیز کمتر باشد چنانکه شیر و ببر و گربه جانورانی هستند
 که آفتابیه میان آنها بسیار است زیرا که گذشته از چند چیز
 فرعی همه بیک طریقه ساخته شده اند همچنین آفتابیه ها
 میان شیر و سگ نیز بسیار بزرگ اند چه دیگر کونیهای
 طرح عمومی کالبد هر دو بسیار اند گشت لیکن آفتابیه
 های سرشتی که در میان شیر و سگ ^{را} برای ^{کن} بسیار
 بسیار است و کوچ کند زیرا که هر جا از بنیاد آیند و
 جانور خراز بکند و بکند مگر در طرح کلی غشها بیک

نمونه مهره دارند ^{از} باری آفتابه میان ماهی
 و ^{نمونه} هیچ است زیرا که ایند و جانور از روی ^{نمونه}
 جدا گانه هستی یافته اند:

۳۱ نه تنها همین بکر که بیکار و یکسانی اندک باز
 ساخته را در جانوران ملاحظه میکنند بلکه بسیار
 میشود که در آفریدگانی که بشبه نمونهای جدا از یکدیگر
 تغییرهایی از یک نوع مشاهده نمایند: اینگونه بکر که
 و یکسانی در ساختن آفریدگان دیده نمیشود بلکه
 بشبه بطریقه دیگر کوفی برخی از افراد را بنابر ^{نمونه}
 جانوران است که بکسانی را همواره بنام تناسب ^{نمونه}
 پس سزاوارچنانست که از شاخه آفتابه سرشته
 جدائی دهند: آفتابه ها از یکسانی اندک با بسیار

کامل نمونه است و تناسب از یکسانی و مانند بود
 بخشها و بارها پیدا میشود چنانکه شبیره ^{نمونه}
 و نیز واکنیل ^{نمونه} و واکنیلین ^{نمونه}
 جانورانی هستند که نزدیک هیچگونه آفتابه ^{نمونه}
 با یکدیگر ندارند زیرا که نخستین از پیشانیان و قد
 بشبه نمونه مایان و سیم از نمونه ماهیانست لیکن
 میان آنها تناسب بسیار است چه شامه برای
 پریدن و برای این هنر دارای بالهای پرده اند که
 بانگشان آنها نیک کرده اند پس در جانورانی که از ^{نمونه}
 جدا از یکدیگر و بی شباهند باز تناسب بسیار
 شایان و نمايان اشکار میشوند و از سجدن این ^{نمونه}
 گوناگون جانوری با یکدیگر هر چه میشود نزدیک

کراش سرشته دیگر که برای کد زانیدن و رسانیدن
 بابت نمونه نمونه دیگر است باری تغییرهای مناسبه
 از همین راهست که طرح عمومی افرادهای مختص هر
 خستگان و کارکنان و فلسفای دیگر کون شده
 بنا بر آنکه باید بعد از اهای سخت فندکی کنند ما آنکه
 مانند جانوران داشته مایعات افردگان دیگر را
 از مکیدن بخود کشند :

۳۲ مسازی افرادها در میان اختلافهای بسیار

طرح و بنیاد جانوران چند همساز عمومی یافته
 میشوند که کو با در همه بخشهای این افردگان کار کنند
 و همه را بیکدیگر بکنی میدهند هرگاه بیش از یکجا
 و موشکافی نمایند در هر یکی سلطنت جانوری بلکه

در هر یکی بخشها و پارههایی که هر یک از افردگان با نند
 نیاز مندی خود از آنها پیوند و فریش یافته اند اما
 وجود مایه همساز و توافق بسیار اسان تر و اشکا
 تر دیده خواهد شد پس هرگز چنین نیست که کالبد
 یک جانور در سینه افرادهای گوناگونی باشد که خود
 سرانه وی مناسب یکدیگر پیوند یافته باشند و
 بشکی آنها با هم اتفاقی بود بلکه همه این افرادها و پاره
 فراختر اندک با بسیار است و همواره میان ساختن
 هر یک از این افرادها و هر یکی از افراد همساز پانیده و
 استوار است : بافتن و اشکار نمودن این همانها
 بنیادگاهی بسیار اسانست باید از آنکه جانور شانس
 از دیدن یک افراد آنها میشوند بنیاد دیگر بخشهای

کالبد را بشناسد و از همه داسان جانور آگاهی باشد
مانند آنکه این کاهی نخبه بایستی فلان با فلان مختصا
بنیاد آن افراز بود چنانکه از دیدن و اندیشیدن
در دندان نهائی که در پیکره نموده شده میگویند
که آن جانوری که این دندان از او سبب برای پایش
آلت هم برای پیشبانی همه کالبد خود را پاره های
استخوانی باشد پس دارای اسکلت یعنی هیکل استخوان
است و این استخوان بندی درونی هرگز بافت نمیشود
مگر آنکه برای نگاهداری است محو در مانع و فحاحی بود
پس این جانور برای داشتن همین دندان ناچار است از
داشتن مغز و مغز و فحاح و پها و بودن مغز و پها
میکنند ما را بیرون افرازهای پانده است که برای پیشک

دادن میان جانوران و جهان بروی اند : اردو
بنیاد این دندان میتوان شکار نمود که این دندان
از جانور پست که دارای سنگاه کردش خون بطور
کامل است و استخوانهای او چنان هستی یافته است
که کوردا کرد ما به دندانانی خانه کودی پیدا کرده که
این صفت خج در برخی از چهار پایان دیده نمیشود
میتوان گفت که این چهار پایان از پیشانیان بوده است
از سیم این دندان نیز پیشناسند که برای بریدن و پاره
باز کرده کردن گوشت است پس این دندان از چهار پایان
گوشت خوار است : و چون برای نخبه و هم شدن گوشت
شکنیده و روده هبر گونه که باشد و برای عینک آوردن
خود را و شکار خود افرازهای چنانند و کزنده میباشد

از ان روی گوئیم که آن جانور را شکینه و روده و دست و پا
 بوده است. از اینگونه استنباطهای بی در پی همه
 خصایصهای شایسته و نما مانتر آن جانور را میپایانند.
 این همسازی و بستیکهای میان بخشهای گوناگون
 کالبد چنان پابدار و برجاست که هر هنگامیکه سبب
 این بستیکها نیز پوشیده باشد بیشتر آنست که میشوند
 بی دودلی پذیرفت که این همسازی و بستیکها بهر
 و دروغ نخواهند شد. همین باساست که از نشانهها
 برونی چگونگی و پیمای اقاردهای پوشیده میشوند
 و همین گونه از شاخص پاره‌های استخوانی و شده در پرد
 گوناگون زمین نیز یک بنیاد بسیاری از جانورانی که
 دیرگاهی پیش از افرینش مردمان و پیران و نابود شده اند

هویدا میگردد. گوئی نخستین کسی است که اینگونه
 جانوران نابود شده را دوباره ساخته و از نو بنیاد آنها
 نمودار کرده است.

۳۳ از آموختن همسازی اقزاری که در بنیاد هر جانور
 ناچار بودن باسای دیگر نیز پذیرفته میشود که دانستن آن
 نیز شایسته است و آن بی در پی بستیک داشتن صفات
 و اندازه شایستگی خاص است. پس بدانکه شایستگی
 بخشهای گوناگون کالبد یک اندازه نیست و برخی از اقز
 در کونی میشوند پیدا نموده اند که اندک کونی ما به
 هیچگونه تعبیر در دیگر بخشهای کالبد شود لیکن بعضی از
 اقزهای دیگرند که دیگر کونی آنها همیشه سبب
 در کونی و نیز یک عموی جانور میگردد و چنان مستلزم

که آن دگر کونی فرما نفرما و آورنده دگر کونی عمومی است
 همن افزارهای برنرو و همسر **افزار** اند که هنرها
 فیر نولژی آنها بسیار شایسته و بایستی است و کار
 کری آنها همگی افزارها بیشتر و پاداری و استوار
 بنیاد آنها افزونتر است پس کسیکه مشرچ است میتواند
 بچندگونه اندازه شایستگی این افزار را در مرتبههای
 جانوران بدست آورد بدینگونه که پاداری و استوار
 و همیشگی یا تغییر پذیر صفات و خصای آنرا بشناسد
 پس بسیار میشود که کسیکه جانور شناس است اندازه
 شایستگی فیر نولژی افزارها را هنمائی شود بگریزند
 بخشهاست که دگر کونی آنها سبب تغییر طرح عمومی افزار
 میکند:

بخش نخستین مرتبه جانور

۳۴ سوسرشت بخشهای ژئولژیکی سودی که
 در نخستین ملاحظه بکام میسر کرد آوردن و دست
 دسه کردن جانوران و ماده داشتن هر یک از آنکه
 در ذهن استبد ساری نام با نشان مخصوصی: **کری**
 بخش نمودن جانوران بر نهها و کونهای جداگانه از
 صفتها بسیار شایان و پسندیده خرد و هوش است
 و کارهای ما را بسیار آسان مینماید و رهنمای میکند
 باینکه از ملاحظات عامه حلالهای مخصوصه دریافت
 کنیم و بزودی تناسبی میان هر چیز را بدست آورده
 نتیجه های داشت و درست از آنها اشکار نمایم: **این** **کری**
 در همه کارهای مغری مافوق است و چون قوای ما را

درین کار نمایند که ایشان پوشیده و فریده و هیز
 بیشتر شود. **کودکانی** که اندیشیدن و گفتن میاموزند
 هنگامیکه بزبان میاورند همان بکلام را برای شناساندن
 پدر خود و همه مردمان دیگر بیکدیگر بکار و میسرند
 اینکه و این را بنحسبین مشبیه نگردانند بچند گونه هوش
 و ذهنی پیر و هیز که ایشانند در هر زبان عامی اینگونه
 اصطلاحات برای نمودن کونه های پنداری و یافتن
 سودها و نفع های بخش ذهنی آنها بکار است در کار
 های شایان هوشی نیز اینگونه بخش نمودن سودمند است
 زیرا که بنیاد دانشهای **پزدانی** **علوم** و **سرشت** **طبیعی**
 همین گونه بخشها است. **نیازمند** بگرد آوردن در هوش خود چیزهایی که

مانند آنچه خدمت مانند بیکدیگر اند و برپا داشتن نمونه ها
 جداگانه پنداری برای هر یک از این گروه هیز که بدینگونه
 ساخته شده اند بچ و بنیاد هر گونه از قیاس و در هر
 دانشها یافت میشود بیک شایسته ترین هنگام لازم آن
 گاه جستجوی شناسا همچنان استفساری بخوانند که نیز
 زاننده گروه خود مانند است. **راستی** آنست که هر چه بود
 هایش که در کان میاورند بیشتر باشد نیازمند نیز بیک
 آوردن آنها و جدا سازن آنها بیشتر است و شمار بیکهای کرد
 آمده بر ما مانند زبانه های است که اندیشه دران شکفتند
 و چند صد سال باید بگذرد تا آنکه بتوان هیز از آنها را
 شناخت. **برای** اینکه پندار درستی را بر این بیکها
 برآوردند مشربان ما چارند که آنها را گروه گروه نمود

هر که و هر از روی باب نمونه که از آنها بدست آورده اند
 بشناسند مانند آنکه چون کلیه از انسان واسطه و بلوط
 گفتگو نمایند شمار بسیار از افراد کان را در ره خود
 کرد و آورند که یکسان نیستند لیکن اندک بسیار
 همانندند و برای جدا جدا کردن اختلافهای باب است
 از آنها باید از هر گروه نمونه با جانشینی جدا گانه بدست
 آوریم و آن نمونه را بنام مخصوصی بخوانیم مانند نام سب
 یا بلوط لیکن این بخش بر نهها برای که خوردن بر
 نیست چون مردمان کرد را کرد خود را ملاحظه
 کنند از افراد کان بسیار مخالف را بیک نمونه در آورند از
 آنرو که در آنها صفتهای عمومی می بینند چنانکه همه طایفهها
 بنام مرغ یا نام دیگر بیان نمینمایند شمار بسیار از

مرتبها از افراد کان مخالفه را و همچنین گروهی مخالفه را
 بشمار بر از آنها را بنامی مخصوص خوانند چون کلیه
 بارشنی از گرایش هوش مادر عمومیت دادن پیدا
 که بدست شده کردن پیکرهای سرشتی رهنمائی شدیم
 و هر دسته را بیکر و هی اندک باز یاد و سبع و پر شمار غش
 میکنیم و هر یک از آن کرده یاد شده را بنامی جدا گانه
 گانه میخوانیم چنانکه بر روز کارهای دیرینه نیز پیکرها را
 به سلطنت بخش کرده بودند گانهها و رستهها و جانوران
 و هم چنین بطریقه کلی از ماهیان و ما بان گفتگو
 کرده و هر یک را بنامی جدا گانه و مخصوص خوانده اند
 ۲۵ در کارهای دانشمندان سرشتی و بخش افراد کان
 از اندازه یاد شده ننگ شدند لیکن از آنها که میگویند

در دانشها کسایش یافتند که باید هر یک از آنها
نامی دهند که بگاه کفشان آنها را بنویسند و
برای اینکه آنها را پی دودلی از یکدیگر بشناسند
پایانی در خود است که بودن پنهان چنانکه باید و
شاید شناخته نخواهند شد باید دانست که برای
یافتن این پنهان بنویسند که هر یک از اندیشه‌های خود را
نامی جداگانه دهند بلکه باید بطریق نام گذارند که
شاید یکی آنها را بنویسند معین نماید پس نوشتن ^{شان}
جانوران نباید لوحه نکاشته که در آن تنها نامهای
هر یک از آنها بود بلکه باید از آن نامها صفتها مختصه
جانوران نیز شناخته شوند و این صفتها باید ^{صفتها}
باشند که همیشه با آنها همراهند و گاه بگاه بودن آن

ان صفتها برای پنهان باد شده بنویسند
از آنچه گفته شد آشکار است که صفتها و نشانها باید
بشر می‌شوند آنها را از همه راهی بشناسند در بنیاد
و ساخت آنهاست لیکن هیچ جانوری از این نشان
با صفتها شناخته نمیشود و نشانی که بابت جانور از
دیگری جدا میدهد در آن و در دیگران عمومیت
دارد پس بفراموشی آمدن چند نشانی که از همگی آنها
جانوری از جانوران دیگر امتیاز میابد چه همان
نشانها در جانور دیگر پیدا نمیشود و هر چه شمار
فائد هائیکه باید شناخته شوند بیشتر بود فراموش
آوردن نشانها یا معرفات باید افزونتر باشد و چون
شماره جانوران بسیار فراتر است ناچار برای شناختن

و جدا نمودن یکی از جانور از آنرا و دیگر یکی باید نزدیک
همه داسنان آن جانور را با داور می نمود
هرگاه برای رسیدن باین اندیشه و فائد چاره و
آسان بنا نموده بودند داسنان دانه های سر در
حالت کودکی همواره پائیده می ماند لیکن چون بخش
جانور را بنیاد نموده و هر یک از آن بخش ها را پی در پی
بخش دیگر نموده دیگر باره تیر همین کار نمودند و برای
هر یک از آن بخش ها پیاپی نامی جداگانه و معرخص
بر پا کردند بپشت سرخ و دشاوی تکمیل نابود شد
زیرا که از بافتن چند نام و نشان بجائی می توانست رسید
که کرداگر میدان موازنه و مقابله را فراموش کردند
کار برای جدا کردن جانور را از دیگر جانور آنکه با

اختلاف آنها با بخشین دشوار است ناچار و باید
سرشتیان بخش سلطنت جانور را بنیاد کرد و بخش
کرده اند که این بخشها از سر بخشین اند و هر یک
شناخته شده اند از چند خاصه که در بنیاد آنهاست
و پس از آن هر یک از آن کرده را باز بخش نموده و هر یک
را چنانکه گفته شد بنشانه های مخصوص شناساند
اند و دیگر باره کرده دومین را بخش نموده و شناساند
اند و همچنین در پی هر یک را بخش نموده تا آنکه انجام
کار بجائی می رسد که جز افراد و اشخاص مختلفه هر یک از
انواع چیزی باز نمی ماند و بنیاد بخشهایی که سرشتیان
نوع یا ژن نامیده همانگونه است که گفته شد و از
یاد شده اشکار است که هر یک از بخشهای زیر ذکر شده

فرو گرفته است آنچه را که کوچکتر یعنی واپسین نراند
 و از هر اسب لوحه مرئیه های جانوران که انداند
 رشنه های کوچک آنها در رشنه های بزرگتر و بالاتر
 درآمده اند :

۳۶ سودمندی این بخش و مرتبه نمودن جانوران
 در کارهای مابین اشکار است چنانکه هرگاه پیکی که
 نامهای فراوان برای بسیاری از کسان در دست است
 اسم آنکسان که نامها برای آنهاست چه بزرگ باشد
 نکرده باشند رنج آن پیک برای پیدا کردن هر یک از
 نامهای یابان خواهد شد لیکن هرگاه از سر نوشت
 نامهای در پی نام کشور و امارت و شهر و محله و کوچه و
 خانه و هم مرتبه را که جایگاه آنکس است بتوان یافت

و اسانی کار آن پیک باخام خواهد رسید کار
 سرشبان نیز همگونه است که اگر بخواهند برای
 یک جانور سر چهارپای را که برای همه جانوران گفته
 گفته شده با او بنهند ماهی شکیخ بسیار خواهد شد
 لیکن اگر بیاری بخشهای پی در پی جانوری در
 پی پندار خود در آیند بزودی کامر و بگردند زیرا
 که همین پیک است که نفس بیابند که این جانور کسبه
 بکدام بخش نخستین ساطت جانور است پس از آن
 کرده دومین آنرا باقی پی در پی جستجو کنند بخشها
 ناز و واپسین را تا آنکه جانور بیکه بکمان آورده بود
 انداند که محصور شود و از دیگران پی در پی جدا
 باید چنانکه هرگاه بخواهند خرگوش را بخر این دستور

بشناسند باید همه صفات و بیاناتی که برای آن
 نوشته اند با همه صفات هر یک از جانوران مختلف
 یعنی بایش از صد هزار گونه از آنها بسنجند لیکن اگر
 گویند که خرگوش جانور پست مهره از مرتبه پستان
 از رسته خیاوندگان **رشته** از جنس پوس آبائی
 از کلمه نخستین دانسته میشود آنرا از جنس خستگان
 نام نماند از جانوری دیگر که بی هیچکس استخوانی
 درویند نمیشود دانست و از کلمه دوم میبایند که
 از همه ماهیان و مایان و مرغیان جداست و از کلمه
 سیم برود پی پیدامیکنند که خرگوش نوزاد همین پستان
 است چون بدینگونه جنس آن آشکار شد بپیش ازین
 نمیانند که باید آنرا بسنجند با چند جانور دیگر که خورد

چند نشانه اندک بابهار مایان اختلافی در ذکر
 میان آنها نیست و شمار این جانوران نیز بسیار
 که است پس برای آنکه بی دودلی آنرا بشناسانند
 نزدیک بدو سطر برای آن پس خواهد بود: این
 کار بیان پیدا کردن یک سر یا زانست میان
 که رسته ها و صفوات آنها اینست و در هم پراکنده
 شده باشد که از جنس جو و شناختن فوج وجود و
 دشته و بخشهای دیگر آنرا خواهند یافت:

۳۷ مرتبه یک بدن صفا و طبیعی جانوران مرتبه پستان

جانوران بطریق عمومی بر دو گونه است یکی خود
 که از روی پندار خیزد و دیگری شش که از روی
 چگونگی صفات و سودها و اندازه ها است که در

در میان جانوران است گرفته اند نخست بنامیده
 شده است نخست صنایع و دوم بخش طبیعی :
 بجهت آشکار کردن وجدا نمودن هر یک ازین دو گونه
 بخش جانوران همی بر که چری بدانگونه گواه آوریم
 اکنون میگوئیم که چون فرهنگ نامی را از روی
 حروف الفبای مرتب نمایند آنرا ترتیب صنایع گویند و چون
 در نامهای صرف و نحو آنها را با اسم و فعل و صفت
 و دیگر چیزها بخش کنند اینگونه بخش از روی با سبک
 مرئی کلمات است و این بخش طبیعی نامند : همچنین در
 ترتیب صنایع جانوران بنیاد بخش نمودن بر تکمیل اینست
 که در برخی از پاره های کالبد آنها پیدا شده و آنها را
 بالصناعه برای مقصود خود برگزیده اند : در ترتیب

طبیعی چنین نیست چه در اینجا بنیاد ملاحظه بر گرفتن
 حالت همی افرادها پیوند آنها بیکدیگر است
 که در این هنگام جانور پر که میخواهند بشناسند
 از روی همانندی آنرا بوضع همی افرادی نزدیک
 نموده با ازان دور نمایند :
 بکار بردن گونه نخستین ازین بخش که منظومه صنایع
 نیز گفته شده در کارهای فانی بسیار است لیکن
 بیشتر هنگامها چری شایسته ازین بخش نمیدانند
 مانند اینکه چون بنیاد بخش و مرتب نمودن جانوران را
 بر شمار دست و پای آنها بگذارند کاوها و غور آنها
 (که توتی) و سوسمارها (از آن) و هم بسیاری از جانوان
 دیگر از گروه چهارپایان شمرده خواهند شد و

دوای پسر از مار و بزجی بگرازانان جسد
خواهد کرد پد با آنکه بشکی و همانندی بسیار
دارند لیکن با جفت پاد را نه با کمتر است که
بدینگونه جانوران شناخته میشوند لیکن اینها
که برای یافتن و شناختن آنها پیش گرفته اند نریک
هیچ چیز از سرشت آنها را نمیشناسند و از پیروی
این راه ناوایسب هنگام تنبخواهد شد که چیزها
را که بسیار جدا و متغایر با یکدیگرند بشناسند
و اندیشه های عمومی که سودهای بسیار از آنها پدید
میشود از پیش رفتن خود باز میماند : گونه دوم ازین
نخست که بیاسای سرشتی است شناخته شده است برای
اینکه از چند جهت لوحه باشد که همه ذکر کونها و اصلا

نیکه سرشت پیوند دادن و ساختن جانوران
بکار برده است بیک خطه شناخته شوند : درین
نقص سرشتی بنیاد بخشهای گوناگون و بخشها
پی در پی هر یک از آنها بر مجموع صفات نیست که پیدا
میشوند در هر یک از جانورانیکه با اندازه شایستگی خود
با یکدیگر بجز نزدیک شد و مرئی به مرئی شده اند
بیک گروه در چیزهاییکه شایستگی آنها بیشتر است
همانند و شمار این چیزهای شایسته و بسیار
شایستگی آنها همان اندازه بیشتر است که بر روی
انگروه بادر شده در مرتبهای دئولژیکی کمتر باشد
چنانکه از شناختن نشینگاهیکه بیک جانور در آنجا
دارد نشانهای برتر و بزرگتر از ساختن افرادهای

آن و چگونه اشکار نمودن هنرها و کارهای آن
دانش میشود :

۳۸ با ساهائیکه برای رسیدن بخش سرشته
سلطنت جانوری پیروی میشوند بسیار ساده و
امتناعی خندانند لیکن پیشتر است که در هنگام بکار
بردن آنها دشواریهای سخت پیدا میکند :
همه آن با ساهارا میتوان درد و کوفت کرد و زپرا
که بنحی که جانور شناسان بگاه ساختن اینگونه بخش
مخواستند و چپراست :

۳۹ مرتب کردن جانوران از برشتهای سرشی از روی
اندازه آفتابهای در پی که میان آنهاست یعنی بخش
کردن جانوران را بدانگونه که آنها که همانند زانند و زپرا

بکدی بکرجای گیرند و دوری آنها از روی اندازه
اختلاف با یکدیگر بود :

۴۰ بخش کردن و دوباره بخشهای در پی نمودن
آن رشتها و دستهارا از روی اندازه شایستگی
اختلافهاست که میان جانوران است :

۴۱ برای شناختن آفتابهای سرشته یعنی چگونه
خوبی و نزدیکی که میان جانوران کونا کونا میباشد
گاهی همین بس است که طرحهای برونی و فرنی کار را
ملاحظه نمایند چه پیشتر هنگامها طرحهای یاد شده
مفسر چگونه ساختن پیوند افرادهای در پی
چنانکه برای دانستن و یافتن آفتابهای که میان کرب و سرشته
نباید تسبیح کالبد این جانوران را آموخت لیکن در بار

از هنگامها اینگونه چیزها ^{آفتابها} را نمیتوانند یافت
مگر آنکه پی واسطه صفتهای بنیاد درونی آنها را
اشکار نمایند و با اینگونه شناختن نیز گاهی میشود
که اگر جانوران آنها در واپسین هنگام برومند پی
و بزرگ شدن از ما پیش کنند بنگهای آن خوبیشی
و نزدیک را نمیتوانستند مانند آنکه در گاهی ناسبها
و بنگهای آنها را که میان لونه ها ^{جانورانشان} شکر
و بدیهه است که بروی پیکر ماهیان زندگی میکنند
^{پیکر} و فلسه آن کو حیات آگاهی شیرین بنام شکر
بود باور نمیداشتند زیرا که هنگام جوانی اند و جوان
همانند بیکد بگریزند لیکن پس از آنکه روش
بزرگ شدن آنها را آموختند خوبیشی و نزدیک آنها

روشن و اشکار میکرد در چه بگاه کودکی تیر خلا
آنها با اندازه اندک که جدا نمودن و شناختن آنها
از یکدیگر بسیار دشوار است
برای انجام رسانیدن پیمان نخستینی که گفته شد باید
دشوار بیاثر که از بسیاری بنگی هر جانوری با
جانورهای نزدیک با و میباشد نیز از میان برداشته
و همچنین دشواری پیدا شده از اختلاف ^{میان} آنها
برای گذشتن و رفتن سرشت نمونه نمونه دیگر است
همچنین ^{خط} این که نمیتوان جانوران را در یک رشته و یک
نهار مرتب نمودی آنکه شناختن آفتابها میان آنها هرگاه
دشوار شود ^{زائجه} ناچار شده اند بر اینکه آنها را در چند
منازعه با هم در آورند با آنکه در سه سه و بخش نمایند

برخی را بروی برخی دیگر :

۴۰ پیمان دوم بخش سرشته پیدا کردن بسکی را
و در ساختن در میان بخشهای پی در پی سلطنت
جانوری و شایستگی تغییرها و تکمیلات بنیاد افرا
که در این ملاحظات مانند اصولند :

شایستگی همه صفنها اینکه جانوران را از یکدیگر جدا
میکند و شناسانند بیک اندازه نیست چنانکه پیشتر
ازین نیز گفته شد (نمونه) که برخی از آنها چنان میباشد
که شایستگی تغییر بویژه یکی آنها بسیار اندک با هیچ است
زیرا که دیده میشود که دیگر کوئی آنها مایه دیگر کوئی
دیگر بخشهای بدن نمیکرد و برخی دیگر هرگز در کوئی
نپدید نمیکرد مگر آنکه مایه تغییر بسیار در همگی افرازی شود

و چنان میباشد که اینگونه دیگر کوئیها فرما نفرما
آورنده دیگر کوئیهای از زمانه کالبد اند و بافتن
اینگونه اثرها کلیه از ملاحظه کارهای افرا را اینکه
این صفنها میسر و برتر از آنها بدست میآیند است
ازین گفته میباشد که بخشهای از یک شسته بسیار است
در منظومه ترتیب است بنیاد آنها از روی پی در پی
باد کردن صفنها جانوری ساخته شوند و همچنین
باب بخشهای بالا تر از وی صفنها بی برآیند که هر چه
آن صفنها شایسته ساختن پیچ و بنیاد یک دست است
صفها بالا تر بودند همان اندازه بیشتر سزاوارتر
نام صفنها میسر و برتر از آنها باشند :

برای ساختن نوع با ترتیب سرشته باید پیش از همه بنیاد

و هنرها و طریقه برومندی و بزور شدن آفریدگان
و هم چنین صفت های مهر و برتریکه در هزاره بکان
بکان آنها آفریده شده است باید شناخت و شایسته
آنها دانست یکدیگر دانست کاهی این مرتبه
بسیار آسان با تمام مهر سد جاز ملاحظاتی غیر بزرگ
و چه بسیاری نشیج نهاده بگونه میبایند که بخشها
و بارهای یک دگر کونی آنها در جانوران کونا کون
کثر است همیشه همان بخشهایی هستند که شایسته کی آنها
بیشتر و همتی آنها بکار تراست و دگر کونی با بیشتر شدن
آنها مایه دگر کونی با یکدیگر آفرادهای کالبدی
و حال آنکه آن بارهای از بنیاد آنها که دگر کونی در
میپذیرند کارهای آنها در کالبد جانوران کارها

پروانه اند فرعی و مستلزم و اثر آنها در ساخت و بنا
آفریدگان بسیار اند کثرت از پر سخنان ناچار
باید پذیرفت که پایداری تغییر پذیر نشانه مهری
یا برتری اشتی آفرادهاست و هم چنین صفت های یک
مخصوصند برای جدا کردن و شناختن دستها
بسیار افراد جانوران کلیه از خیرهای بسیار است
داستان جانورانند چنانکه صفت های که از یک کون
کوچک تا گروه کوچک دیگر تغییر میکنند سود و زیان
آنها میباید است بیشتر هنگامها میباید است
زیرا یکی دگر کونی بنیاد را ناباندازه چند دارند
از سرشت انداز برومندی و پایداری فوایدیکه
ختمهای دگر کون شد ^{کالبدی} آفرادهای آنها هستند

لیکن در دیکر هنگامها یافتن و شناختن صفتهای
مهم و بزرگ بسیار دشوار میشود و راستی آنست که
تناسب همیشه برای رسیدن ما با آنها رهنمای نیست زیرا
که شایستگی بابت بهره از کالبد میتواند از جانور
ناجانور و دیکر بسیار دگرگون شود و آن بهره که
از چند راه فرمانفرمای همه کالبد بوده در برخی از
گونههای جانوران از اندازه شایستگی خود بکاهد و
کارهای اصلی که از آن پدیدار میشوند بکارهای
فرعی برکشند :

۴۱ جانور شناسان نمیتوانند تشریح و قیاس و توفیق
جانوران را بشناسند و همچنین نمیتوانند در شایستگی
دگرگونههای بسیار که در بنیاد آنها پیدا شده باشد

و یکدیگر شوند پیرا شکار است که در بر اندازه از
تجربیل علو م که اکنون بدست
آمده است نمیتوان ترتیبی که از همه راهها شایسته
هویدا نمود و نباید شکفت ما اندازه این که نگارندگان
در برگزیدن یاساها شایسته از روی آنها برخی از بخشها
و پارهای سلطنت جانور را بخش میکنند اختلاف
دارند و نه از این که چرا هر دوز آن یاساها دگرگون
میشوند : هر چه بیشتر میشناسیم سودهای مرتب
کردن جانوران را از روی سرشت همانند آنها
بیشتر میتوانیم نسبتهای در میان آنها را بدست آوریم
و بیشتر میتوانیم برگزیدن دسرها و بخشهای آنها که از آنها
بیکانگی با همانندی جانوران با یکدیگر کرد و نتوان

و تربات ناموده میشوند: ناچار از فرایشنا
 ماچگونگی پیوند و طرح افراد را باید طبقه
 نوعات بخشهای مانیزه و کاملتر کرد و
 ناپایداری و استوار نبودن تربت سرشتی نشانه
 عیب و شهادت اینگونه بخش نیست بلکه پیرو نکمیل
 پذیری و ازبایندگیهای همین صفت است: **۳۵**
 بافتن و پیروی نظمهای سرشتی یکی از خدایان
 بسیار بزرگ است که در داستان سرشتی برای تربت
 افراد پکان زنده پدیدار شده است پیروی با همکار
 سرشتی مایه تعبیر وضع این دانش شده و سودها
 شایسته در بنایین و زوئوری آشکار نموده است
 چه پیش ازین هنگام دانشهای گفته بسیار رسنی

بودند:

نخستین سینهها را بدستها و گروههای سرشتی بخش
 و مرتب نمودند و پیش از پیداشدن باسهای سرشتی
 پادشاه آنها را گونه گونه ز کرده بودند مگر از
 روی شمار نامین و پیشپیل آنها با از روی همه
 دیگر صفتهائی که از پیش خود آنها را برگزیده بودند
 بی آنکه در تناسب و بسبکی آنها با یکدیگر اندیشید
 باشند: **۳۶** لیکن نزد پاک عیانه همین صد سال واپسین
 است که کپاشناس فرانسوی بزاد دژ و سبوی بدین
 اندیشه نیکو افاد که در سینهها را از روی همگی خست
 افرادی بگروهها گوناگون بخش نماید و نوه آن است
 لزان دژ و سبویان اندیشه را در همگی سلطنت

نکار داشتند بپیکوند که بنیاد بخش و تربیت را بر کفر
صفهای مهش و بر تر نهاد (غره) و همین منظومه
سرشتی را که اکنون بد برفه همه سرشهان است ابداع
نمود و چندی پس از آن هنگام بود که چیزهای
شایسته را که بیخ منظومه سرشتی بود برای بنیاد تر
و بخش جانوران برگزیدند و پیشتر این کار از گوشه
کو و بهر انجام رسیده

۳۴ طریقه بخش سلطنت جانوری سلطنت جانوری

فراهم نیامده است مگر از اشخاص لیکن در میان این
اشخاص برخی هستند که بسیار همانند یکدیگرند
و صفهای نه و زاد آنها مانند هم انداز گرد آمدن
همین اشخاصی که برای آنها یک نموده مخصوص برگزیده شده

کوفهای (نوع) جانوری برپاشد چنانکه مردمان
وسکها و اسبها از کوفهای جانور بند: کاهی در
میان یکی از کوفها با هم دیگر کوفهای جانوری یکپارچه
بسیار پیدا میشود لیکن در میان این کوفها برخی
هستند که بسیار همانندند و جدائی آنها از یکدیگر
نیست مگر بواسطه اختلافاتی که شایستگی آنها بسیار
چون خرواسب است و کرک این کوفهای نزدیک است
دیگر را کرده آورده که و همی چند از آنها ساخته اند که هر
را جنس مینامند و در کف کوفها نام جنس را که فریاد
هم است هر یک از نامها کوفها میافزایند چنانکه برآ
جدا کردن و شناختن کوفهای مختلفه جنس و سوسما
کوبند سوسمار خاکسری (را از کف) و سوسمار

(لوازم بیکینه) و سوسمار (لوازم بیکینه) و غیره: و برای
شناختن کوههای جداگانه از جانورانیکه شب بخیر
خوسند میگویند خوس خاکی با اسم (اورنگ) و
خوس (اورنگ) و خوس سپید (اورنگ) و بلبه
میشود که در میان چندین جنس از جانوران اختلا
نست مگر در صفهاییکه شبانگی آنها با اندازه بسیار
نست و عموماً برخی از مختصات در بنیاد آنهاست
که شبانگی آنها بیشتر مخصوص برای جدا کردن
از اجناس از جنسهای نزدیک آنهاست: در این
هنگام اینگونه جنسهای همانند را در تربیات
در یک گروه گرد آورده نموده بنام قبیل یا طایفه
سرشتی نامند:

چون باز بنیاد آفریدگان را چنان بنکرند که عموماً
آن بیشتر شود بر روی پی در چندین طایفه مختلفه
برخی صفهای مهر و برخواهند یافت که در همه
آن طایفههای مختلفه عموماً درند و نشان مشار
انها با یکدیگر و ما به جدائی از دیگر طایفهها
شده اند از همین راهست که بخش بر روی در طایفه
در جانوران پدیدار شده است که آنرا شش یا صنف
نامیده اند همچنین در شتهارادریک گروه کثیر افراد
تر گرد آورده آنرا مرتبه گفته اند: از روی همین
پاد شده مرتبهها را در چند گروه دیگر گرد آورده
اند که هر یک را شاخه یا شعبه یا بخش نخستین سلطنت
جانوری خوانده اند:

۳۷ بدانگونه که گفته شد سلطنت جانوری
بخش میشود بشاخها و شاخها بمریثها و مریثها بر
ورشها بطایفهها و طایفهها باجناس و اجناس یکو
گاهی شود که ناچار گردند از اینکه بر بخشها
بنشینند لیکن پنج و بنیاد کار در این بخشها همیشه یک
روش و از روی یک اساس و پیوسته پارها و نخها
کونا کونا از یک گروه هر چه باشد چه یک جنس یا
یک طایفه و چه یک دشت یا یک مریثه همانندی آنها
در میان خود بیشتر است از همانندی آنها بکوههای
گروه دیگر از همان طایفه و همواره باید اختلافاتیکه
میان دو مریثه است شایسته از اختلافهای میان دو
طایفه باشد چنانکه صفنها و مریثها یک در میان طایفهها

میشوند باید شایسته تراز مریثهانی باشند که بر
جنسهای مختلف سازند طایفهها هستند از آنچه
گفته شد اشکال است که شایسته ترین اختلافها بر
ساختن شاخها بکار میروند و اختلافاتیکه
آنها اندکی کمتر است بنیاد بخش شاخها بمریثها میشود
و همچنین اختلافها و شایستگی آنها پیوسته میباشد
همان اندازه که در درجات بخشهای پی در پی فروتر
آیند تا آنکه بکوهها رسند یعنی بگروهیکه چنانکه یاد
شد از کرد آمدن همه اشخاص هم بنیاد و هم سبب افت
شده اند و برای پایداری و باز نگاه داشتن تراخو
میشوند با هم آمیخته شوند
پس برای آنکه بتوانند جانور را در مریثه درازند باید

پی در پی شاخها و مرئها و رستهها و طاقها و ^{حشها} حشها
و کوهها و ثرا که بسته باها میباشند معین نموده که از
همین تعیین آنها شرح و بیان هر چیزی که بنیاد افزای
آن شایسته تر باشد پیدا میشود زیرا که براسنی
همین صفتها و خصایص اند که برای معرفی نجشها
پی در پی بکار میروند:

پیش ازین گفته شد که صفتها و کارهای کالبد هر
جانور بسته بطریقه صورت پذیرفتن افرادهای آن
بایست بهسازی آنها بنیاد کالبد آنهاست و از همین
شناسائی میتوانند دریابند همه شایسته ترین ^{چهار} چها
را که در داستان شری از آن گفتگو میکنیم:
پنج و بنیاد تربتهای سرشتی بران چیزها نیست که تاکنون

یاد کرده شد اکنون باید نتیجه بکار بردن این باب
در نجش صنایع جانوران گفته و کردههای اصلی
که ازین آفریدگان ساخته شده اند بکار ببریم:

پنج و بنیاد نجش سلطنت جانور بر شاخها و تربتها

۳۸ شاخها: هنگامیکه همگی سلطنت
جانور بر آبیا زمانند بزودی چهار طرح در کلیه
بنیادها خواهند یافت که هزار هزار گونه دیگرگون
شده اند و چنان مینماید که رهنمای بافرینش جانور
باشند: شناختن این چهار طرح اصلیه که از
چند راه مهنی و برتری بر تغییرات بیشتر افزای
جانوران دارند بسیار آسانست و برای پایداری
اندیشهائی که در پنجصوص میشوند میتوان چهار

جانور را که هر کس میپشناسد مانند و کلاه بامو
 انها بکار برد چون سگ و خرچک و کلپشان
 (فنی از جلد) و سواره دریا (امیر شیخ کوکب البحر)
 برای آنکه نوبتهای دلولیکی بطریق نیکو نشان دهند
 دیگر کونیهها اندک باب بسیار شایسته بنیاد جانور
 باشد باید همه آنها فریدگان را بجهاد کرده با چهار شاخه
 اصله بخش نمود و راستی آنست که این کار بکوشش کوه
 بانجام رسیده است
 بنا بر آنچه گفته شد سلطنت جانوری بخش میشود بچهار
 مهمه (فردا) و جانوران خیری با مفصل و نرم نشان
 و جانور کاهان
 ۳۹ دگر کونیههای بنیادی که این چهار شاخه را

از یکدیگر جدا نموده و میپشناسند مخصوصا
 بطریق نوبتهای کونا کونا آفریننده کاهان
 و چگونه ساخت منظومه عصبی آنهاست همین دو
 صفت است برترین همه صفتهای افرادی جانور
 و بسیاری شایستگی آنها اشکار است
 انچه که از روی سرشناسی دانستن را میپشناسند
 صفت در بافتن (احسان) و جنبش بخوانست و چنانکه
 در جای خود گفته شده منظومه است که فرما هم
 این هنرهاست و پیش ازین گفته شد که هنرهای هر
 افرادی همیشه بنیاد آن افراد است پس اشک
 که همه دگر کونیههای شایسته منظومه پنهان اجاد
 باید مابین آنها نگونه اختلاف شود در فوّه هائی که

نخستین کارهای افرادی در ^{معمول} کارهای افردگان
 جانداران را پدیدار میشود: در پهنکام متبوا
 پیشکوتی نمود که طریقه ساختن و چگونگی
 سیمای این منظومه اثر بسیار سخت در سرشت ^{افراد}
 مینماید و مابین هشی صفتها و خاصهائی میشود که
 شایستگی آنها در بخش سلطنت جانوری بگردد
 سرشتی بالا ترین شایستگیها است چنانکه از نگرین
 در کارها و آزمایشها دانستی این سخن هویدا میگردد
 وضع و ترتیب عمومی با طریقه گرد آمدن پاره‌های
 کونا کون سازنده کالبد بسته بجا الهائیت که همان
 اندازه شایستگی است زیرا که این طریقه گرد آمدن عمومی
 پاره‌های کالبد اثر بسیار نمایان دارد در انطریق

که جای گری هنرها و بخش کارهای فیزیولوژیکی
 میشوند منشا میشوند و پیش از این دیده شد که
 برتری بافتن افراد را چه اندازه پیر و این دو سبب
 تعبیر دهند اند (غرض و پیرازان)
 چهار نمونه اصلیه یاد شده باندازه جدا از یکدیگر
 و مشهور اند که هم جانور شناسان آنها را می‌شناسند
 و نسبت دادن جانور اینرا که می‌کنند و با آزمایشها
 هر یک از آنها بسیار آسانست لیکن شافی که گفته
 شد در برخی از این افراد کان چندان نمایان نیست
 و در برخی دیگر یک هنگام چنان مینماید که چگونگی
 افراد و طریقه گرد آمدن آنها از روی نمونه جدا
 گانه باشد از این گفته چنین باقی میشود که تعبیر و

پشت اندام جای دارد و از مغز و مغزك و ریشه مهره
 (تخاع) هستی یافته (بیکره) و باین صفتها میتوان
 افزود اینكه نوك ماهیچههای شایسته و اصلیه آنها
 بروی چسبیده يك پارچه سخت یا سكلت درونی
 است (بیکره) كه این سكلت از پاره های چسبیده
 بیکدیگر پیوند یافته و بدانگونه آن پاره ها ترتیب
 شده اند كه افزارهای مهره و برز (الاستیك) از
 كرندهای برزنی میكنند و در همین هنگام اصول
 و لویه های سنكاه جنبش هستی میدهد و
 ترن بخش سكلت آنها سازنده ستونبند باشد
 از كرده آمدن چنبرهای پیوسته بیکدیگر كه آنها را
 مهره با فتره مینامند و این ستون باین بیکر مجوز

و نخاع را میبدارد و هم چنین میتوان صفتها یاد
 افزود اینكه سنكاه كردش خون آنها بسیار كامل
 و دل آنها كنار از دو مخزن باد و جو جدا از بیکدیگر اند
 و خون آنها سرخ و دست و پای آنها چهار است
 هرگز از چهار بدشتر نباشند و برای بنش و ستون
 و بوسیدن و چسبیدن افزارهای جداگانه دارند
 كه جایگاه آنها در سر است چنانكه برای نمونه
 این شاخه از جانوران سلك و آدم را یاد نمودیم
 نه بجای آنها يك مرغ (بیکره) بابك سوسمار (لیرازد)
 بابكی از ماهیان را بر كرتد :

۴۱ جانوران چنبری (انله یا انترتری) در دو طبقه
 سلطنت جانوری طبقه عمومی دیگر در ساخت آنها

پیشکرند که از هر راهی جدا از ساخت و طرح پیشین
 پارهای پیکر این جانوران نیز در وی هم جای
 دارند (پیکر) و این پارها مانند در جانوران مهره
 جفت اند لکن کالبد آنها ساخته شده است از یک
 رشته پارها و نخهائی که بی در پی افتاده اند چنانکه
 پیکر آنها را میتوانند بلخهای بسیار که مناسب
 اند با بسیار همانندند (پیکر) بخش نمود مرکز
 منظومه آنها در فمابانی و بزرگی میباشد است و ساخت
 شده است از رشته و نائی که دارای مرکزهای مغز
 انحنائی هستند که آنها را **نکه** **کالبد** نامیده اند و از
 درازی کالبد مانند رنجری با یکدیگر پیوسته
 شده اند چنانکه بیشتر درازی پیکر را فرو گرفته اند

جایگاه نوده کوچکی که از نکه نخستین این
 رنجری هستی یافتند سر است و از همین راه است که آنرا
 مغز جانوران مهره شمرده اند لکن هیچگونه چیزی که
 بخاع مانند در آنها دیده نمیشود زیرا که بازمانده
 رنجری نکه در درون شکم در زیر افراهای هاضمه
 جای دارد (پیکر) و رشتهائی که چسبیده بیکدیگر
 مغزیند کرد سرخ روده (مری) را چون گردانند
 فرو گرفته اند: نیز باید دانست که کالبد آنها از این
 سکتی درونی نیست و همه ماهیچههای آنها بنام
 یا پرد های بیرونی میچسبند لکن این بنامها چنان
 تعبیر میگردند که میشود جای که پارهای استخوان
 درونی شوند زیرا که بیشتر چنانست که ستی آنها

آنها بسیار شکریست و از آنها بنام ^{است} ~~بسیار~~ شکریست و بوی خن
 شده است ^{بسیار} پداده از چیزها بیکدیگر شده و از
 باب بار برخی بروی برخی دیگر جنبش پذیرند
 ازین گفته چنان یافته میشود که ناچار این جانوران
 از برون نیز بلغمها یا چیزها مفصلی در پی بخش
 شده اند و برای هشیاری و بندبسته آوردن
 نزدیک است که این فریدگان از جانوران چیزی باقی
 نامیده اند: ناچار باید نیز گفت که شمار دست و پا
 این جانوران کلب بسیار است و شمار و اندازه تکبیل
 افزارهای در پانده آنها ^{است} از جانوران مهره دار
 و نزدیک همیشه خون آنها سپید و در سنکاه گردش
 خون بسیار است و تا کامل است و اگر چه در بنیاد

این جانوران مختصا کونا کون میباشد لیکن برای
 آشکار نمودن اینگونه نیز نگوی که گفته شد و بدین
 با ^{است} ~~است~~ (سگپانند) و خرچنها و پنجه های آنها و خستندگان ^{است}
 ۴۲ نرم نشان: نرم نشان مانند جانورانی که
 پیش ازین یاد نمودیم دارای افزارهای شایان و ^{صله}
 جفت و بروی هم اند ^{است} ~~است~~ لیکن بروی مندی
 و نزدیک شدن آنها از درازی و بیک خط راست
 بلکه گسترده و بزرگ میشوند بسمای کج و چوله
 حلزونی چنانکه دهان و سوراخ کونا آنها که باید
 در سر و نه آنها جای گیرند نزدیک یکدیگر اند ^{منظور}
 عصبی آنها ساخته شده است از کانیکولها بیکدیگر در
 جانوران چیزی دیکه میشود: بگنجش ازین ^{منظور}

بسی بخش پستی و بخش دیگر درخت شکی افزارها
 هضم جای دارد لکن از بخش شکی زنجیر دراز که در
 میان باشد آفریده شده است چنانکه در شاخها
 پیشین جانوران در میان دیده میشود
 جدائی نرم تنان از جانوران مهره و چنبران بویا بود
 هرگونه شکایت مفصل است چه درونی و چه برونی
 پیکر این جانوان نرم و پوست آنها چون بنام است
 که باسانی کج و راست تواند شد این بنام بیشتر از دیگرها
 شاخی یا اهلی را که صدف منبسط پوشیده (پیکره)
 و گاهی این برکهای باد شده در درون نوده آنها
 بافت میشوند لکن هرگز چهره‌هایی در پی که جنبیده
 باشند مانند چهره‌های جانوران چبری ازین پوست

ساخته نمیشوند: باید نیز گفت که افزارهای بایده
 (حاشیه) نزدیک همیشه در این افزیدگان بسیار است
 و نادرسند و هرگز برای بوسیدن افزای مخصوص
 ندارند و بسیاری از این جانوران از هیچ چشم نیست و
 نزدیک هرگز برای جنبش آنها را دست و پا نیست و خون
 آنها مانند در بیشتر از جانوران چبری سبب است
 لکن در سنگاه گردش خون در بسیار از آنها کاملاً
 ۴۳ جانور گیاهان: درین شاخه از جانوران
 که چهار مین و واپسین شاخه آنهاست نخها و پارها
 کالبد شده و نسبت سطح وسطی و بروی یکدیگر
 نیستند بلکه گرداگرد یک نقطه میان با یک خط عمود
 بهای شعاعی اندک با بسیار کامل ترتیب یافته اند

بیشتر خفاش است که از منظومه عصبی آنها هیچ نشانی نیست
 و اگر هم باشد مانند پرئوی هستند از بینا دانه
 : افزارهای بافتن **حش** نزدیک هیچ دیده نمیشوند
 : سادگی همه پاره‌های کالبد آنها آشکار و نمایان است
 : طریقه زندگی پیشتر این جانور از آن چون میگردند
 نخستین منبأ بد که بار سنبلها بسیار همانند باشند
 چنانکه در هر گاهی راسی سرشت آنها شناخته نشده
 بود و آنها را بسط سلطنت سنی میدانستند از هر
 راهی که آنها را بفرانیه اینمویلاست باز توپنت نامیده
 اند و مادر بارسی نیز آنها را بنام جانور کاه خواندیم
 و همچنین از نزدیک شاعی بافتن پاره‌های افزاری آنها
 که از آن رو که برخی از هنکامها این نزدیک بسیار نمایان است

انها را نیز جانوران شاعیه و بفرانیه اینمویلاست نامیده
 اند :

مرجانها بیکه (پلیپ) پیشتر این از آنها گفته بودند
 و پس از این نیز گفته خواهند شد مانند اکتینوپودها
 البحر (بیکه) و اسفیرها با کوب البحر (بیکه) میباشند
 همگی جانوران ازین شاخه را بنامند :

۴۴ برخی از جانور شناسان بخش بچین در شاخه
 نخستین سلطنت جانور پی برفته اند که فریاد هر
 گونه از آن بر هاست و جدائی آنها از دیگر شاخه جانور
 بانیت که آنها را همچو گونه طرح دسبای منظوم نیست
 لیکن این فریدگان شکر فی که در شاخه امفوزورها
 طرح شمرده میشوند بروزگار جوانی خود دارای

صفهائی هستند که بیشتر مرغان را بودند آنها هرگز
برومندی و بزرگ شدن افرادی آنهاست که پس از
رسیدن باندازه چند از کار باز میماند و بکار میبرد
سپاه برای آنها پیدا میشود لیکن این باز ماندن کارها
افزادی آنها زد و کزد و ناپایدار است پس چون
طریقه برومندی آنها را نیکنند میتوان آنها را نیز
از نمونه جانور کاهان شمرد :

۱۵۷ بخش شاخها جانور میخسرها چنانکه گفته شد

جانوران کونا کونیک در هر یک از شاخها گرد آمده
اند یعنی گروهها نخستین ^{نوع} بزرگ عمومی افراد آنها
در میان خود بسیار میمانند بیکدیگر است و کلیه دوا
شمار بسیار بی از صفتها نمايان و اشکارند لیکن در بسیار

از نبتهای دیگر همانند بنسند و بیشتر خجانش
که هر یک از آنها بواسطه طریقه هویدا شدن هنرها
و کارهای بسیار شبیه افرادها از دیگری جدا
میبند : ازین روی ناچار باید آن شاخها را دیگر
بگروههای تازه بخش نمود و این بخش دوم را از دو
دگر کونها شایانکه در بنیاد آنها دیده میشوند
باید بکار برد :

۱۵۸ از آنرا هیچکس گفته شد باید دانست که برخی از
جانوران مهره زنده میزنند و برای شیر دادن کودکان
خود دارای پستانند و برخی دیگر از آنها شخم را میکنند
و ماههای غذاستند که برای ساختن آفرینش او بکار
بوده در همانجا میمانند و افراد شیر دادن برای آنها

نبت که روی دیگر در هوا نفیس میکنند و پاره دیگر
در آب ریخته کرد و سرخون آنها کاملاً و دهنه دیگر
جز یک بخش از خون که برای حفظ اندکی در بافتها مانده
شده است بک سکه نفیس میاورند و باز مانده
این کوهر روان با خون شربانی که برای تغذیه است
امضیه شود بعضی از آنها را خون کرم است و برخی را
کرمی خون بدشواری آشکار میشود باری برخی چنان
آفریده شده اند که در هوا پرواز میکنند و گاهی
دیگر چنین ساخته شده اند که زندگی آنها بزرگترین
و قیل و بکر هستی آنها بدانگونه است که باید در دل آنها
شناکر شوند: این بیکانیکها در قیاس بولتر و بیار
شاید و در میان خود بدانگونه تعبیر یافته اند که در

این شاخه از جانوران پنج نمونه دومین پدیدار شده
پس از روی اصول و با ساهای سرشنی جانوران
مهره را باید بر پنج مرتبه بخش نمود پستانبان مرغ
ما مان غوکان ماهیان
اگرچه از روی ترتیب و به جانوران مهره میچهارم
بخش غوکان را از ما مان شمرده بودند لیکن اکنون
چون جدائی آنها از یکدیگر آشکار شده است باید آنها را
مرتبه جداگانه شمرد:

۲۷ در شاخه جانوران چنبری دگرگونی خند
بنیاد آنها دیده میشود که نیز شایسته اند چنانکه
مانند درنا (پیکره) دست و پای مفصله مانند
درد سکه جنبش آنها بکار میروند و بخش مغزی

منظومه **نکته** **کاکلیون** آنها بسیار شایسته است و گاه
مانند در زلو ^{انها را} همچگونه دست پای مفصلی نیست
و نکه های پنهان را کوچه کند و همه این مرکب های
مغزی را همانندی بسیار با یکدیگر است چه در بنیاد
و چه در هنرهای آنها **پیکره** پس میتوان این شاخه را نیز
بدو کرده دو مین بخش نمود که یکی از آنها جانور
مفصلی مخصوص و دیگری که میباشند لیکن
این بخش نیز برای نمودن همه ذکر کونیهات که
در این فریدگان هویدا کرده است پس نیست
پیکره ()
پس میگوئیم که در میان جانوران مفصلی هستند
افزیده شده اند **پیکره** که هوا برهبری پنجه دار

همه کالبد آنها که در می کنند و کالبد آنها بسته پاره
نا مانند بخش شده سر و سینه و شکم و همیشه دارای
سه جفت پا هستند و نزدیک همه آنها پیر دارند
هر از پایان **پیکره** در تنفس همانند خستندگانند
و سر آنها جدا گانه است لیکن اندام آنها بسته و
شکم بخش نشده است و از ۲ تا ۴ جفت پا پیش
پا دارند و هرگز پیر دارند دیده نشده است کار
ننگان **پیکره** که سر آنها همچگونه از سینه جدا ^{فصلی} است
است هواده دارای چهار جفت پا هستند و چنانکه
گفته شد با تنفس هوا بند لیکن همه آنها را راهها
نیم نیست بلکه در برخی از آنها هوادر کپسهای
گردش میکنند **پیکره** فلسیان **پیکره** در تنفس بگونه

دیگرند یعنی نفس آنها در آب و دارای برآشی
و نزدیک همیشه با پنج با هفت با هستند که مخصوص
برای جنبش و از جانی بجائی رفتند :

پیش ازین پیر هپیدها را امری جدا گانه می شمردند
اکنون از مابقیهای بسیار آشکار شده است که این
فلسفیان باید شمرده شوند :

در بخش کر میانه چند نمونه جدا از یکدیگر پیکر شناخته
شده اند : نخست آنکس بران **پیکره** که منظومه نکه
آنها در همه دازی کالبد نما بان و خون آنها سرخ است
کردش خون آنها در منظومه است که با اوهای بسیار
واندوه های بسیار است و نزدیک همیشه نفس آنها
از دستگاه **پیر** بسیار نما بان میباشد و جنبش آنها

با ابریشمهای جنبش پذیر است **پیکره** کرد و بنا
که جانورهای ذره بینی و بی افزار مخصوص
کردش خون و پی برآشته اند از جانوران پاد شده
شمرده میشوند لیکن کلبه افزارهای نوسان پذیرند
و طرح و تزیین همه افزارهای آنها بسیار است
پیکره : از دو مین بخشها یعنی پس از شاخه نا
نیز شمرده نور پیر و پیرها را که کالبد آنها بی دست
و پا و منظومه پی آنها از درشته کارگاه هستی یافته
و این دورشته از دو نکه مغزی پدید شده اند
و از اینها باید شمرده شود کرم روده که ندارد
مکرر نشانه و پر نوی از منظومه و بنیاد آنها بسیار
ساده است لیکن چنان منحصر بانکس بران نیست

بسته شده اند که از چند راه چنین مینماید که از کلا
 وجافشهای دسوانماینده این نمونه زوئی یکپو
 از آنچه گفته شد اشکار میشود که همه مشربان در
 مرتب نمودن کرم روده بدانگونه که یاد شد بکدام
 نیستند بلکه گوشت آنها را در جانوران شعاعیه
 ندارند و عاده طرح و چگونگی پیوند پیکر آنهاست
 و همانند با جانوران خبی است و همانندی آنها
 با انگشتران بسیار با آنراست پس بهتر آنست که
 آنرا از این نمونه واپس بشماریم :
 برای ترتیب جانوران خبی از روی ذکر کوششها
 در مشرب آنها با بدن ساختار داشت می باشد جدا گانه
 بخش نمود و هر یک از این بخشها را از سخنان پیش رو
 بگویم

بعضی خستندگان هزار پاهای کارکنان فلسبان
 انگشتران کرد و بنیان نوریلاریه کرم روده :
 ساخته نرم نمان : در سرش این جانوران نیز
 ذکر کوششهای افزاییده میشوند که ناچار آنها
 نیز مانند شاخهای گذشته بخند بخش باید نمود :
 در یکدسته از آنها که نرم نمان مخصوصه نامیده شده
 منظومه پی ساخته شده است از دو یا چند جفت
 که از رشتهای مغزی بابکد یکپوسته شده اند
 (پیکره) و زایش آنها از تخم است در برخی دیگر
 که میلن از و از آنها را ملوسکیند (نامیده
 منظومه چون پرئوی دیده میشود و بستگی ندارد
 مکرر یک تکه نهاده و زاد بیشتر آنها از بیروندی

و بزرگ شدن نور سنهائیت که بجای نهند ازین
گفت چنان یافت میشود که جانیکاه اشخاصیکه از
یکدیگر زیاده میشوند بسبب یکدیگر است و از
آنها نودهای جاندار بهیهای رستهها هفت میباشند
ملوسکنند نیز از روی دستگاه نقی بد و مرتبه
بخش میگردد چنان دستگاه نقی یاد دارند و درون
دهانست با ساخته شده است از نایبیکه با پردهها
در ازلی است سنه شخصین را نونیشیر (بیکره) و در
دوم را پرپوز تر نامیده اند :

نرم نمان مخصوصه در صفتها بسیار شایسته خود نیز
از یکدیگر جدا و بیکانه اند چنانکه در برخی از آنها
نکتهای مغزی بسیار و در آنکهای شکی اند و همچون

سریکه از نرها جدا گانه باشد ندانند و برای در
باشهای خود (خوس) دارای افرادهای مخصوص
نهند و افرادهای بیکه برای جنبش دارند تا کامل و
کالبد آنها بنام رفته در چینهها پوسنی است که همانند
پرده و چادر میباشد و برای پاس بیکر آنها صدق
دو پارچه همه آنها را از برون فرو گرفته است (بیکره)
چنانکه از نکره بین در مولاتها و ماکرها و بریداکها
و بنشینرها نمونه این جانوران دانسته میشود :
نرم نمان دیگر چون لیمان (حلتین) و لیمینه (بیکره)
و برترین (بیکره) دارای سر جدا گانه اند و نگههای جدا
آنها بسیار نزدیک و همانند یکدیگر و گرداگرد
سرخه گرد آمده اند آنها را چشم هست و دوی زیرین

کالبدانها را افراد پرکوشی فرو گرفته است که راجع
 و رفتن رجاتی بجای دیگر میباشد. **پشت آه پوسه**
 از صدق مخصوص محفوظ شده است لیکن هرگز
 این صدفها در پارچه نیستند و نزدیک همیشه
 قندى اندک یا بسیار پیچیده شده بگرد خود و بسیار
 حلو و نهند **(پیکره)**
 برخی دیگر نیز مانند گره پیشین یا سر جدا گانه اند لیکن
 در هر سویی از گردن آنها هر گونه از باطنهای پوسه
 دیده میشود که بجای فهای شناکری بکار میروند
 پاره دیگر از این جانوران از سر است که درین سر پیکرها
 درازی شایسته انقباض و گرفتن چیزهاست و هنوز
 دست و پا نیز از آنها اشکار میشود **(پیکره)** منظور

پی در این جانوران بزرگتر و نمايانتر از دیگر جانوران
 از همین شاخه است عاده پیشین کالبد آنها صدف
 درونی
 این دگرگوئیها مباد شده افرادها بنیاد بخش نرم
 تنان مخصوصه چهار گره جدا از یکدیگر گشته
 و هر یک از آن گره را بنا می دیکر خوانند اندک بدینگونه
 پی سران **(انفال)** شکلیان **(کلرین)** پرده پامان **(پیرید)**
 سر پامان **(نقالید)** نمونه گره نخستین **(موتیل)**
 و برای مرشد دوم کلماش و برای پرده پامان هیال
(پیکره) و برای سر پامان پولپا **(پیکره)** است
۴۹ چهارمین شاخه سلطنت جانوری که جانوران
 تیرداری افریدگان کونا کونست و هم اشتراک آنها

بیکدیگر نیندازند ازین روی آنها را نیز مانند
 بچند مرئیه بخش کرده اند: یکی از آنها که خار پون
 نامیده شده کالبد آنها برای نخیدن بروی دیگرها
 با سنگهای نازک و زبانه افزیده شده و برای همین سو
 روی پیکر آنها آراسته بپارهای کوچکی گردیده
 که برای گرفتن چهره ها شایسته اند بنام پرده آنها را
 بنیان سخت و پایداریست که پیشتر هنگامها بخیست
 ماند: برای نمونه این گروه سواره دریا و هفت
 (پیکره) را باید نکرست چنانکه از او و سنها نیز این
 نمونه یافته میشود:

دومین مرئیه از جانور کاهان که بفرانسه اکالفت نامیده
 شده پیکر آنها را لا یتنوا قرارهای آنها برای شنا

آفریده شده اند برای نمونه این مرئیه از شاخه چهارم
 باداوری مید و زها مارا بر است (پیکره) و آنها
 جانورانی هستند در دریا شنا کرده و بسیار
 که موج آنها را بکنار آورده بروی دیگرهای خشکی
 افکند:

سومین مرئیه از آنها مرجانیان یا بسیار با پان محصور
 اند (پیکره) آنها را هیچگونه افراختن نیست و
 بجایش بروی زمین زندگی میکنند و دهان آنها را
 تیرکوههای جنبیده فرو گرفته است چنانکه از آنها
 اجسام کوچکی را که برای تغذیه آنهاست از یک
 فرو گرفته است بخوبی کشند (پیکره): بخت بخش از بنام
 آنها همواره استخوان میشود چنانکه جایگاههای شایع

اهکی در درون آن برای این جانور هویدا میگردد
 (پیکره) و بیشترین گامها افراد و اشخاص آنها از
 نور ستهائی زائیده میشوند که بسته بروی کالبد
 خودشان همانند خود آنها میباشند و از آنها کاند
 نشوند ازین جانوران نودهای جاندار آفریده
 میشوند که با شکل کونا کون و سپاه آنها مانند
 رستههای پر شاخ و پر کلا است: شفا فی الحیر
 (اکثینی) بسته میشود (پیکره) مرجان (پیکره)
 و کار بیلیها (پیکره) نیز ازین مرتبه شمرده میشود
 دسه چهارم از جانور کاهان ابریان (سینه) اند
 که جانورانی باشند شکفت که بکاه جوانی بیضی و بر
 شنا کری از اند و شنا میکنند بیاری مرکبهای رنگ

نوسان پذیر که روی پیکر آنها را پوشیده است
 در این هنگام به لاد و جانوران کالیفت و بسیار با یاد
 همانند لیکر پس از این هنگام برودی از جیش افاده
 و اسایش نمایند (پیکره) در این هنگام منتهای این
 و جیش (حرکت) آنها نابود میشود بلکه سیاهی آنها
 نیز که کون میگرد و چنانکه هیچ آفریده که در سلطنت
 جانور نیست همانند شوند بود:
 بیشترین در افتادن سرشتی در شاخه جانور کاهان
 مرتبه دیگر بر یاد داشته اند که آنرا مرتبه پنجم یا جانور کاهان
 نفوخته نامیده اند این مرتبه از گروه بسیار هفت
 یافته است که بسیار کوچک و جابکاه زندگی آنها
 در آبهای کندی و خوسیده است (پیکره)

() جنبش این جانوران بپاری مگر آنها
 لرزنده و به لاوه های ابریان و بسیار پابان و گاه
 ها بسیار همانند لکچن سبهای آنها از برومند
 و بزرگ شدن تعبیر نماید و جدائی آنها از جانوران
 پیشین در زایش سپیدپار و در داشتن شمار بسیار
 از شکمهای هم و رانند و ن کالبد است که همه آنها را
 گرفتن کوههای غدا بپند : تا نزدیک همین سالها
 و پس از این جانوران کوچک با سپید سبیلها ^{ند} آنها
 میدانشند و عموماً آنها را جانورهای ذره بینی
 با نفوخته مینامیدند و برای جدائی آنها از دیگران
 آنها را نفوخته چند شکم ^{نور و ایلک} میگویند :
 نهنگانی که تاکنون از فریدگان جانوری را اینجا

کردیم برای یافتن دگرگونه های کلبه که شش
 در نیاد جانوران اشکار میکنند پس است لکچن
 برای دانشن هم خورده بپنهاییکه در شش ^{است} آنها
 باید هر یک هر یک از آن بخشها را جدا گانه بفصل
 باد نمود و بر کشت این سخن بنامهای مخصوص جانور
 شناسی است :
 برای یافتن شاخها و مرغها بطریق عموم لوحه در
 اینجا نکاشیم که دارای همه بخشهاست :

بخش نهم

بخش افریختی جانوران (ژئولوژیک)

برای تکمیل داستان سرشتی جانوران و
بخشهای کونا کون آنها سوار و ارجاندن که در آغاز
زندگی بافتن و پیدا شدن هر یک از جانوران چنانکه
در علم معروف الارض از پیدا کردن فسیلها مشاهده
اند نیز سخنی چند در میان آوریم :

پس از آنکه پیشین در این بخش اشکار میشود که هر چه
شاید یکی ستاره ما برای پیدا شدن جان پیش
شده است طبیعت مدبره همان اندازه افرارهای جان
جاندار را (رشته جانور) هم در هم آمیخته افریده
و هنرها و کارها آن افرارها را درست و برتر

کرد اینها آنکه ماههای جهان سرشتی شایسته
پذیرائی خرد و هوش و بافتن مجزات شده کرده
مردمان بزم شهود آمدند پس سود این بخش هر
بافتن اندازه شایستگی جهان سرشته و درجه
تکمیل افریدگان در هر یک از روزگارها ژئولوژیک
و پیش و پسینی هستی هر یک از جانوران بر دیگر
است لیکن نباید چنان گمان نمود که افریدگان روز
در برین و پیش از طوفان که شگرت نادریست اندازه
خطای طبیعت از خوارق عادت بوده اند زیرا
که در آغاز افرینش زمین و آبها و هوای فرو گیرنده
آنها و همه ماهها شک در زمین بودند هنوز شایستگی
آنرا نداشتند که سرشت جان بخش آنها را مانند

ماهسنی کامل دهد و جهان آفرینش و ابداع کرد
 بود پس بدستهای و نادارستی افرادها و ناسازگار
 زندگی آنها در نخستین هنگام هسنی زمین یعنی
 در آغاز ستر آن از آن بود که شایستگی ز کبیل
 پیش از آن ماند داشتند اگر چه نخستین هنگامی که
 طبیعت مدبره هست کردن آغاز نمود شایستگی
 تکمیل و برتری را همان هنگام بگیتی فرستاد لکن
 هسنی پمانهای برفی و بایستی و همسازی آنها نیز نجا
 بود پس هر چه بزور کار مآثر دیگر شد و پمانهای
 تکمیل برای آنها فراهم آمد افرادها و طرحها و هنرها
 نیز بویژه یکی آنها بستر و درست شد ند چنانکه افراد
 شنای ماهیان دریاها و مردگان و پنهان قهای

شناگری بکپور و بیلر نور شد و همین قهای
 شناگری پس از آنکه زمانی پاهای پرده بپرو
 داکیل و بال مرغان با جان پنهان گرفت نگاه باز کامل
 نر شده پاهای پیشین مفصلی جانوران پیشانی کجا
 از آنها هسنی یافت پس از آن کاملی کرد پده دست
 بوزنها از آنها ساخته شد و در انجام دست باز
 آدمیان را آفریده که افراد پست با توانائی شگرف
 و قدرتی عجیب که مصد کارهای بد بعه بشمار است
 سرشبان زمین و زمانها پیرا که پردهای کونا کون
 سازنده زمین در آنها هسنی و پدیداری یافته است
 از آغاز آفرینش و بخار بودن آن ناز و کار ما بپنج
 بخش کرده اند :

درجه کرم پیوسته بگونه منظم است یعنی در هر
۳۲ مطر که فرو می‌شوند یک درجه بکرمی افزوده
می‌گردد و چون اندازه نصف قطر کره زمین برابر
شناخته شده است برودی دایره درستی این گفته
اشکار می‌گردد بعضی دانسته می‌شود که درجه کرمی
میان زمین درین دوزکار ماهان شمار پاد شده
است

(۱۹۰۰۰۰) :

بروز کار ما که کرمی خورشید در زمین کارگزار
و کرمی اند روی زمین تغییر نمی‌یابد می‌توان اندازه
کرمی مخصوص زمین را در هر جا و در گودها و نکهها
کونا کون بدست آورد :

چون از روی زمین بدرون روند پرده منسلک کرمی

زمین را از آن می‌توان یافت و هیچ گونه کرمها و سبزهها
کونا کون روی کره خاکی در آن کار نمی‌کنند و کرمی
این پرده در همه هنگامها سال بیک اندازه است و در
بالای این پرده دیگر کرمی زمین را نمی‌توان یافت ^{اند} ^{نابینا}
که برای رسیدن باین پرده که نشان دهنده کرمی میان
زمین و دهنای آفتاب باشد در هر کشوری باندازه
دیگر است این پرده را پرده تغییر ^{نابینا} ^{اند}
و کلیه هر آنچه از خط استواء دور شوند این پرده پائین
جای دارد چنانکه موبی و موبیلد گفته است که در خط
استواء این پرده ۳۲ مطر از روی زمین فرو نرفته
آن نام ۷۷ است موبی و موبیلد گفته است که کرمی
این پرده در بخشهای استواء جای یک اندازه نیست

بلکه از ۲۶ تا ۲۸ + اخلاف پیدا میکند و در
 کسورهای ما ^{مستطیل} این پرده یکویدی بیش ترجا
 دارد یعنی برای رسیدن آن باید از ۲۲ تا ۲۴ مطر از روی
 زمین فرو رفت و هر چه از این پرده پائین شوند کرمی
 زمین از روی نسبتی که گفته شد می افتد ^{بمعنی}
 هر ۳۳ مطر ^{یک پرده} در بالای این پرده کرمی میان زمین و یکو
 کار کرمی ندارد بلکه در بالای این طبقه اخلافهای
 روزانه و ماهانه و سالانه از کرمی افتاد پیدا میکند
 گذشته از آنچه گفته شد بر همان افر و خنکی میان زمین
 برو نکار ما بسیار است مانند بودن آلهای کرم کافی و
 آنکه کدوها و چیزهای دیگر که کفن آنها در بخامانه
 درازی سخن است :

پس از آنکه زمین بیاری سردی برون کرمی خود را
 که در آن کردش داشت و گذار نمود از بنهای بخار
 بنهای روانی آمد و هنوز در افر و خنکی و مانند
 سارهای ستاره و تابنده رخنه بود و چون در این
 هنگام روانی در گردش و چرخیدن بود مانند پیشتر
 پیکرهای آسمانی بنهای گرد در آمد چه در عالم ^{نیک} میکا
 آشکارا نموده اند که هر پیکر روانی از چرخیدن بنهای
 گرد میگردد :
 از همیشه کردش آن در فضا بخی و زکار رسید که
 بروی این پیکر روان پرده های بنسید شده و با یکدیگر
 پیوسته شدند و از همیشه کارگری سردی فضا پر
 باد شده اند اندک کلفت شد لیکن در آغاز چون هنوز

باشورش و موجهای نجش روان و آتش درونی ^{سست} نمینو
 برابری نمود و بر اینها و زمین جنبشها و پرتابهای کج
 هویدا میگردید و آرامش کامل نداشت در بنهنگام
 بازگرمی آن برای پیدا شدن جان بیشتر از اندازه بود
 و گرمی آن بسیار سوزاننده و نازخ و بخت ۲۰۰۰ میسر
 و غلظت هوا و ابرها باندازه بود که شعاع آفتاب
 هیچگونه بر زمین نمیشاید و همگنی غرق در بای ظلمت بود
 ازین روی آفرید کار آفرادی بر روی زمین چنین آفرین
 و در میان هوای اینگونه غلیظ و تیره و تاریک ^{سست}
 نمود چنانکه لوازیم کفنه است که بی شعاع زندگی
 در همان سرشت نبود و سرشت مرده و بیجان بود و
 دست خداوندی بیاری فرستادن شعاع آفراد

مرکبه شده و یا بیش ^{حق} و خواست ^{اراده} و اندیشه
^{خیال} را بروی کره مایه کند نمود
 ۲ از پی در پی سرد شدن زمین روزگاری ^{سست}
 که گرمی ستاره ماکا هیده شد باندازه که دیگر ^{سست}
 آبار آبها بخاری و رها گردید و خود نکاهدا
 در بنهنگام از بسیاری فشار هوا بخارهای آب که
 بازگرمی سخت داشتند بسیاری بارانهای فراوان و
 و سنگی زمین میباریدند و گرمی این بارانها در
 دلی ناهیه بوده است ^{سست} بر روزگار پیونده که ^{سست}
 و سرنگونههای روزگار سخت و جنبشهای بسیار و ^{سست}
 بیشتر کاهها آرامش کامل یافتند و رآوری و برابری
 آب آتش بروی کره خاک با انجام رسید و ^{سست} اما از

از باریدن بارانهای همیشگی و گردش در فضا اندک
اندک سرد شده و سردی آن باندازه رسید که
سزاوار پیدا شدن و آفرینش بیکرهای آفرینش
و اشعه بزرگتر از اینها و پرده های غلیظه هوا که
پوشیده نصفه میشدند اندکی بروی زمین تابیدند
رسیدن اشعه پادشاه و استعداد زمین و شایسته
هوا شد و در وقت هر چه بیشتر کوههای بسیار
مختلف آفریدگان را در بزمگاه شهود ریختند
همین روزگار پیونده که ابداع آفریدگان جاندار بود
که زمین ممکن شد که هر چه دوی زمین نزدیک
همین روزگار از خط استواء بود و هر چه پس از آن
هوای نزدیک و گرم و پاک و لطافت و بیک خبرها

اصلاح و تعدیل میافت و استعداد آن برای زندگی
بیشتر میشد و زمین نسبت تازه های دیگر از جانوران
و در سینه های پدیدار میکرد بدند که طرح افراها
و سبای بارهای کالبد آنها بهتر و برتر بود
۵۳ آغاز پیدا شدن زندگی و هوای اکشن جان
در دل آبها و میان دریاها بود چه در این روزگار
پیونده آب بیشتر روی کره را فرو گرفته بود و هنوز
زمین و هوای بروی استعداد برای زندگی جانوران
عالمه (خون) مانند پستانبان و مرغیان نداشت
چه هنوز اشعه شمس بکوب روی زمین نمیرسید و هوا
نمناکی باندازه و فشار بسیار و الکترون پهنه فراوان
داشت و پوشیده بروی کف را فرو گرفته بود و بر کره

باز رسیدن شعاع سبب استعدادی زندگی
افزیدگان غالبه بود: میتوان سبب استعدادی
جهان بر روی برای زندگی جانوران غالبه از کرد
آمدن چند سبب است:

۱. کارگری تیرگی نبودن شعاع

چنانکه اکنون دیده میشود کسانیکه در کار
بیشتر شعاع خورشید در جاهای تیره و تاریک
میرند مانند زندانیان و کان کاران پیکر آنها
رنگ سفید چرکین و زرد و جنبشهای آنهاست
و کند میشود و از آفتابهای بسیار بافته اند که
شعاع آفتاب بر خودها و استفسهای خون کارگر
نچسبند در مابین رنگین آن چه کسانیکه در کارهای در

در جاهای تاریک شعاع زندگی میکنند کلبه
و قیرین و البومین خون آنها کشد و آب خون آنها
مبا افزاید و کاهش هر یک از این استفس باعث
زیج افزادی چند میشود که انجام آنها مرگ و انداز
کاهش خوردنها و بخشهای پاد شده بسته به تکام
در جاهای تیره و تاریک است و هم چنین دیده
میشود که کسانیکه در بخشهای قطبی زندگی دارند
مانند در قطب شمال که شش ماه شب و شش ماه روز
کالبد آنها بزرگ و سفید است چه آدمیان و چه جانوران
چون خرسها و دیگر آفریدگان و قوه زندگی در آنها
افزادی این بخشها بسیار اندک است چه در جانور و چه
در سببی:

نبودن شعاع مایه ریجهای بسیار میشود که در گوشت
بیشتر از آنهاست چنانکه درین هنگام بنابر یکدیگر
میتوانند دیده و شناختند و همچنین کارگری شعاع
اندک را نتوانند پذیرفت بودن روشنی نیز مایه ریج
افزادی دیده میگردد چون پیداشدن آب سبزه
ریجهای بسیار را که از نبودن شعاع آشکار میشود
در نامهای حفظ صحت و ریجها و مایه ریجها از آنها
دیگر باید دید از همین فراوانی بازندگی و بسیاری
نوری و برون سپیدن شعاع است که مردم مان کار در آن
مانند کسانی که در کار در دمای خرد چون کپالان و
مازندران زندگی میکنند کالبد آنها سپید چروکین
و پاپی رنگ و کند رفتار و سست و کم خورد و کم شو

اند و بیشتر آنها مانند کسانی هستند که برنج
خون گرفتار یعنی آنیست اند
هم چنین از کار شعاع است نتیجه آرمایشهاست که از شب
پیدا کرده اند چه مشاهده شده است که در شب
کار هضم و گردش خون و تنفس و تراوش شاش و
کارهای پوستی نسبت برود نکند و کند تر اند و
هوش نیز کند تر و نپدید مایه ریجهاست و یا بیش
(حس) نیز کم است و دیگر مایه ریجهای درونی
بالمنه در شب کاهشیده و همه خواهان سائیدن
گذشتن از سخنان پیش میگوئیم که چون شعاع با نداشتن
شایان باب بسیار بود و ریجها و رنده افزارها و کارها
قبول و تکی آفریدگان افزادی و باعث فوت خون و

فرایش کارها و هنرها کالبد و زینت پوست
چنانکه در کسانیکه در کشورها و شهرها کرم
معرض شعاع و گرمی فراوان خورشیدند دیده
میشود که در رفتارها و جنبشها بسیار حیست
و چالا کند و در خسته میشوند و هوش آنها
بسیار رند و نیز هنر و زاده آنها سخت و قوی است
مانند نازبان و برخی از گروههای مردمان
پس از نکر پسن در سخنان گذشته آشکار میشود که
شعاع را کارگری مخصوصی در میان خون و رنگ
دادن بآنهاست و هم بجنبش آورنده افرادها و کارها
فیزیک و آفریدگان افراد است چنانکه از آنها می
بسیار دانسته شد و پیش ازین نیز بآنها شایسته شعاع

هنر تغذیه و نمید و گردش خون و تنفس و کارهای
بسیار مغزی ناقص بلکه نزدیک هیچ بود از اینری
آفریدگان کامله و جانوران غالب (پستانداران)
که افرادهای آنها بسیار و هنرهای فیزیکی و
جنبشهای کالبدی و فزادگی آنها در هم آمیخته
و بشمار بسیار بود در آن روزگار زندگی نمیتوانستند
داشت یعنی همان سرشناس تعداد جان دادن
بآفریدگان غالب را نداشت و خورد و هوش و پدید آمدن
هنرهای جانوری و افرادها هر یک از آنها بواسطه
نبودن یکی از اینها می شایسته شعاع است
آشکار نمیتوانستند شد

۲ غناکی به اندازه هوا و رنگ و وزن

از اسباب آفریده نشدن آفریدگان عالم گذشته
از نبودن شعاع با اندازه با پستی نمناکی هوا و بخور
نری گرم آن بود چپ دودی پدیدرفته دانستند
که در هوای بسیار نرو گرم نفس بسیار شد و بسیار
دشوار میکرد زیرا که هوا آنکه بشنایند و میشود
چون از نری بسیار بخار آبی که از برگشت نفس باید
برون شود نمیتواند بخود کشد پس در چنین هوا
بیکرند نفس نتوان نمود و همچنین پوست اندام رطوبت
انباشته شده در رگهای بار بار خود را بسپای خود
و بخار برون نتواند کرد زیرا که هوای فرو گیرنده
ما از نری بسیار است در هوا آنکه بدین گونه است
هوش کند و استنهاکم میشود و بنیاد ما هیچها و

رفار و جنبشهای کالبدی کند و بیکر و بزرگ
میکرد و میتوان گفت که این یکی از اسباب نموندن
جانوران و ذرات و پیرایست اگر کسی
نری بسیار بود بزرگی مردمان را خفیه میکند

از این سخنان آشکار میکند که فراوانی نری هوای فرو
گیرنده که زمین نریکی از مافیهای آفرینش آفریدگان
کامله بوده چه با نری و نمناکی بسیار پدیداری هوا
و فوهای مغزی که پرورش دهنده و فرما فرما
کالبد میباشد و هوای شدن جنبشها و نفس
از اینهاست که هستند ناشدنی بودند
و فوهای بسیاری که از فراوانی نری هوا پدید میشود
در جای خود نکاشته شده اند

۳۰ بسیار اکثر نشسته در هوا اگر در زمین

ع کذشته از کارگری نری چون هوا دارای نری
بسیار بود و مده و بر هوا را فرو گرفته باشند اکثر نشسته
نشسته است با اندازه بسیار در هوا پی فرو گرفته ما
پیدا میشود که نشان کارگری آن سستی و خستگی
بسیار و سنگینی کالبد و کندی رفتارها و جنبشها و
بد حالی و تب و تبخیرهای فراوانند و بسیاری اکثر نشسته
سببها و ضایعاتی در پی میشود که باعث خستگی و
مرگ آفریدگان جاندارانست پس در هنگام نبودن
و ناسازگاری پناههای زندگی اگر آفریدگان غالب
هستی پدید بر فتنه آید در هوا ای که بدانگونه اکثر نشسته
باشد ناسازگاری و بروز هر چه زودتر سوخته یا

بامیه شدند

بسیاری اکثر نشسته هوا کذشته از آنکه سبب ها
گفته میشود باعث در کونی کیفیت و حالت استقامت
هوا نیز میگردد بد چنانکه دیده و پذیرفته شده است
که چون اکثر نشسته را که یکی از استقامتها هواست اکثر نشسته
کند بدل مآذن میشود که برای زندگی شایسته نیست
زیرا که زهر و مایه آفریدگان جاندارانست چنانکه اکثر
اینحال هوا را سبب رنجهای گشته و مرگ امر (مستقیم)
سخت یافته اند پس بسیاری اکثر نشسته هوا در آن روزگار
مایه پیداری هواهای زهرناک و کشنده میگردد

۴۰ سختی فشار هوای گرم در زمین

۷۰ فشار هوا نیز در زندگی آفریدگان آفراری بسیار

کارگزار است چنانکه در جای خود ثابت شده است :
 موی پخته شده در دهان است که در دو آن سرفشار در د
 سخت رکوش پیدا میشود که این درد نابود میگردد
 هنگامیکه فشار هوای حجره میان کوش هم سنج و
 با هوای بدن شود و نبض تا ۱۲ فرعه کند و شمار
 نفس کم میشود و در سه آن سرفشار صدا خفشی
 کرد و دمیدن دیگر نتواند و گاهی کری دست
 دهد : بگاه کاهش فشار هوا نفس بند شده
 استنها بفراید و کار هضم اسانتر و تند تر و شمار نبض
 بیش گردد : از همین کی فشار هوا است که کوه نشینان
 چنت و چالاک و آتش مزاج و سریع الافعال هستند
 و هنر هازه و زاد آنها و قوای فغری و هوش و بایش

پروا شدن آنها پیشتر و بجز این و دیگر بابشهای در
 و درونی آنها نیزند و ترونی و ترونی و ترونی و ترونی
 آشکار است که بروز کار پیونده از فراوانی بخارا
 و دیگر بخارها در هوا و آبها غلیظ و فشار آن
 با آن بوده پس چنانکه گفتیم در چنین فشار سخت
 و نفس هوای و زایش ناشدنی بود :

گذشته از مافها اینکه برای زندگی جانوران هوای
 غالبه گفته شد هرگز کونه اسباب مافهای دیگر
 بود که هم آنها را بخص درین نامه نمیتوان با داری
 نمود و حال آنکه کرد آمدن همین اسباب که گفته
 شد برای زندگی نپذیرفتن جانوران غالبه پس است
 چه بگاه کرد آمدن همین سببها ناچار بر سطحی مرک

پدیدار میشود و زندگی و تنفس و جنبشها و هویدا
شدن هوش و دانش و بایش احساس منور و بیدار
پس هنگامیکه گریه زمین کا هیده شد و شاد بیه
پیدا شدن جان و جانوران کرد بد از هسپی هسپی
باد شده بود که نخست جانوران عالی آفریده شده اند
بلکه جانوران بسیار پیش خیا که اکنون گفته خواهد
شد از نیش هسپی آمدند زیرا که از ناد رشی و ناگاه
افزادها و بایش **حسن** و سادگی هنرها کالبد چندان
این ناملا اهما ترا نمپا فشد و کردند ی باها نمیر سپید
چنانکه در نامه حرازت عزیز جانوران در در بر حقه
انها در آب و اسپد گریه کردند بافتن از سر و
دیگر چیزها داده میشود :

روزگار پیونده

۵۸ این روزگار را از پیروی پیونده گفته اند که
روزگار نخست و دوم را با یکدیگر پیوند و بیک
میدهد : در پی روزگار اشعه کوکب مرکبی از
میان هوای غلیظ اندکی گذشته با بزرگی و ناری
بر زمین می افتد و نخستین آفریدهای جاندار که نموده
دیگر آفریدگان بودند هسپی یافتند :

این روزگار را به هنگام بخش نموده اند سپیلور

دو پی زغالی : هنگام سپیلوری

این هنگام را بدین نام خوانده اند از آن رو که زمینها
بسیار این هنگام در شیرینا بر که از بخشهای انگشت
بسیار فراوان بوده است شیرینا بر معلوم بگروه :

از ثلث بوده است که این گروه را سپلور مینامند
 جانور اینکه در این هنگام بزم شهود آمدند: از جانور
 کاهان مرجانیان و از نرم نان سیرابان و شکبان
 و بازو پابان (لنگول) و لایلیان و قشها و پرپوز ترها
 و از شاخه چنبران انکشیان و مقصلیان و از قلیان
 و بلبلینها و از جانوران مهره برانگیال ماهیان آمید
 شدند و همچنین خارپوست (اینگید) در این هنگام
 یافتند: در همه پرده ها زمین سپلور و سفل
 بیش از سی جانور کونا کون میتوان یافت:

هنگام در ۲

۲۰۰ با این نام گفته اند از آنرو که زمینهای آفریده شده در
 این هنگام در دو و شش هزار سال است: جانوران

این هنگام از جانور کاهان و اد پرها (عجما) و از جانور
 مهره برانگیال ماهیان خفنی (کاینگد خفنی) اشکا
 بودند انکشیان نوپیکل نیز در این هنگام پدید
 آمدند **هنگام زغال که بهر این هنگام زمینها پدید آمدند**
 ۲۰۱ این نام از آن روی داده شده است که در این هنگام
 بسیار فراوانی از گربین یعنی بخار زغال پیوسته با هیک
 با پیوند شده در زغال سنگ روی کره زمین را
 گرفته بود:

در این هنگام رستنیهای اندازه هم روی زمین پدید
 آمدند چه در این هنگام کره کره ماسخ و نری هوا بسیار
 بود زیرا که اکنون دیده میشود که رستنیها فسیلی
 با این هنگام نمیرینند مگر در تحت عرض بسیار کم
 میان و دایره انقلاب و اس استرطان و اس الجدی

چنانکه لیونگستن نام میگوید که در آن بخش از زمینها
که در خط استواست بارانهای همیشه و گرمی است
در سینههای این جاها بسیار شود و فراوان باشد
غلظت هوا همواره و بسیاری گرمی و نری همیشه است
زغالی اختصاص بخند بخش زمین نداشته است بلکه
اندازه گرمی در همه عرضها یکسان بوده و همه ستاره
مادران و زکار یک کشور **افلک** و **اقلیم** بوده است و سینهها
بیکه اکنون همه آنها نابودند با اندازه یکسان و همانند
در خط استوا و در قطب شمالی روئیده بودند چنانکه
از سیلهای آنها دانسته میشود و راه یکسانی اندازه
گرمی در همه دوی زمین است که در آن زمان چون کره
کره بسیار سخت و بیش از گرمی کوکب می گری بود که

خورشید که از آن اختلاف درجه گرمی و اقلیم است
میشود در یافت نمیشد چون در نوده بزرگ و
فراوان در سینهها بیکه در هنگام زغالی از قطب تا قطب
دیگر را فرو گرفته اند اندازه بسیاری از گرمی و همی
میباشد یعنی در جزایر اقلیم و اقلیم است حکم میشود
در هوای آن روزگار نسبت به روزگار ما اندازه آسید
گرمی یک بسیار بیشتر بوده و از هر پراست که جانور
هوای که در خشکی و هوای یک است در هنگام بسیار کوچک
و کم باب بوده اند و در سینهها هنگام بسیار بزرگ و
نومند و شگرف بی اندازه فراوان بوده و بزرگی و
قوت و زود روی آنها بر سینهها روزگار ما بزرگی
داشته است در هنگام هنوز هیچ کل و شکوفه پیدا

نمیشد و هیچ موه که سر او را نغذیه باشد هسنباشا
 بود چنانچه شایان روئیدنها از گروه پشینه
 از کپرتنگاهها بود در نهنگام سلطنت کرده بارسنها
 بود و هنوز جانوران خاکی هویدا نکشته بودند و
 تنها جانداران فراوانی در دایهها زندگی میکردند
 پس از این هنگام دهری گذشت که جانوران خاکی پدیدار
 شدند نهها برخی از خندکان پرنده برنگهای گوناگون
 در هوا پوز می نمودند مانند کلپتر و از پتر و نو پتر
 این هنگام را سرشپان بد و دوره بخش کرده اند:

دوره مرمی

این نام را از آن روی داده شده است که در اینها
 باین دوره سنگ اهل و مرمیهای خوب (گوناگون)

جانوران این دوره برخی از ماهیان فلسی مانند
 پسماد و سها و کوکس و هلیپسوس و قکا
 هسی یافته بودند: فیلپسپا که واپسین کوسهها
 درین زمین نابود شد: قراپتیرها که از
 جانوران ذره بینی اند درین دوره زندگی داشتند
 از خندکان که از طایفه مفصلها و از مرتبه چپان
 اند کلپترها و از پترها و نورپترها هسی یافته بودند

دوره زغال سنگ

درین دوره که زغال سنگ آفریده شد کشورها
 روی زمین بار سنگها بسیار شکست فر و کفره بودند
 در همه بخشهای کره خاکی با آنکه پس از دودا پره اقبال
 ناخط استواء رسنها بکسان و همانند بودند و از

سجیدن رستنیهای آن روزگار بار رستنیها هنگام
ما آشکار میکرد که رستنیهای آن روزگار بسیار
هماند بر رستنیهای این هنگام از جزیره های خط استوا
و دو منطقه محصور بوده چه در اینجستها حالت مرطوب
و اندازه گرمی بسیار سخاوت از کفهای موسیو
بنازد فرافشی هویدا شد که رستنیهای آن روزگار
از درختان نومند علفی و رستنیهای کوچک اینو
نیم فرو شده در آبها بوده و ناچار رویش کثورها
درین زمین کونه میباشد چه بارانهای همیشگی و
سخن گرمی و نیز که شعاع خورشید که از زیر آبها پدید
سبب در آوری و انبوهی رویش رستنیها میشود که
در جزیره شیلو و دیگر جزیره ها و خشکیها دریا

محیط جنوبی اینست که هم هنگامهای سال خورشید
در پس ابر و مه همیشگی پنهان و پیوسته بارندگی
است همین گونه رویش دیده میشود :

جانوران مخصوص این قاره

از جانوران مهمه ششی آغاز هستی طایفه فابان
چون سگ زروس برخی از خندکان پرنده نیز در
دوره آفریده شدند :

هنگامهای

این کلمه از لغت یونانی گرفته شده است که نام بخش
بزرگی از روستای اروپاست چون زمینهای بسیار
هنگام درین مملکت بسیار است هنگام و زمینها
آفریده شده درین روزگار را بنام یونانی خوانده اند

کونه‌های رسته‌ها و جانوران این هنگام مانند
رسته‌ها و جانوران دوره زغال سنگی بوده^{اند}

جانوران این هنگام

در دریاها و این هنگام گذشته از جانوران شناخته
شده دوره زغال سنگی یکس از مابان از شناخته^{شده}
مهره نازه پیدا شده بود که بسیارها مانند نهنگند
روزگار ما بود که آنرا پرنور و دروس می‌نامند
دیگر جانوران که در هنگام پیشین هستی یافته^{بودند}
دوباره با دآوری آنها سزاوار نیست :

چگونگی روزگار پیونده را دوباره بطریق کلی
با دآوری می‌کنیم : روزگار پیونده نخستین روزگار
که رسته‌ها و جانوران بروی زمین آفریده شده^{اند}

زیرا که روی ساره ما اندکی سرد شده برای^{ند}
جانوران و رسته‌ها آغاز بشارت سنگی نمود
در همین روزگار است که ماهیان فروغی باختر^{یان}
که بیونانی گانید نامیده اند (گانت در زبان یونانی
روشنی است این ماهیان را چنین نامیدند از آن رکه باطل^ت
بدریاها استیلای عظیم یافتند : بریلیپت^{ها} که
گونه شایسته از فلسیان بودند در همین روزگار
اشکار و نابود گشتند و هم شمار بسیاری از نرم^{تنان}
سریا و بازو پان آفریده شدند آنکرینها در همین
روزگار زندگی یافتند لیکن کلیه آفریده کاینکه برس
در آن روزگار سلطان جهان آفریدی بودند ماهیان
بخصوص ماهیان فروغی بودند که بنیاد پاره‌ها و آفر^{ید}

انها همچگونه همانندی بجانوران زنده روزگار
مانداشته و سرشته کونه ان خفیان برای نگاهدار
و پسر هسنى آنها آفریدنا از همه چیزهای گزند آورو
و بران نمابنده در پای محیط در پناه و آسوده باشند
آفرینش آفریدگان جاندار بر روزگار پیونده در تن
گودکی بود و چنانکه پیش ازین گفته شد همچگونه از
جانوران پستانی در جنگلهای و دره های پدیدار
و هیچ پرنده هنوز بال و پر نگشوده بود و خوی داد
و صفات مخصوصه جانوری چون هوش و اندیشه
بایش و خورد و تعبیر از خالیه که دلیل بر هسنى و بسیار
خرد است نابود بود و هیچ کوشی آواز بال پرندگان
و نغمه مرغانرا نشنیده بلکه نهها ماهیان و نرم تنان و

فلسفاد زبانه را باها ساکت و صامت شناورند
و جانور کاهان بی جنبش و بایش ^(بی حرکتی) در میان
دیگر آفریدگان ماندانکه نابود باشند زندگی
نا سازگار و هسنى ناسوار داشتند و در خشکیها
این روزگار نبود مگر ما بان کل آلودگونا و اندام که
پیش ازینک ما بان شکفتن سبهای روزگار دوم بود^{ند}
چون کرمی که در همه روی زمین بکسار بود از اشوب^{ند}
جانوران و رستنیها استوار و افطاب پیونده^{میشدند}
جانوران و رستنیهای هنگام پرمیان با جانوران
و رستنیهای هنگام زغالی اختلاف چندان نداشت
زیراکه زمین در میان ایند و هنگام شورش بسیار
نیز پرشت چیه نا کنون دیده نشده است که کونه^{نورانی} از

با گروهی از رسته‌هایی شور شر تو لژ یکی نابود
 یا پنهان شوند بلکه شور شر اندک باببار و کر
 دشهای روزگار میبایستی:

روزگار و قضا

۴۶ سلطنت وی زمین روزگار پیوند نبسته
 با فرید کانی بود که در آهوازندگی داشتند مخصوص
 گروه فلسفیان و ماهیان: روزگار دوم فراتر
 کره خاکی میبایان و اگر گذار شد چنانکه اندک اندک
 همه روی زمین را مسخر نموده استیلای تمام یافتند
 زور آوری و فراوانی و پیش رسته‌های بیست تبدیل
 کاهیده شد: درین روزگار دوم نر بلبلها که
 کوه شایسته فلسفیان بودند نابود شدند و فراتر

ماهیان خضانی بسیار آمد لیکن ماهیان از جلستن
 درین روزگار و پیش از آن بسیار زور آوردند
 و همچنین نرم نمان سر پا و باز و پان بسیار فراوان
 گردیدند و درهای زمین و آفریدگان این روزگار
 برای آسان شناختن بیه هنگام بخش کرده اند:

هنگام سه کانه

هنگام روز و شب

هنگام آهنگی

هنگام سه کانه

۴۷ از آن روی این هنگام را این نام خوانده اند که
 زمینهای بسته یا پنهان کام بسیار برده کونا کون بخش
 سنگ خواره مختلط الاوان اگر بیگانه و مو سخلک اندک

وما ز پیر پوزه : جانوران این سهرده را در دو
دوره باید بکنیم :

۱ و ۲ صدقه

۱ که فرو گیرنده دو پرده نخستین زمین است از
انروی چنین نامیده اند که زمینهای این دوره از
صدفهای بسیار هشی یافته است :
دریا های این دوره دارای یازده جنس از مایان
(از شاخه جانوران) و سنگ دشته ها شدند و شش جنس
از ماهیان فروغی (خشنا) بر مگانه شهود آمدند
چون برخی از جانوران روزگار پیونده نژاد آنها نا
بود شد و در هنگام ژوراسی جانوران مخصوص
بسیار اشکار گردیدند چنان مینماید که جانوران دو

صدف میبایخی و گزردهنده بوده اند نمونه جانوران
هنگام پیر هنگام در چکر :

آغاز آفرینش سنگ دشته های خاکی نیز درین دوره
بود و در همین هنگام طرح یکی از مایان نمودند
پدیدار شد که پس از نگرین و اندیشه بسیار آنرا
از عوکیان (باز آینه) بزرگ دانستند و این جانور را
بنام شیر یوم بالا پیر نند نامیده اند مای دیگر
که یک گونه از هشت دریا پیر و از مای گفته شده
بزرگتر و همانند سوسمار بود نیز درین دوره آفریده
شد و آنرا نر و س خواندند : در دریا های دو
صدف برخی از مایان مانند فیوز و روس کاپیور و
هشی داشتند و هم چنین ماهیان کونا کونا از جنس

سُقَار دُوس و پیکند دُوس آفریده شده بودند
 آمیندنها از مرثیه نرم ننان آغارزند کیشان درین
 دوره بوده است :

ی و کرم غمک

^{۶۹} چون نخها و بخشها بزرگ و فراوانی از نمک آشپزی
 درین پرده زمین آفریده شده است این پرده و این
 رانگی نامیده اند : طریقه آفریده شدن این پرده
 در نامهای ژئولوژی گفته شده است :
 درین دوره جانوران مخصوصی هویدا نمگردیدند
 بلکه جانوران خشکیها درین دوره مانند جانوران
 دوره صدفی بودند :

هنکام ژوراسی

۷۰ مَوسِپو هومیلدان هنکام از انزوی چین
 نامید که درین هنکام کوه ژوراز آب میرون آمده
 و بزرگترین بخش ژوراکه در فرانسه است از پردهها
 پاد شده در این هنکام آفریده شده است :

درین هنکام اختلاف بسیار در جانوران و رشتنها
 پیدا آمد چنانکه شمار بسیاری از جانوران هنکا
 های پیش درین هنکام دیگر دیده نشدند و بسیار
 از جنسها دیگر جای این آنها شده طایفه افتراری
 دارای چهار هزار گونه هستی یافت :

چون درین هنکام زمین سرد تر شده و بارانها
 بی دریغ گسترش و فشار هوا بگونه نمایان سبکتر
 گشت و شعاع خورشید بیشتر زمین می رسید جان

دهشت انگیز و شکفت خشکها و دریاها افزوده
شدند :

اینهنگام را نیز بدو دوره بخش کرده اند :

دوره ثانی

۱ این نام را سنک کان انگلستان بکوه نزارهاک
خاک رستی داده اند که مخصوص زمینهای شور است
است بدین دوره از جانوران مهره ششی ما بان
سپها آشکارا شدند چه طبعیت مدبره در این دوره
آفرینش جانوران را بر و جسر نموده و اسباب
آفرینش بیشتر فراهم آمده بود و آن ما بانیکه اکنون
نابودند اینانند : کونه پلزیوز که دره مطرد را
داشت کونه پلزیوز که نبرده مطرد را زی داشت

کونه پلزیوز که نبرده مطرد را زی داشت کونه
از ما بان آفریده شدند که همانند آن مخصوص در چند
جزیره دریای محیط هندوستان مانند در سو
وژاوا اکنون دیده میشود و آن نخستین ما بان
پرنده بود که آنرا نیز وژا کپل نامیدند :

تاکنون جانوران پستان و مرغان همچان هشی
بودند و بجز بانک ما بان خاکی و آواز پر و از خند
پرنده آواز دیگر شنیده نمیشد :

آغاز پیدایی پلینت ها که از نرم تنان سپها هستند
در این دوره بود :

دوره پنجمی (تولیتیک)

۲ این دوره را با این نام گفته اند زیرا که اندازه و

از دانه‌های کوچک گرد و بسته و بسیار شکفت
و همانند تخم ماهیان در زمینهای متعلو می‌پند و
بافت میشود که آنها را تخم سنگی نامیده اند (ان تخم
پیش سنک) آیند و دره نبرد و بخش شده است

بخش سنجسفیلد

۲۳ راه نامید که این بخش است که آفریدگان شکفت
که درین هنگام زندگی داشته اند درین پرده زمین
بافت میشوند

نخستین جانورانی پس از آن درین هنگام هستی یافتند
لیکن بسیار آنها شکفت و نیک و نسیب بسیار آنان روزگار
مابین آنان فصر بود و سرشت جان بخش اندک اندک
آفریدش آنها را بهر و درشت نمود چنانچه نخستین جانور

براسی میانی زایش نخی و زایش جانی یعنی میانی
طرفیه زه و زاد مرغان و ماهیان و جانوران بسیار
بوده از برای که مانند ماهیان و مرغان و ماهیان آن
زایش نمیشوند

جانوران کوچک زنده بجهان می‌آیند بلکه در
اینگونه از جانوران نوده و لا یتنوزیکه در آغاز
دارای تخم و زرده جانورینت آفریده شده نوده
غشائی باد شده را مادگان هنگامی معین و
مشخص در کپسولهی که بمیان دیوار شکم آنها بسته
بود نگاهداری میکردند پس از درنگ آن نوده
هنگام اندک بآب بسیار کپسوله باد شده بیاری کرده
سرشتی کالبد آفرینش و پرورش آن جانور را انجام داده

پردها و نیامهای خود را دریده زائیده میدهد
 از نگرین این گفته بستیکی مایان جانوران
 آشکار میکرد چنانکه همه جانوران دیگر نیز
 دیگر بستیکی و مناسبت دارند
 این جنس جانوران را بفراسیه مامیفر دیدلف
 نامیده اند و پیشینیان آنها را مامیفر مازسویو
 مینامیدند و از نموهای این جنس هنوز در زمان
 ما زنده اند مانند ساریکو و ازیترنیک
 نخستین پیشانیان دیدلف که هنگام باد شده بجان
 هستی آمدند پیلاکترنوم و فاسکلترنوم بود که
 در دریاها زندگی بافته و از کرم بیخ با شش بارک
 تر بودند

جانوران دریائی این هنگام مایان و ماهیان و نرم
 و جانور کاهان مانند ابریان بودند از مرجانیان
 نیز بسیار فراوان بودند : جانوران خشکیها مانند
 جانوران دوره لیبس بودند لکن خشنه گان
 در این هنگام افزوده شدند و آغاز پیداری
 از خشنه گان همین روزگار بود چنانکه از جنس
 هیمنترها سرخک و از جنس هیمنترها زنبوران و از
 لیپدپترها پرها و از نورپترها لیلیکوها از نیس
 هسپی آمدند : در این بخش از روزگار پیشین مای
 بزرگی آفریده شد که آنرا ایلئوزوپین مینامند و
 آن ماده مطر و درازی سر آن از یک نادر و مطر و درازی
 آن نادر و مطر کشته شده میشد و جانوران نیز در آن

کا و رامینو است بلعد مای دیگر بآن هم روزگار بود
که آنرا هیلو زور بخوانند هفتک دیگر ما بآن میزد
هنکام پیشین نبردند بودند مای دیگر زور بود
نام و مای دیگر همانند نیز و اکینل را مفر نشوین
تا هشتاد باشند

بخش سلا هفتاد

این بخش از روزگار را چنین نامیده اند از آنجه
که چیزی که اختصاص با این هنکام دارد آفرینش مرغها
و پاره های نخستین مرغها که یافته اند در سلا هفتاد
و از همین روی آنرا بنام مرغ سلا هفتاد گفته اند
پس بدانکه پس از جانوران پستانی نافص الحلقه ^{دیده} است
طرح مرغها از دست غیب ساخته شد و نخستین

در این هنکام در هوا پر و از پی نمود از مرغها ^{هفتاد} سلا
و بنام از کا نو نیز بود

گذشته از آنچه گفته شد از جانوران هنکام گذشته
جانوران پستانی مار سو پیوزند کی می نمودند
و دو جانور از طایفه هفتک بنام ما کر نشوین
و پوئیلین بر وی کره دیده میشدند و همچنین
هیلو زور و س که در ایش هشت ^{ستون} مطر بودند
و سونو زور و س و سیتو و س پند پلوس و از آنجا
سنتک پشته امین و پلا نمیش در زمین آراش شدند
در سلسله کیمیری (جا بکاهای استراحتگاهها) همچنین
از روزگار است که نخستین بار استخوان داشتند و تا
استخوان و برگو لا را یافته اند

هنکامراهی

نام اینهنکام از آنرا هست که در زمینهای پشته
با اینهنکام اندازه بسیاری از گل کبوه که کوه
از کثرت ثبات دوشو یعنی سنگ اهاک است آورده
شده :

جانوران پشته مار سوپو که در هنکام پیشینند
بودند این جهان را بدو د کفشد و هیچک از آنها
دیگر با اینهنکام و جانور پشته ای دیگر نیز آنها را جای
نشد :

مانا اینکه در دریاها و دریا سبک و از جنس
بودند در اینهنکام کاملتر شده و همانند سوسما
(از آن) گردیدند یعنی مانند مانا آن زمان پیشین دیگر

بشکم راه نمیرفتند چه پاهای آنها بلند تر شده بود
و درازی این سوسما را بدینست ^{سوز} مطر می رسید سوز
اینهنکام اهلک بسیار بزرگ و شگرف پیچ و در
و آفت دریاها بودند مانند غراز که پیوسته ماهیان
و فلس پارادرسند فرو میبرد :

چنانکه پس از دوره لپاز بک ناهنکام اهلکی
ایکپوزرها و یلوز پوزرها و یلوزرها که فرما نقرها
آنها بودند سلطنت آنها در هنکام اهلکی بسر آمد
و غرازها در فصل اهلکی جانشین آنها شدند
پس از هنکام اهلکی نیز سوسما درها نهنکام اهلکی
نابود شده بر و زکار سیم از ما بان دریایی دیگر زنده
نماندند و در و زکار سیم بجای ما بان نشانیها

(هویدا کشند :

این هنگام را مانعید و دوره بخش کرده ایم

دوره نشانی

و باین نام خواندیم از آن روی که زمینها و فصلها

این دوره از روزگار نخست در شهر نشانی پیدا

شده اند :

از مابان شناخته شده این دوره میگوید که

که در از پیش تا پانزده مظهر بود و اینگونه اند که

در از پیش تا شانزده مظهر می رسید : برخی از مرغان

یا شایسته که از جنس پالا نور پیش یا پهلوی نور پیش اند

آفرینش یافته بودند جانوران پیش که پیش از دیگر

شاخهای جانوران و هم گونه آنها پیشتر است و این

هنگامها یاد نمودیم چه در این نامه جای یادآوری

همه آنها نیست لیکن پاره از آنها را باز میکاریم :

از شاخه جنبان گونه بسیاری از نرم تنان سرپا

و بی سران و شکمیان و بازو پان هشتی داشتند

خار پوستنا و جانور کاهان مانند مرجانیان

آمرغوزها و فرامیدها و برخی از جانوران

رودها که لا کوسه می نامند و هم ماهیان بسیار

زندگی میکردند :

دوره ما شیری

از آن روی چنین نامیدیم که جانوران شایسته

این دوره را در ما شیری است که شهرت از آنها دارند و این

و از جانوران مخصوص باین روزگار مراد است که در

آن هشت مطر و درازی فک آن یک قطر بوده است
 هفت و سنگشها و ماهیان و دیگر جانوران نیز
 در نهنگام زندگی داشتند :

روزگار سیم

چنانکه سلطنت زمین روزگار دوم مانا بر او
 روزگار سیم پشانیان را شد هرگاه از پشانیان تا
 الخلفه هنگام روزایی چشم پوشیم نخستین جانور
 پشاکه در اینجهان آمده کوه سبزی پوشانند
 (پاشیدم) :

مرغان نیز درین روزگار افزوده شدند لیکن در
 پشانیان کمتر بودند و منکر نیز در این روزگار
 آمدن آینهها و بلینها و هیپوپتیمهای روزگار دوم درین

هنگام نابود شدند کلهای دنگارنک و میوها
 گوناگون در این هنگام بسیار شد :
 این روزگار را سه هنگام بخش نموده اند :

هنگام اول

میون

پلیون

این نامها را از کلمات یونانی گرفته اند نخستین گفته
 شده است از لغت ایوس یعنی طلوع صبح و کانپور
 یعنی نازه دوم بجای ایوس لغت میون بوده یعنی
 کمتر سیم گفته شده است از لفظ پلیون یعنی
 و کانپور که معنایش گفته شد هر سه کلمه چسبیده
 میشود میونانگفت که این سه هنگام اندک بابیست

دود از زمان ما و آغاز روز کار ما بوده اند بجز
چنین نامیدن درست نیست بلکه از آن روی که پند
داشتند آن کردیده تعبیر باشد :

هنکام از تویش

۷۹ نخستین پستانیان مخصوص باهنکام در
سبزی پوسنا (باشید) است و پس از آن کونه شبیره
بخصوص شبیره و کونه خاندان (زوجه) میشوند
در شش شغورگان (در مینا) هنوز پدیدار نشده
بودند آسبها در پایان روز کار ستم هسنی یافتند
خسند خوران (آنکه پخته ماندن توپ جلد) و خار
پشت (هسین) و موازین درین هنگام آفریده نشد
بودند : مشهورترین مرغ از اهنکام مرغ کوه

مارتا است که از مرغ از اهنکام نائنا لوس و
دیگری گاستر نیس است مرغ سفید (پلنگ) نیز در
آب غدیرها زندگی داشت ماکان کوهی (نورده)
- پکاش و پرستوهای دریایی و جغد ها و
بوز ارد ها آشکار شده بودند : از پستانیان
اهنکام شییره بنام و سیریلو یا دپنی است
از سبزی پوسنا شناخته شده این روز کار بالو
ترپوم و اینلو ترپوم (خوش) و اکسپدن و کرفدن
و لفتدن و کرتیا مونس (خولتم) و ادا پیس که مباحی
میان سبزی پوسنا و کوشخواران خسند خورا
آفریده شده بودند : از ما این کونه از کید و پل
بنام الپکا ترخیره و ایت هسنی داشت از سنگک

نویسنده زندگی میکرد:

هنکام پلوتین

۱۰۰ اجناس تازه جانوران که در این هنکام از پیش
هیستی آمدند چنین است: از پستانیان چند گونه
مانند پتیکوس و پتیکوس و غیره و پتیکوس آشکار
شدند و هم چنین سگها و گاوینها و راندها و
زینها و مارها و کوریلها (سجابه) و پوزمهها و زنده
داشتند و از پستانیان شکفت پها و بز که اکنون
بروزگار مانا بودند یا لئومپس و ماگر پوم و دپتوم
و ما سندن که بسیاری پیلان روزگار ما لیکن بزرگ
از آنها بود بدینجهان آمدند: دپتوم پوم که از پیش
و ما مونت بسیار بزرگ است پیش آهنگ بدبازی

پیلان بوده و از رسته شیر پوشان است آغاز
بگشتی آمدن کر کردن نیز در این هنکام بود:
از میان کولور و وزغها و سمندرها و زنبورها
نیز بدید میشدند: از مرغان کجشک و کلک
و کلاغها و مرل و فلا مان آشکار بودند و آنچه
چیزبان و جانور کاهان نیز آفریدگان بسیار
زندگی داشتند:

هنکام پلوتین

۱۰۱ در این هنکام جانوران هنکام پیش زنده
بودند و جانورانیکه مخصوصا در این هنکام بدید
شده و نادر و زکار ما باز مانده اند هیچ پیاپی
و اسب و گاو و اهو میباشند:

از سبیل‌های پستانی مخصوص این هنگام سپوز
 است که جانور بزرگپست از جنس اهو: کرکن
 دوشاخ نیز آفریده شده بود: از ما بان مخصوص
 این هنگام سمند بزرگپست که در کاه‌های ^{شکل} آنرا
 آدمی میدانستند تا آنکه آشکار شد که در هنگام
 هنوز آدمیان نابود بودند و این سمند در آمد
 کواه طوفان ^{خوب} (هو دیکوژ) نامیده اند:
 مرغان از طایفه شکار بان ^{را} (راپا) بجهان هسو
 آمده بودند مانند او و تور و کاتارن و از دیگر
 های پرندگان پرست و عقیق ^د و مرغ سخنگوی
 و ندر و خروس و مرغابی و کلاغ دیده میشدند
 نخستین هنگام آفرینش سناها ^{پستانها} (پستانها) میمانند

مالین و ذوقین که از جانوران دریا بنند:

روزگار چهارم

۴۲ جانوران مخصوص این روزگار که اکنون
 نابودند بدینگونه اند ما مون با نخستین پیکر
 از پیلان روزگار ما بسیار بزرگتر بوده و پیکر
 پیکر پیونوس (خرسهای کوه پیکر که
) سه مظهر درازی و دو مظهر بلند
 داشتند و بیهیهای کوه پیکر (که چهار مظهر
 درازی داشتند و کفزارهای نومند)
 و کاد و برین (و کوزهای چنارین شکا
) و از کاسپیر استیهای (بزرگ
 میکانیوم که نزدیک بدو مظهر و نیم درازی داشت

و مكالنكس و ميلدن و كاسكنده (واز
 بوزينه‌هاى هنگام ميوتن اريونيكوس) از
 مرغان ديپرنيس و ايدونيس كه از پرندگان درشت
 بگريزاند نازه و مادا كاسكار بوده زندگي
 داشتند :

در بز و وزكار پس از آنكه آفريدگان بسيارى از
 كونه جانوران نومند و هر كونه رسته‌ها روى
 زمين با فرو گرفته بودند و طوفان در كشورها
 اريو پد پدار شد كه نژاد بيشتر جانوران و كوها
 رسته‌ها را نابود كردند آنگاه ببارى اسبابك هو
 واسنى آنها پوشيده است و وزكارى رسيد كه بيشتر
 بشمالى و مركزي اريو پد بيشتر نيکه ديار اسرد

بي اندازه روى نمود كه همه جهانيان فسرده شده
 و بيشترى نجي رسيدند و همين حالت سبب شد
 كه برخى از كونه‌هاى جانوران بازمانده از طوفان
 مانند كركدها و پيلان نابود شدند پس از
 سردى سخت دوباره گرمى باندازه روزگار ما بر
 گشت نمود و هواى فروگريده زمين در پهنه‌ها
 بسيار صافى و سبك و بي اندازه روشن و با فشار
 معتدل گرديد و زمين سرد شده رسته‌هاى
 كونا كونا و هر كونه از جانوران آنها و خشكها
 و هوا را فرو گرفتند و سرشته زمين را زينت داده
 جويها درميان خشكيها روان گرچنگهاى حوضها
 و كاههاى دنكارنك را ايش خال شدند لپكن

سرشت جان آفرین هنر آفرینش را در برتری و دد
هنوز بیابان نرسانیده بود بلکه زمین و هوای
نزدیک بآن ماده آفرینش آفریده شایسته بود
و مانعهای هستی خرد و نفس و هوش و بایش و
کسی که دارای آنها باشد و در حجر دات نماید
زدوده و نابود شده بود از این روی کرد کار جمعا
گروه مردمان را از بدستی هستی آورده بر همه روی
زمین و جانوران بیابانها و دریاها فرمانفرما
و بادشاهی داد و آغاز آفرینش او در ناحیه خرم و
شاداب از کشور اسپانیه یک برود قرار شد
یعنی در آنجا بیکه از پای کوه ففقا زمیکه زد و دید
روز کار ما بیکش از اینرا ساخته است :

میشو انکشت که چنانکه بردان پاک آفریدگان چنانکه
و اینهمه های کونا کون پی در پی بر که سواره ما آید
و خرد و هوش و جان و جنبش را ابداع کرد و در
و اما افرارهای مختلفه و پارهای جدا گانه و جان
با جنبش و بایش **مرکز** و اندیشه و دانش آفرید و
ادمیرا گذشته از آن ها بصفه خرد عقل و فهم
سرافراز گردانید شود که روزی با بودن آدمی
باینرا نابود کردن و آفریده بر و مخلوقی بستر
ابداع کند : دانشمندان مانند پلیناس و اگر شود
حکیم و دیگران نیز درین گفته همدانسانند و این آفرید
و که پدید آمدن او کان میرود از پیکرهای مجرده
و فرشته شمرده اند :

پس چنانکه روزگارهای نخست هیکام روزگار
 های نخست هیکام زورآوردی گانهها و سنگها
 افزون بود و بروی زمین آواز و فریاد آفریدگان
 شنیده نمیشد و بروزگار پیونده فرما نقرمائی که
 خاکی در سینهها را شد و روی زمین را از قطب تا
 قطب دیگر با سبزی و خرمی به اندازه فرو گرفتند
 و بروزگار دوم و سیم روی کره شده پاره را سینهها
 و بخشی را جانوران حکمران کرد پدید و بروزگار
 چهارم پادشاهی زمین بر مردمان و اگذار شده
 دیگر آفریدگان را بر فرمان خود درآوردند و شود
 که پس از فرمانروائی این چهار گروه سنگها آفرید
 زه و زاد کارخانه خود را اندک اندک هب و کاملتر

کند و در انجام فرمانفرمانی جهان بافرید بسیار
 نیکوتر و مخلوقی با اندازه برتر از آدمیان داده
 شود که اندازه اختلاف او با گروه مردمان چون
 اختلاف مردمان با جانوران و جدائی در سینهها
 از کانهها باشد یعنی که شن از بایشتهای برونی و
 درونی (ظاهر و باطن) آنها را ملت با چند بایش دیگر
 بود که از گونه بایشتهای ماجدا و بیگانه باشد بلکه
 اکنون آنها را از امر وی که با ما بسنگی ندارند و
 مانند پشه درآورد و از داشتن آن بایشتهای چترها
 که ما از بایتن بیخ و بنیاد آنها ناتوانیم و از بایشتهای
 ما را است شناختن آنها ناشدنیست باینند چون
 مایه روح و زندگی و سرآغاز شعاع و گرمی دیگرها

رخشند با سوزنده و بنیاد مفتاح طیس و ذات ^نبزرگ
و چگونگی هستی او و طریقه آفرینش و بستگی او
با آفریدگان و هم چنین بسیاری از چیزهای ^نندیده
دیگر.

بخش سیم

بخش جغرافیا فی جانوران بخصوص جانوران از قریب

بر آشنائیدن داسان سرشنی سلطنت جانوران
بخش دُولُزِیکی و دُولُزِیکی آنها بس نیست بلکه ^نشناختن
خصایص و نشانه‌های مخصوصه و شایسته از آنها
زندگی آشکار میشود و همچنین آموختن بنیاد کالبد
و افزارهای مکانیکی و کارها و هنرها پیدا شده
از آنها نیز درخور است و هم باید چگونگی بخش شدن

آنها را بروی کره باد آوری نمود بخصوص جانوران
زهرناک که در کشورهای ایران پراکنده اند
و باید تشریفات و کارکردی هوا و حالت‌های ^نکوینا
جایگاه‌ها که جانوران مختلفه در آنها زندگی دارند
جستجو نمود چه اختلاف هوا و حالت‌های زمین
در آنها کار دارند.

چون در خصوص طریقه بخش شدن جانوران بگوید
کره خاکی بنویسند اختلافات جاهای آرامش
آنها را آغاز کار مایه شکفت آمدن است و برحی
از آنها در دل آبها زندگی دارند و چون آنها را از
آب بیرون آورند بزودی بمیرند و برخی دیگر را جز
در هوا زندگی نشاید و در همان هنگام که آنها

در آب فرو میزند همان زندگی را بدرود میکنند
 باری پاره از جانوران برای آبادی آنها و برخی دیگر
 برای آرامش روی زمین آفریده شدند و اگر سببه
 کبهای فیروزگی و دروا بطش بی جانوران آب
 با هوا پراپا یکدیگر بسجند هویداست که حتی
 از سببها این اختلافات را در چگونه کی هستی و زندگی
 آنها میتوانست یافت :

در کف کوی از نفس یاد کرده ایم
 و هم در فیروزگی گفته خواهد شد که میان انداز
 نفس و فوت کارگی زندگی بسکی آشکار و پدید
 است چنانکه در حوز غریبه گفته ایم که جانوران
 در هنگامی معین اند را از اکثرین بدینتر بکار برده

و نهاده میکنند که جنبش و رفتار آنها سخت تر و تند
 و تغذیه آنها بیشتر باشد و این اندازه اکثرین را با
 از دیگر روانی که فرو گیرنده کالبد آنهاست بخود
 میکنند مانند از هوا و آب و غیره و در هر یک
 بیشتر از هوا عاده سائیم طر مکعب این
 کوه را بخش حمل است و در یک لپرا از آب یافت
 نمیشود مگر نزدیک به سائیم طر پس هویداست
 که اندازه کارگی و هنر نفس که برای پدیداری
 کارهای مخصوصه کالبد جانوران عالیه بایست
 و در هوا سببها آسانتر آشکار میشوند شدنا در
 و همین اختلاف آنهاست که میتوان برای زیست توانست
 همه جانوران عالیه در آب بر باشد چه هر جانوری

برای فندکی خود ناچار است از اینکه در هر دقیقه
اندازه بسیاری از آگیشن بخود کشد و هنگامیکه
فرو شده بر آب است آگیشن را با اندازه که برای او پس
باشد نمیتواند پیدا نمود در نهنگ کام خفه شده
میپزند و جانوران آب چون از آب بیرون اندازد
اگرچه آگیشن هوا برای آنها بیش از آب است و آب است
این کوه را بنحش برای همه بایستند و زنده کی آنها
میتواند بکار رود لیکن زود مردن آنها را راهی
دیگر است: در علم فیزیک یافته شده است که
هر یک یکی در آب در پیکر روان دیگر سبکتر است
از اینکه در میان هوا باشد و اندازه سبک شدن
بسته به اندازه سنگینی و چسبندگی آن پیکر روان است

یعنی هر چه پیکر روان فرو کند سنگین تر است
سنگینی پیکرها بیشتر میگذارد چه بیشتر از هر
سوفشار و آن پیکرهای دینه میپسایند و با فو
سنگینی و کشش مرکز پیکر از پایین بیرون
میتوانند چنانکه پیکرهای دینه با سنگین تر از آب
در شرب سبکتر از آب و در آب سبکتر از آب چکند
و در آب چکند سبکتر از الکترول و در الکترول
از هوا هستند چه پیکرهای روان با دشته همان
نویسی که گفته شد سنگین تر از یکدیگر بگویند
آر شیدس **ار شیدس** دانستند گفته وی دو دلیلی
شده است که پیکر روان هر چه باشد متبعا هدا
نابود میکند سنگینی آن پیکر را که در آن فرو شده

همان اندازه سنگینی آنچه از پیکر روان از جای خود
بیرون شده و پیکر بسته آنجا را فرو گرفته است
چنانکه اگر پیکر را در هوا بکشند و پس از آن در
پیکر روانی فرو برند گفته که سنگهای سنج در آن
پایین می‌شود و اگر در این هنگام ماندازه بزرگی
آن پیکر بسته از همان پیکر روان همین گفته می‌شود
دوباره گفته‌ای از وی آب بنجی برابر می‌گردند
هم چنین آرشه‌ها گفته است که چون پیکر سبکتر از
پیکر روان باشد یعنی روی آن شنا کر بود و
آن در پیکر میان روان برابر سنگینی آتش در آن
پیکر روانست که از بنجش فرو شده پیکر بسته در آن
از جای خود بیرون شده است یعنی سنگینی پیکر بسته

ماندازه پیکر روانی که از آن خود بیرون شده است
می‌کاهد پس جانورانی که بافته‌های آنها بسیار است
و سنگین است از آن رو که در هوا سنگین تر اند کار
کری و قوه کشش مرکزی در آنها بیشتر است
پرده‌ها و بنجشهای کالبد آنها بر وی هم فرو نشسته
شده و ناشایسته برای انجام کارها و هنرهای
افزادی خود می‌گردند و از فراش سنگینی افزارها
کردن خون و شیره غذایی دشوار شده اکثرین
بزودی از افزارهای آنها بیرون می‌شود و قوه
جیاننده درونی و فشار درون بیرون از کار
باز میماند چون در دل آنها سنگینی افزارهای آنها
می‌کاهد در آنجا بنیکوئی زندگی می‌نمواند نمود

چه بافتنهای آنها را از آن رو که سبک شده اند بر یک
 سخت بایکدی روان بروی منباید و بخشهای سبک
 آنها با سانی از یکدیگر باز شده و بیمای شده
 باز مانده خون و شیرهای درونی و اکثرین با سانی
 در کالبد آنها گردش منباید :

در جانوران هوایی و خاکی اگر چه سنگینی آنها
 در آب میگاهد لیکن چون کالبد آنها را اسکلت
 سخت است فقراتهای آنها بسته یا سنجوانهای کو
 ناکون و دارای ماهیچههای اسنوار و پیور انداز
 این روی بخشهای کالبد آنها در هوا فرو نشسته
 نشوند و بواسطه سبکی بودن هوا نسبت بآب قوت
 گردش خون و شیر و غذائی و فشار درونی بیرون

بیشتر و تنفس بهتر گردد و چنانکه در آبها هائیکه
 فشار و سنگینی هوا کمتر است مانند پردهای
 بالایی هوا تنفس و گردش خون با اندازه آسان
 و تند میگردد که زندگی نتوان نمود و زندگی
 آنها در آب منباید زیرا که گذشته از آنکه رسیدن
 اکثرین از آب با فشارهای آنها با اندازه که آنها
 بود سنگینی آب مایه افزایش فشار بیرون بر بخشها
 کالبد آنها گردیده افزارهای آنها بخصوص افزارها
 گردش خون و تنفس مانند در هوا با سانی کشود
 نمیتوانند شد پس اگر چه کار کمری قوه کشش و
 سنگینی مرکزی در آنها کمتر میشود از اندازه که
 در هوا برای آنها دیده میشود فشار آب مایه ^{آب} _{سو}

کسوده شدن سینه و نابود کننده تراوشهای
پوست یعنی نفیس پوستی میشود چنانکه اگر کالبد
جانور به گنج گبرند یا در سفر فرو برند از کسوده
نشدن و کاهش جنبشهای افراهای سینه و نابو
شدن تراوش جلدی زندگی آنها پس از چندی
بسر آید :

از آنچه گفته شد بافته میشود که چرا هر چه جانور
بنیادشان سخت تر و استوار تر و بنیاد استخوان
و اسکلتی بیشتر برای آنها پیدا شد در نفیس هوا
ناچار تر شدند زیرا که از کاملتر شدن افراها
و کارهای فیزیولوژیکی آنها کار سوختن درونی
و اندازه حرارت عزیز به آنها قوی تر و بیشتر گردید

و برای انجام این فرها دریافت آکثرین برای آنها
میبایستی پس بنیاد افراهای آنها بدانگونه آفریده
شد که در میان هوا که پیش از آب دارای آکثرین
بروی بکند و بکفر و نفیس شوند و نفیس آسان تر
بود : از همین است که جانور کاهان و جابو را نفیس
از نوحی کالبد ناچار به نفیس در آیند چنانکه برون
از آب از فرو نشستن افراهای آنها باز ماندن
نفیس و گردش خون بزودی میسرند و برون از آب
چیزی از آنها دیده نمیشود مگر بک نوده شوریده
و در هم آمیخته لکه کن در آب هم جنبشهای آنها هر چه
نازکتر و باریکتر باشند در جابگاه سرشتی خود اند
و آبسانی و بی شکج در میان آب شنا کنند و ماهیان

که بنیادشان بر ترو و جبر است ناچار از نفس آبی
 هوایی هردو اند و غوکان را نفس پوسنی ^{هست}
 مانند وزغها و جانوران خاکیرا که نفس کاملتر
 و گرمی سرشتی بیشتر میباشد نفس آنها جز در هوا
 نشاید چه در هوا نفس آنها آسانتر روند و ترک
 خون بیشتر از آنکه همیشه در آب باشند و بزوی در
 آب میگردند و مرغان که در پردها بالایی هوا پر و از
 میبوانند نمود از آنرو که هوای گریه آنها سبکتر ^{ست}
 کردش خون و نفس آنهاست و از دیگر جانوران است
 برخی از جانوران با آنکه اگر بزرگی آنها با آب ^{سبکتر} باشد
 بود سنگین تر از آنند بروی آشنا گردند و در راه رفتن
 بروی آب نیز به میباشند با آنکه در آب فرو شوند

آنانکه از دانشهای شرقی با بهره اند میدانند که در
 پنهانی این ^{صفت} بشناسای موی بودند چنانکه اگر
 سوزن خشک را بلب پشه نازکی از چوبی اندود کرده
 در آب اندازند بروی آب شناگر میماند و فرو نمیشود
 هم چنین برخی از خسندگان که بسیار سنگین تر
 از آنند بروی آب راه میروند با آنکه نیز به میباشند
 سبب این حالت آنست که آب روی کالبد آنها را ^{سبکتر} میکند
 و از آنها دور میشود و در این هنگام همه گریه کرد
 پشت رفته و فشرده میشود که سنگینی بیگردد و اینکه
 از جای خود بیرون شده است میباید باندازد ^{سنگینتر}
 همان نوده بسته با آنجا نور رسد پس چون سنگین
 برابر با سنگین از بیگردد و روان میشود بروی آب ^{سبکتر}

همانند چنانکه پیش ازین گفته شد :
 پس از آنچه گفته شد دانسته میشود که کارگر
 سنگینی فضای فرو گرفته شده از پیچ کردن
 در کارهای مکانیک جانوران در آنها که گام میزنند
 آشکار و نمایان تر است لیکن در اینگونه جانوران
 باز تنفس بیاری افزایندها پوسنی شاخه شاخه
 میباشد درختان یا پرید پیدار میگردند : در انکشتن
 و ماهیان نیز هاپوند و ساخته شده اند از
 ریشه و پاره های کج شونده که در میان آنها پدیدار
 و بر بری میشوند نمود و پیکر روانی که سر و انتگر
 در همه جای این افراد میرسد و هم پی در پی نامیده میشود
 لیکن چنان که پیش ازین گفته ایم الیاف غشایی

در میان هوا از سنگینی مخصوص خود برخی بر روی
 برخی دیگر افتاده و فرو نشسته میشوند و همین
 آنها سببی است که اکثر آنها از بیشترین بخشهای سنگین
 تنفس بیرون فرستاده و هنر تنفس بازمانده آنها
 در میان هوا خفه میشود و حال آنکه در دل آنها
 همه بایستنیها برای تنفس با آزادی و آسانی در دسترس
 مینمود : برای آنکه این سخن پی در پی و دلی پذیرفته شود
 (بعضی دیگر کونی حالات فیزیکی افراد را در هوا با
 آب همین پس که آنچه ترا که در کارخانه های شیمیایی بکار
 بهاد آورند : پس بدانکه چون مشربین بنیاد باشد
 نازک و باریکی را خواهند بیاموزند در میان هوا
 بد شواری بسیار خوردار میگردند لیکن اگر

بخش باد را بکنارند بسپار آسانتر آرزوی خود ^{رسد}
 زیرا که بزودی جدائی همه پاره‌های آن بخش از یکدیگر
 نمایان و شناخته میشود چه بخشهایی که در میان
 آب پایداری میکنند جنبه‌های سرشتی و آفرینشی
 خود را نگاهداری نمایند چنانکه کوه با فاضله جانند
 و شناختند:

راه دیگر برای اینکه پیکرهای آفرینی که
 با هوای در آب زندگی نمیتواند نمود با آنکه جانوران
 آبی در هوا میپزند کار تجزیه است که پیوسته بروی
 پیکرهای یاد شده پدیدار میشود زیرا که چنانکه گفته
 شد کار تجزیه در میان آب انجام نمیتواند رسد
 تغییر و خشک شدن را اندازه مخصوصی برای جانور

که اگر از اندازه فروتر شود و تحلیل بیشتر کرد
 همه بافته‌های آفرینی خواص فیزیکی خود را که مایه
 شناسائی آنها میشدند از دست میدهند و چون
 از اندازه بگذرد آن جانوران از زندگی نومید ^{میشوند}
 پس ناچار باید پذیرفت که آفریدگان اینک ساخته ^{افزایش}
 آنها با نگونه است که کار تجزیه مایه کندی آنهاست
 اینگونه آفریدگان را جز در آب زندگی نمیشاید و در
 هوا این جهان را بدو می‌کنند و هنر تجزیه در جانوران
 نمیتواند آشکار شود مگر آنکه بنیاد آنها بسیار در
 آتشفشان بود چنانکه اگر نفس سخت فرستند در خوردن ^{آتش}
 باید که سطح تنفسی در میان چند جود درونی جای
 گیرد که تازه شدن هواد را بجا همیشه با اندازه باشد

که برای بازماندن زندگیشان بکار داشت و پیش از
آن اندازه نیز نتواند شد برای درستی و پدیدار
این گونه نازه کشن هوا باید که دستگاه تنفس
در هم آمیخته و ساخته شده باشد از افرادهای خسته
مخصوصه و برای هنر نیز میباشد که پیکرهای
روان درونی باسانی در بخشهای کوناگون
کالبد بخش شوند و گردش خون باید شد و
بازور بسیار بود و روی بدن آنها باید از ناز
و پوششی پوشیده شده باشد که بدشواری راه
دهند و گذراندن چهرها باشد چنانکه در آنها
که گردش خون آنها بسیار درست و کاملست
از آنها هیچکس این گردش کند و در رگها نیست که بسیار

بار یک وقت نیستند از خشک شدن بخش
از کالبد آنها برودی می بینند مانند هنگام
همه پیکر آن در میان هوا باشد با آنکه بخش
پشت آن در هوا باز مانده پیکر آن فرو رفته در
آب بود :

۴۰۰ میتوان نیز گفت که افرادهای کهنه که برای
باری در کار تغذیه آفریده شده اند جنبش آنها
در میان آنها کمتر میباشد تا در میان هواچه در
میان هوا جنبش سخت و بیشتر بکارش و جا
بجاشدن کوههای برونی با پستی برای جانور
نیز دشوارتر است پس در میان هوا افرادهای
فیر بزرگی بسیار در هم آمیخته تر برای جانوران بسیار

هم چنین آنها اسنفس سرشی بایستی برای زندگی
جانوران دانسته است. و همچنانکه از آغاز آفرینش
حالات غیر بولژیکی و زندگی و بروستک جانوران
روز بروز در کون شد حالات پیکر روان فروگیرند
آنها بواسطه در کونی حالات و افزارها غیر بولژی
یکی آنها ناچار در کون شد چنانکه از روایات و
اخبار کتب آسمانی نیز مانند کتبهای *تئولگ* ها باقیه
میشود که آغاز آفرینش چندان در میان آنها
بوده است.

از کتبها یاد شده دانسته میشود راه بخش
شدن جانوران در میان دو اسنفس *تئولگ*
آنچنانکه روی کره را بخش نموده اند یعنی آب و خاک

لیکن سخنان گفته شده برای بخش جغرافیای جانوران
بر نیست بلکه باید اندیشید در اینکه اگر یکی از
سرشپانی که از جانوران کشور خود را می شناسند
بسیوی کشور های دور گردش کنند پیوسته می بیند
که جانوران تازه و ندیده آشکار میشوند و اندک
اندک جانوران کشور خود را دیگر می باید و جانور
دیگر جانشین آنها می بیند. هرگاه از فرانسه بشو
جنوب آفریقا گردش کنند در آنجا خواهند یافت که
شمار کمی از جانوران همانند جانورانیکه در اروپا
میدیدند و مخصوصاً فیلهای بزرگ کوش و اسب آبی
هیندپشام و کرکدن و شاخ دپده خواهند شد
و همچنین زرافه و کله بشماری از *هیندپشام* و *زیرک*

و گاه همیشه بایک فاعده بین شاخهای آنها هم پیش
پوشانیده و شیرها بیک بابال و کسوی سپاهند
و همچنین دیده میشوند شمشیر که از هر جانوری
همانند بز بر دمان است و شمشیر با بوزینه سک
روی و کونهای مخصوصه از کرکرسید ()
و شمار بسیاری از مرغان رخننده پر که جدا از گونه
مرغان هستند که در او پادیده میشوند و هم دیده
میشود خستدگانی که با خستدگان کشور شمالی متفاوت
مانند اورنگ () و تریست که بکرده فراوانی زندگی میکند
و با خاک عمارتها بوضع شکفتنی خانه ساخته بالا میروند

اگر جانور شناسان ما از کاپ دین اسپرانت گذشتند

و بجز پرده بزرگ ما را کاسکار در آید و وضع و حالت
جانوری را دیگر کون پابند زیرا که در اینجا
هیچ یک از چها پان بزرگی که در آفرینگاه هستند
دیده نمیشوند و طایفه بوزینه را پستانباز
در این جزیره جانشین شده اند که بسیار شایسته
و توانائی دارند برای اینکه با چنگ از درختها ناله
روند لیکن همانندی آنها بکوشخوران بیشتر است
و سرشان اینها را ما کپس نامیده اند درین
جزیره نیز جانوری دیده میشود بنام ای ای که
بسیار شکفت است و چنان پستانباز که مردمان اینجا
از احترام میدارند همچون جانوری دیگر بنام نرنگ
زندگی دارد که از پستانبان کوچک خستدخوران

و پشانه‌ها مانند خار پشت (هر پش) خاردار است
 لیکن کلوله مانند بکر خود پیچیده نمیشود
 حرابی شکافنه یعنی که بیپارسی بوقلون پابرُمکه
 و بفراشه کایلین میگویند در آنجا نیز دیده میشود
 و همچنین برخی از مایان در آنجا آفریده شده اند که
 در جای پیش هیچ نبودند مانند آنکه خستند کاینکه
 درین بخش از کره اند در کشورهای پیش نمیشدند
 همین شخص مسافر از پیروی نمودن همین راه خود
 بنده میرسد و در آنجا پیلانی میبینند که بزرگ تر از
 پیلان آفریکاستند و همچنین گاوها و خرها و
 گاوگنها و انبیلها و اهو انبکه کوههای آنها نیز باجا
 لویانی آفریکائی همانند پیستند و نیز دیده میشود

از انکومان و کره‌های دیگر از بوز پنهانی که مخصوص همین
 ناحیه‌اند: پیرشاهی و از کها و طارس و نذر و شما
 بسیاری از دیگر مرغان و مایان و خستند کاینکه پیش
 از رسیدن کشور برای او پوشیده بودند نیز خواهد
 یافت:

هرگاه همین مسافر هبلاند جدید برسد باز اوضاع
 جانوری برای او شکفتن و تازه تر خواهد بود و در
 اینجا کوههای جانوران همانند باکاوان و اسبها و خرها
 و گوشخوارهای نومند مملکت او پرا بپیشتر خواهد
 یافت: چهار پایان بلند اندام همگی در اینجا نابودند
 و در اینجا گاوگنها و فالانترهای (پرنده)
 از پتر پیک زندگی دارند:

هرگاه سباح پادشده برای رسیدن بشهر خود از
 مناجا ناحیه بزرگ بنکه دنیا بگذرد اوضاع جانور
 مناسبت با جانوران روزگار در پرن بیند و هر گونه
 از جانوران در آنجا در هم آمیخت خواهد دید: در آن
 ناحیه بوزینهائی دیده میشوند که دم آنها کپرنده است
 و هم کوشش خواران بزرگ پیکر که بسیار مانند بشرها
 هستند همچین بروکا و کوهی و لاما و ناو و مرغها
 و خندکان و ما بان بسیار شایسته و تازه:

هرگاه در ایران از کنار دریای خزر یعنی از
 کلان و مازندران بجانب دارالخلافه ناصره (طهران)
 سفر نمایند سخت چون در این دو کشور یاد شد بنکند
 دیده میشود در جنگلهای این ناحیه کوشش خواران دیده

نومند مانند پیرشاهی و خرسها و خوکها و خرگوشها
 و شغالها بسیار فراوانند و از مرغان گروه بسیار
 از فراول و بازهای بزرگ و لکک و آق بابا
 (گرگرسید) و غارها و قوهای نومند و عصفور
 (بفرانته کوبند) و قوشتها و حواصل و مرغ
 که درشت موره می نامند و در کنار دریای انزلی
 و در تیزارهای کنار رودخانهها برای شکار ماهیان
 جای دارند بسیار بسیار هستند: همچین ما کاپاها
 و خروسهای بسیار مزه معروف بنام خروس اخسته
 مختص به این ناحیه اند و مرغ ابی و حشی و مرغهای
 سیاهی که در رشت چنگر میگویند بروی دریا و
 کنار آنها بسیارند: از ما بان نیز چند گونه در این کشور

زندگی دارند مانند مارهای مرمز آجری بسیار کلفت
و پی کزندی که در آنجا کزلب میخوانند و کاهها آنها
بجای میخی برای داندن چهارپایان خود بکار میگیرند
و همچنین غورباغها شبکه از بسیاری و در هم افتاد
صدای آنها در بعضی از مواضع خواب و آرام را براند
شخص را بسوخته میاورند هرگونه از سوسمار در میان
زندگی دارند طایفه سنگ پشت نیز دیده میشود
از خشندگانی که مخصوصا در رشت بسیار فراوانند
گرم شب تاب (فستقنهان) است چنانکه در شب همه
خانها و باغها و کنار کوچهها و جنگلهای از رختند
دلربای خود مانند سنارها با فروغند آتش میدهند
زنبور کافور زنبور سرخ در آنجا بسیار است از خشندگان

پست و پک و مکس با اندازه فراوانند که در شب کپرا
بارای خوابیدن بروی زمین یا رخت خواب نیستند
ساری و اشرف و صحرای کرمان با اندازه پیشه فراوان
که بهنگام پستین آواز آنها گوش را اگر میکند کزندگان
مردمان را بسوخته میاورد چون از ساری بسوی طهران
روانه کردند در پیشگاه و هفت تن و چند منزل دیگر
مکهای در جنگل دیده میشوند که بهر جای ازیدن
چهارپایان که میزنند خون از آنجا روان میگردد و
اهل آن کشور آنها را العل میگویند از چهارپایان
کاههای بسیار فربه و زیبا و کاههای نرگس
و کاه و وحشی بسیارند: سگ چند در برخی از رودها
مازندران و آمل فراوانست:

چون مسافر باشد بسوی قزوین و دارالخلافه ناصره
 کردش نماید بیکرهای کوه پیکر و خرسهای نومند بیکه
 در جنگلهای رشت و مازندران دیده میشود
 نابود میکردند و فراوانی شغالهایی اندازه میگاهد
 مرغ سقا و بارها و غازها و آف با و چنکرها نزدیک
 بهیچ میشوند و جانوران آن کشور را جانورانی دیگر در
 اینجا جانشین میکردند پلنگ و خرگوش و کوزنها
 و کارشنکان زهرناک و بزرگ چون عفری و ریشک
 درشت که بهمان هنگام زدن میشوند آنکس را بکشند
 کبک و تپه و که با طبیعه در رشت و مازندان دیده
 نمیشدند در این کشور بسیارند کبکها با اندازه کنند
 که آنها را نزدیک بنا بود میتوان گفت ماکاها و خرو

اخته دیگر دیده نمیشوند کرم شب تاب را در پشته
 نمیشناسند گاومیشها و گاوهای درشت پیکر فراوان
 نیستند لیکن بجای آنها شترها بیکه هرگز مازندانیها
 و رشتیها ندیده و نشناخته بود ندیده باشند
 چون مسافر از طهران بسوی کاشان روانه شود
 آنجا کارشنکان بسیار با گرد خواهند دید که گاهی بهمان
 هنگام گردیدن میکشند چون عفریهای بزرگ دهشت
 انگیز واقعی و ریشک لیکن در دارالخلافه ناصره میشوند
 نشده است که کسی از گردیدن عفری مرده باشد و
 مازندران نزدیک بحر کمز دیده نشده اند و هرگز با
 وزبوره های فراوانند و پشته با اندازه بسیار است که
 کبک در رشت و آنزلی و اورنگ از طایفه نوروزی (

بفرانسه نرمنست گویند چنان در نایب ساز باد
 میشود که همه درها و پنجرها بپراکند و رنگ و روغن
 باشند خورده و سوراخ سوراخ میکنند و بیشتر
 در هیزم دانهها و انبار کنند و دیگر بچوب پیدا
 میشوند چنانکه مردمان درین فصل از گزند آنها
 بپوشند و هر گونه مورچه در آنجا بی اندازه فراوان
 و حال آنکه بعضی از جانوران کشته شده در رشت
 مازند و آن طهران هیچ نمیشوند (او رنگ) بپوشند
 درین شهر نابودند خوک و مرغ سقا و غاز و چنگر نزد
 هیچ نیست کرم شباب را هرگز ندیده اند از جانوران
 کوشخور پلنگ مخصوص کرک و کفتار بسیارند و بیا
 و خار پشت نیز بسیارند چنانکه آنکور سناها را از ویرا

ممودن رونابه و جالیزها و دیشاها را از گزند خار پشت
 باید بشیها بپس داری نمود: لاین که مانوس بشیهای
 رؤس است در کاشان و طهران و دیگر شهرهای ایران
 نشاخشه بودند مگر پس از گردن شماری چند از آنها را
 از شهرهای روستیه: از طایفه مایان غور باره
 و سنک پشت کثیر از جاها می پشاندند بزمکه (بوفلون)
 که بفرانسه کالمین نامیده اند و مارها و سوسمارها
 بزرك و کوچك فراوانند: همدند و سبزك و قمری
 و لاش خور و کلنگ و پرسو و کلاغ بسیارند چنانکه
 هنگام بامداد و شام گروه انبوهی از کلاغها بروی
 درختها بلند میشوند و سر و بروی کبدهای مسجد
 و بازارها گرد آمده بفریاد و غوغا می آیند جغد

بویرانها و بیل بکستانهای دهکده ها مخصوص در
و بنا بر فراوانند یک و نه و کبوترهای وحشی در
نواحی کاشان بی اندازه بسیارند و بجای مرغ سقا که
در کپلان بسیار بود مرغی در کاشان دیده میشود
که آنرا فاخته باکو گویند مانند :

چون از کاشان بسوی پارس و شیراز روانه شوند
انجا باز جانورانی هستند که در شهرهای پیش ناپدید
چنانکه در دشت ارزن شهرهای غزنائی دیده
شده که در هیچ یک از شهرها پادشاه نشانی از هک
آنها نبود و همچنین در نزارهای کنار رود شوش
و در قول و کرخه که مجوز میگذرد از اینگونه شهرها
دیده میشوند در میان محرم و اهواز مارها و عقربها

کشته بی اندازه فراوانند و هزار پای درشت
بسیار است چون مسطرباد شده از فریب بسوی
نیریز و نمایند در این راه جانورانی فراوان میبینند
که در دیرگاهها که بوده با آنکه هیچ بنوده اند
ملکه که در میان و نرکان جای و خواجه قیاس
و در جای دیگر از شهرها بیکه گفته شد هیچ نیست
و کنه و سرخ که در بیشترین راه و راه اردبیل
فراوان میباشد :

چون از طهران بکرمان و سیستان مسافت نمایند
در قله و کرمان مارهای شکفت سبائی دیده میشود
که بسیار کشته و فراوان میباشد و همانند مارها
کشورهای پیش نیستند : هرگاه از دارالخلافه

بسی و غریب نبوی کرد ستار وانه شوند پس از آنکه
بسلیمانیه و شهر نور رسیدند جانوران درنده
دیگر در آن کشور عیناً بند بیکه جانوران زهرناک و کشند
چون مار و کژدم را در آنجا بسیار فراوان ببینند

۹۱ چون بجای ملاحظه جانوران خاکی جانورا
آبهارا بنکرند دیده میشود که دیگر کوفی آنها در بخشها
مختلفه زمین بسیار بی اندازه است چنانکه بگا
کز نمودن از کارا و زیاده در درهای محیط هند و بنکه
دنیای در پی ماهیان و نرم نشان و فلسها و جانور
کپاها فی دیده میشوند که مخصوص هر یک از آن بخشها
گیر هستند: اختصاص جانوران چه آبی و چه خاکی

و بخش آنها هر یک از ناچها چنان اشکار است که چون
جانور شناس در هر یک از بخشهای بزرگ جغرافیا
زمین آزمایش نماید بزودی اخلاق و اختصاص را
خواهد یافت پس اوضاع جانوری هر یک از بخشها
کره بسیار مخصوص جدا از یکدیگرند:

۹۰ سرشپان برای بخش شدن جانوران بروی
زمین اندیشههای کونا کون نموده اند لیکن تاکنون
بیان پسندیده و کافی در اینخصوص پیدا نشده است
و ناچارند از پذیرفتن اینکه گونههای مختلفه جانوران
در بخشهای مختلفه آفریده شده و پس از آن اندک
اندک بخشهای دور پراکنده شده اند: چون
جانوری در بخش از کره محصور بود و در جای دیگر

دیده نشود چنان بکمان هر سدی که نخستین جای آفرینش
 آن همین بخش بود با آنکه از جای دیگر باین بخش کوچید
 و رانده شده و جای نخست آن که اندک با آنکه بسیار
 دور است و بران گردیده باشد یعنی آنجا بشکافه آغاز
 آفرینش آن بوده و برآستی همه پناههای با پستی
 برای هستی آن فراهم بوده است لیکن پیدایش
 است پذیرفتن این که در جای اصلی و باد در هر کد
 خود هیچ نشانی از خود نگذاشته باشد بلکه باید گفت
 که همین مواضعی که اکنون دیده میشوند جای نخستین
 آفرینش آنهاست و از کد کردن و دور شدن از این
 جاها ی اصل به زوالت یکی جانوران کونا کون در هر
 جای از کد بخش پراکنده شده اند درین روز

شناختن همه منشاهای زوالت یکی برای ما ممکن
 نیست چرا که جانوران مخصوصه بیک بخش از زمین
 در دیگر بخشهای نزدیک و دور چنان پراکنده
 شده اند که منشأ اصلیه آنها را نمیتوان بخش
 لیکن چون کشوری را از امکا چند جانور ببیند
 بداند گونه در جا های دیگری که اوضاع مکانه آنها
 همانند بجای نخست است از آن جانوران دیده نشود
 در این هنگام میتوان گفت که همانجا ی را مثل آنها
 بخش زوالت یکی مخصوص آن آفریده است
 پس باید گفت که چگونه جانوران بروی کره خا
 پراکنده شده و بکشورهای دور از جای نخست
 خود رسیده اند و چگونه شرش بنا بر اختلاف کونها

حدود مختلفه در پراکنده کی جانوران آشکار نمود
 این مسئله بسیار شکفتن گز است زیرا که پراکنده
 پاد شد بکسار نیست بلکه بسیار نامنظم است چنانکه
 از انکوئان مانوس مجزیه بر تئو و زمینهای هم مرکز
 با است و گاه مشکوی در بخش شمالی بنکه دنیا و لاما
 در بخشهای بلند از پرو و شیلی است و مرغابیها
 وحشی در هر جای از لاپتئی تا کاپ دبن اسپرانت
 و از انازونی تا چین و ژاپن دیده میشوند و چنانکه
 در ایران کومه های شب بلب مخصوصا در میان علفها
 پوسیده و نمناک و سبزه زارهای کلان و مازندران
 است و اورنگ در هیزم دانه ها و افزارهای چوبین
 خاکی کاشان و بر شاهی در جنگلهای کنار دریا

خز و پلنگ و کرک در کوههای طهران و کاشان
 و مرزهای نزدیک با آنها هستند و گاه میشهای کوه
 پیکر و گاههای زیبا در شهرهای نزدیک بدریه
 خزانند و همچنین شتر و اهوان در دیگر کشور
 ایران فراوانند و چون بیارس و دشت ارزن و محرق
 و حوزة رسند بجای برهای کوه پیکر کلان و مازندران
 و پلنگهای غرمان کاشان و اصفهان شیرهای
 و شومندی دیده خواهند شد که هیچگونه نشانی
 از آنها در کشورهای پیش نبوده است اکنون راه انشا
 با انحصار جانوران را بروی کره خاکی آشکار مینمایم
 پس باید دانست که راه انتشار کلیت بکشته بدو سبک
 اصلیه است نخست سرشت مخصوص جانوران در

اسباب برونی :

۹۲ از جمله اسباب سرشتی جانوران چگونگی خو
اقرارهای فن و جنبش آنهاست چنانکه جانوران بیکه
افزار جنبش آنها نامکامل است و یکی از بخشهای
محمور مانده و بجایهای دور پراکنده نشده اند و
انگونیهای از جانوران که جنبش و رفتار آنهاست
چالاکست پیش روی زمین بجز شده اند چنانکه
جانوران خاکی مرغان پیشتر هر جا پراکنده گردیده اند
و از جانوران آبی باین (سناقه ها) و ماهیان : ما پان
و پیشتر از نرم تنان و فلسپان در بخشهای بسیار کوچک
محمور و مشخص اند : سرشت بعضی از جانوران بر
که بمقتضای فضل آرامگاه و کشور خود را تغییر دهند

و همین نیز :

و همین نیز از زیباییهای پراکنده گی آنها از روی خواست
و خواهش آنهاست :

۹۳ از اسباب برونی فرمانفرمائی و خواست کرده
مردمان است چنانکه منشأ اصلی اسباب بیانیهای
میان اسباب بوده و هیچگونه از این جانور در پیکر
آفریده نشده بود اکنون بیش از یکصد سال نیست
که مردمان اسپانیایی آنرا با خود بینکه دنیا پر کرده اند
چنانکه درین روزگار از ناحیه هودسن تا آتش
زمین (توردفو) دارای شما فراوان و بی اندازه از آن
شده است بلکه در آن ناحیه گلکهای بسیاری از
اسبان بحالت وحشی یافت میشوند : همچنین اند
کاوه های اهلی که بروزگار در بین آنها را بدینکه

دنیای برده اکنون در آنجا بسیار فراوان شده اند
چنانکه در برخی از بخشهای بنکه دنیا جنوبی آنها را
همواره شکار مینمایند برای آنکه پوست آنها را در کا
خانههای چرم سازی بکار برند گرم آبریشم که مخصوص
برش و چند شهر دیگر بود بواسطه تجارت مخم آن
اکنون در بیشتر از شهرها فراوانست و همچنین کوفته
نبت و کتیر که از ریشم آنها سال کتیر بافته میشود
مخت در کشورهای دیگر نبود و در این روزگار ما
آنها را بار و پا برده اند سرخ که در بیشتر پیش از این
بنوده است بواسطه آوردن مال التجاره از اسلاقیو
بآنجا رسیده است. سگ در همه جا همراه و بار مرغان
بوده است چنانکه میتوان این را از جانوران هر جائه

موشهای صحرائی بزرگ که اکنون همه را پارانا جزیره
اُشانی فرو گرفته اند چنان مینمایند که منشأ اصلی آنها
بنکه دنیا بوده باشد. بعضی از جانوران چنان بزرگ
زمین پراکنده شده اند که بافتن راه پراکنده کی آنها
مخت شوار مینمایند آنکه بواسطه پارچههای مخ
یا چوب که همراهی نند آنها بجای دور رفته اند جانور
که با آنها چسبیده بوده اند بدیگر جایها برده شدند
چنانکه بسیار دیده میشود که قو کوسها ناچند صد سگ
در دریا بروی آب شنا میکنند و چون خود آنها بشیر
رفتن بجای بجای دیگر بنشینند از این روی فلسطیان را
نمیکه گاه خود کرده و بروی آنها چسبیده از خشکی
بدور میشوند. سبأها و موجهای بزرگ دریا که

از خلیج مکر بنک دنیای شمالی رفته تا ارض جد
 (نرغور) میرسد و از آنجا بسوی ایلاند و ایلاند
 بسوی ایلان و آن میرسد و بیشتر هنگامی که در
 که از می پستی بختهای دورتر از بنک دنیا کنده
 شده است بدربار آند و نا بختکهای ایلان میرسد
 این چوبها بسوی سوراخ سوراخ شده و دارای لایها
 خندکان اند و تنهای نرم نشان با ماهیان و دیگر
 جانوران نیز با آنها چسبیده از جای بجای دیگر
 میشوند: مرغان نیز جانوران را بگونه بسیار شکفت
 بروی کره پراکنده میکنند زیرا که بیشتر از مرغان
 که فرو میرند هضم نمیکند پس از خوردن آن تنهای
 و کشورهای بسیار دور پرواز نموده از فضل انداختن

دران کشورها هم آفرید که بنک درین بختها ناباب بود
 پرورش یافته و زاده میاید و آنکه از شکار آن مرغان
 تنهای بنک در چینه دان آنها بوده برون میرند و
 جانوران با رستهها پراکنده تا آن روزگار در این کشور
 نبوده است و رده و پراکنده میاید:

۹۶ گذشته از سینهها بنک برای پراکندن جانوران
 هر جایی گفته شده باید دانست که جانوران از روی
 سرشت میدانند که در کجا باید محصور یا پراکنده
 زیرا که از چگونگی هوا و کیفیت جو به که با آنها سازگار
 یا نا سازگار است گاهند لیکن برخی از جانوران را
 محصور و محصور در بختی از زمین بسیار بند بند
 که هیچ چیز برای پراکندن آنها بجای دیگر با بر و مسدود

بر آری سینه نمیکند :

چنانکه پیش ازین اشاره شده میتوان همه موانع
پراکنده جغرافیائی جانوران را بر دو گونه شمرد
مکانیکی و غیر مکانیکی : از گونه نخست اینست
بودن دریاها و رشتههای بلند کوهها زیرا که دریا
برای جانوران خاکی بند و عایقی هستند که زیاده
و هر چه باشد آمیزش دو گروه جداگانه از جانورا
همواره بدان اندازه بیشتر است که بخشهای جغرافیائی
اصلیه آن جانوران بیکدیگر نزدیکتر بود با آنکه با
پارچه از زمین آیند و بخش را با یکدیگر بشکند و
پیوند داده باشد چنانکه دریای مچط انلانیتیک
منع میکند انواع جانوران مخصوصه بآن بخش از

بنکه دنیا را که بیشتر عباد را ثقل است از بنکه
با فزونی و از ویا و آسپا پراکنده شوند و جانوران
بنکه دنیا نیز از همراه جدا از جانوران دیرینند لیکن
در آنجا زمینها بیکدیگر نزدیک شدند و آنها جدا بنکه
دنیا از آسپا بیا پخی بنکه بر یک است و همچنین بشمال
اروپا پیوسته شده است بواسطه کیریلاند و فینلاند
درین هنگام جایگاه شدن جانوران بسیار آسان تر
و بر استی جانوران هر دو بخش از زمین (بنکه دنیا و
جهان دیرین) در پیچاده میشوند مانند خرگوش
و سگ چند وزن و قافم (هر دین) و شاهین (فکن)
پلرن) و باز سر سپید و غیر هم : رشتههای کوهها
بلند نیز از بندهای سرشتی اند چنانکه بیشتر جانوران

از پرکنندگی باز میدارند و جانور را از رفتن بچشمهای تری
و دور منع میکنند مانند آنکه دو دامن کوه گرد بپای
که از آن داشت رای کونهای جانورانی هستند که بیشتر
آنها با یکدیگر مختلفند همچون خستندگان بر زپل
کاملاً از خستندگان بر و و کرنا دجد جدا گانه اند

۹۵

چنانکه پیش ازین اشاره شد تا شش سال پیش از این
شتر را در کشور ما زندان و کلان ندیده و شناخته
بودند از آنکه کوههای سرکلا سنگلا و هزارچم و خرا
و غیره برای شتران گذر ناپذیر بودند تا آنکه شش سال پیش
از این بواسطه شوبه راه هزارچم و کندن کوهها بنوا
البرد کاشک مهندس آلمانی بودن شتر ممکن شد

مغفه

مغفه و چیزهای بسیار شکفتن را بان کشورند
اوضاع و اشکال جغرافیائی که زمین چنانست که گاهی
خشکیهای بی پایان و گاهی دریای بسیار بزرگ بپراکند
کونهای جانوران برای می کنند چنانکه بیشتر جانوران
میدانیم در بخش اروپائی دریای انالانتیک یافت
میشوند لیکن نتوانسته اند تا در آبهای هند که بواسطه
تنگه سوزان میدانیم جدا شده است برسند و از در
محیط گذشته در خشکیها و مریزهای بنکه دنیا پراکنده
کردند

۹۶ گاهی میشود که جانوران مخصوصه بیک بخش از زمین
بروز کاری معین از جائی بجائی روند و بر آنجا فرمان
فرمائی کنند و در آنجا با مانده با آنکه نژاد آنها پس

از چندی شاه شود با واسطه سببی ناپیدا نژاد جانور
در همان زمین هویدا شده بسیار فراوان شوند چنانکه
راستی سبب آنرا نتوان یافت و ما برای استواری این سخن
چند گواه آوریم:

۱ میرزا عبدالمعلی طبیب چنین میگوید که رود
گارون رود پست مشهور بود و شوش و سرغازان از
پشت زرد کوه اصفهان است این رود پس از آمیزش بارو
در قول رود گارون نامیده میشود آنگاه با شط النهر
آمیخته شده بخلیج فارس اندر میشود: درین رود ما
است که آنرا در تخم و شوش و در قول گویند بمنامند
برخی آنرا خوک ماهی گفته اند چه سبب آن همانند
خوک است و دندانهای دارد که هر جا میرند پیشکافند

و مانند شمشیر میبرد درازی این ماهی نادود زرع است
مکرر دیده اند که کودکان از کرم پاوران دو نیمه کردند
و بدکم در کشیده است باز مانده آنها بروی آب افتاد
است پیر مردان آن کشور می گفتند که نزدیک هشتاد
سال پیش از این این جانور در رود گارون و شط العرب
دیده نشده بود بلکه هشتاد سال پیش از این در شوش
و در قول از سوی دریا مرکه (منجلی) آمده با
واسهال بود و سخنی این رنج باندازه بود که شبانه روز
هفتصد نفر هلاکت میسریدند چون مردم از دین
و گفتن آنها بسنوه آمده بودند آنها را برود میخواستند
و آب مردگان را بخلیج فارس و عمان میبرد پس از این مرکه
مرک و پنجتن مردگان بهین رود ماهی پاد شد در آنجا

اشکار شد و پیداشدن این ماهی از درندگی و پر
خوری آن بود که برای بدم در کشیدن مردگان از دریا
با بن رود آمده و در آنجا بازماندند.

داستان سرایان گفته اند که پیش از خرابی اهواز
که یکی از بندرهای شاپان عربستان بوده کثرت
در آنجا چندان بنو و مایه و پاره این بند طغیان و
شورش کرده ها شد بدینگونه که در آن روزگار
بازرگانی شکر به اندازه در آنجا انبار نمود و تا چند
سال در آن انبار را نکشود پس از آن هنگامی رسید
آمده در انبار را باز نموده دید که همه آن شکرها کژدا
شد و هیچ شکر نمانده است. (دانشمندان عرب و
پارس نوشته اند که شکر چون بمایند کثرت میشود

چنانکه ابوعلی سینا در قانون میگوید و صاحب کامل
الصناعه نیز گفته است که کثرت مردم جراره در انبارها
شکر بسیار است. کثرت مردم برون ریخته شهر اهواز
گرفتند و پس از چند ماه از زده و زدا آنها باندازه
افزوده شدند که مردم در آن بندر دیگر نتوانستند
زیست نمود و ناچار از آنجا فرار نموده این بند و این
افتاد اگرچه این بنی بکفته به بحر زان همانند واسطه
گرفته ها و پاره بند را از انباشتن شکر نمون
پذیرفت لیکن از نوشته میرزا عبدالعلی طیبی
۱۲۸۷ که از عربستان برای من فرستاده بود چنین
یافته میشود که در کنار رود گارن بموضع اهواز
قدیم وجود بد و پرازیهای دیرین و چرخها (تیاها)

بسیار است و در اینجاها و هم در بیابانها بسته بآن
و بر آنها کژدمهای بسیار زهرناک و کشنده فراوانند
چنانکه این بخشهای از ایران از اینجاها قبیله مشرک میشوند
که فراوان داشتن کژدم مشهورند :

۴ میرزا اسمعیل قزاقچه داعی و گروه دیگر از راست
کوبان همزمان شده گفتند که در بیابان نزدیک
پسوندگاه رود آرس بارود گرد را اینجا بیکه محبوب
رود آرس و در شمال طالش است مارهای نمند
بی اندازه فراوانند لیکن بی زهر و بی گزندند و چون
در این بیابان موش فراوانست همواره ماران در
سوراخ آنها رفته آنها را شکار خود میکنند گمان
باد شده گفتند که در سال ۱۲۸۴ هجری که در مغان

بودیم موشها چنان افزوده زور آور شدند که ماران
طعم خود میکردند و هر مار بر چند موش بر می خورد
و کرد و چسبیده کشته می خوردند و این موشها چنان
استیلا یافتند که علفهای بیابان و کشته ماران
نیست و تمام کردند که با اندازه که برای چهار یا پانز
دیگر شهر علف اینجا می آوردند موشها گرد آمده بجا
مردم را بریز می کردند و برخی از هنگامها شب
بگاه خواب بیکر مردم را چون گوش یا بینی میچایند
فراشته استیلا می آورند موشها بواسطه آمدن آنها از
رو بپشه بود چنانکه این چند نفر می گفتند موشها
در کار رود آرس پارچه های بسیار گرد آورده بودند
و هر یک از پارچه های پیرا در آب انداخته باو چسبید

و سوار شده از رود آرس مورجا گذشته بمغان می
آمدند بعضی را آب فرو شده و بعضی را آب میگذشتند
پس اینهنکام موشهای بزرگی پیدا شده موشهای
بیشتر نخسین را میخوردند و سبب این موشهای بزرگ
باندازه بود که بجانوران و مردمان حمله آورده و
مموده گوشه جانوران را میزدند چنانکه جانوران از
آنها میگریختند بدینگونه موشهای نخسین بیابانها
مغان نابود شدند در اینهنکام بارندگی در پی
شد و برف بسیار بر زمین آمد هوا چنان سرد شد که
و آب این نیز یخ پوشه شده و مردم را چنین
بیکان میبردند که ناخوشی بر این موشها فرساده شد
که گشتند مردم ندیدند چنان یافته میشود که از دنیا

سردی هوا گریخته شده و بگرختن میپرد و اندوختن را
ماران میخوردند و آنکه نژاد این موشها نیز برافشاد
و ازین بلیه رهائی یافتند:

از این داستان نیز آشکار میشود چگونه برخی از جانوران
از کشور بکشور دیگر پرانیده شده و از آنها میگذرند:

۴۰ بشیولان بشته بیاد کوبه و شش فرسنگ بکو
شرقی آتش جایشان پران و با هوای گرم کوبند و بپای
آباد و دهکده شایسته بود از بسیاری افعی و پرن
شد اگر چه راستی این سخن نیز پوشیده است لیکن اکنون
نشانهای آبادی و خانههای معبر و بازار و دکان بسیار
دیده میشود باغهای آنجا هنوز برجاست و افعی بسیار

در ایجاد پده میشود که بکنام کردن می کشد :
اینگونه سخنان از گذارش نامهای آبنده نیز پده
خواهد شد :

۹۷ گونه دوم از سیبها شبکه مائه انحصا کرهی
از جانوران یکی از کشورهاست لاث فیروژ یکی
آهاس : از جمله خالهای فیروژ یکی کرهی کونا کونا
بخشهای زیر است زیرا که کرهی همه کوه بکارت نیست
برخی از کونهای جانوران میشوند کرمهای بیست است
و هم کرهی مدارات انفلات بر دباری کنند مانند سنگ
و مردمان لیکن برخی دیگر از آنها بدینگونه نیستند چه
سرشت آنها چنانست که در هر اندازه کرهی آسود و شاد
نمیشوند بود با آنکه زندگی آنها جز در اندازه مخصوص

از کرمی نشاید چنانکه بوزینهها در بخشهای مدارات انفلات
فراوانند و چون در کشورها در بخش اترس دی و نری
هوادر آبنده از پنج سیل هوادر به پند و همچنین زن که
با سخنی زن مسادر از وسر دلا پنی مانور است از کرمهای
سنت پر سورک بزودی در مانده میشود و کرم شتاب
که در کشورهای ترو معادل مانند مازندران و کلان
بسیار است در شهرهای کرم و خشک ایران پده نمیشود
پس آنها کونا کونی کرهی هوای کشورها در بیشتر هنکا
کفایت میکند برای نگاهداری و باز داشتن برخی از
جانوران را از رفتن بسوی معدن النهار با از خط اشوا
بسوی اخطاب : از کار کرهی بکالید جانوران
میشود یافت که چای بعضی از کونهای جانوران در یک رشته

از کوهها زندگ دارند و نمیتوانند در جاهای دور بکوه
و بلندی آنها همانند آرامگاه آنهاست پراکنده شوند
کلبه اشکار است که با اندازه بلندی زمین اندازه
کرمی کا میته میشود پس جانورانیکه در جای بسیار
بلند زندگی میکنند بجای پست فرود آمدن
نمیتوانند و از بیابانهای کرم برای سپیدن بدیگر
کوهها نمیکند و زبراکه کرمی شهرها و بیابانهای
گذرگاه آنها بسیار پیش از کرمی جایگاه مخت
آنهاست و کرمی این کشورها با سرشت آنها سازگار
نیست چنانکه لاماد در چینههای پُر و شیبلی که نزد
بچه‌ها را با پنجه‌ها می‌بلندند از روی دریاها کشند
و ناخوب کشیده شده و بر پائینی رسیده اند

فراوان میباشد لیکن در برزخ و هم در میکر نیک
نمیشوند و پراکشی کندن از بخشهای بسیار کرم
که ناشایست کار برای هستی آنهاست بدان کشورها نمیتوانند

رسید

۶۸ سرشت رُسینها و جانورانی که در یک بخش از
کرم اند نیز در پید پرفتن کوههای بیکانه جانوران
کارگزار است چنانکه پراکندگی و با انحصار کرم ابریشم
یکشبه پراکندگی و با محدود بودن درخت ثوت است
چنانکه در رشت بیشتر از کشورها از ندران بسیار
فراوان است زیرا که درخت ثوت در آنجا بسیار و کثرت
بیشمار میشود و در شهرها نیز که درخت ثوت کرم
و هوای اندازه کرم است این کرم فراوان نیست و هم

چنین فرزندانه (دوپا) بدو از آن منطقه که کاکوز
 میزدند نمیشوایند پراکنده شوند: کوشخوران
 بزرگ پیکر کشته شده از آنکه نمیشوایند در بختهای
 فطنی نمانند و در روی آنها آن بختها برای خور
 و زندگی بسیاری از چهار پا پاان علف خوار نیز نشا
 بنت: چون حالت حالیه بخش جغرافیائی جانوا
 را بسجند بخش از یکسان نبودن و بسیاری اختلاف
 آنها شکفتن مانند: در برخی از کشورها بنیاد و
 سبای جانوران بنا بر اندازه کرمی یکسان و همانند
 و در برخی از جاهای دیگر اوضاع جانوری بسیار
 هم آمیخته است و راستی چنانست که شمار کونهای جانوان
 چه خاکی و چه زمینی از اقطاب بسوی خط استواء

پوسته افزوده میشود: در زمینهای فطنی که
 دورتر اند جز چند گونه از خندکان جانوری دیگر
 دیده نمیشود و در درگاههای فسیل که نیز ماهیان و
 نرم نشان دیده میشوند لیکن کونهای آنها چندان
 مختلف نیستند: در کشورهای معتدله شمار کونها
 جانوران بسیار است لیکن در بختهای مداران
 انقلاب بر شش جان بخش با اندازه در آفرینش چندگان
 باد دسئی نموده است که بسیار شکفتن است چه
 اختلاف کونهاست که در این بختها گرد آمده اند بی
 پایان است:

۹۹ از موده شده است اندازه کرمی در بختهای
 مختلفه زوالتی یکی نسبت بیکدیگر همانندند همان

اندازه نیکل افزای جانور پندست که در آن بخشها
آرمیده اند: باید دانست که جانور اینکه نزد پیکر
و همانند نمرد مانند در کشور های کرم زندگی
دارند و نیز در همین کشورها ست که جانور اینکه
افزارهای آنها در هم آمیخته و توانائی و قوای
آنها بیشتر و نمایان تر است آفریده شده اند چنانکه
در بخشهای قطبی هرگز دیده نمیشود مگر جانور اینکه
در پست ترین مرتبه زوئل یکی جای دارند مانند
آنکه بوزینه ها دیده میشوند محصور در کوثر بخشها
از ناحیه زمین (بنکه دنیا و جهان دیرین) در
آن کشورها مرغ سخن گویند دیده میشود و از زبان
هنگ و سنگ پشت و از فلس یا پنجه یا نه خاکی (کواب)

در (هیچین در شهرهای کرم است که جانور را بسیار
شایسته و بزرگوار و بزرگ و شکفت آفریده شده
اند: چنان مینماید که میان کشورها و گراش سرش
در آفرینش طرحهای کونا کونا از جانور است که بسیار
باشد از همین راه است که بسکه و همانندی بسیار
در میان بیشتر جانوران بخشهای شمالی وجود دارد
میشود: جانوران بخشهای کرم اروپا و آسیا و اینکه
دنای شمالی را با یکدیگر یک است که بسیار است کلیت
بیشتر در مدارات انقلاب از هر دو جهتی (بنکه دنیا
و جهان دیرین) است که همانندی کونهای جانوران
بسیار است و اینگونه است که در بخشهای جداگانه
آفریده شده اند براسنی همانند یکدیگر و یکسان

لیکن اندک پاسبان نزد یکدیگر بگردند و چنان بینند
 که از یک نمونه باشند چنانکه بوزینه های میان هند
 و آفریقا را بوزینه های دیگر درینکه دنیای بیکه باشد
 انقلاب جان پنهان شده است که جدائی آنها گونه
 بخشیدن است آسانست و شیر و ببر و بوزینه های با
 دیرین را درینکه دنیا کوکاز و ژاگاز و ائلو جان
 شده اند. کوه های اروپا و آسیا وینکه دنیا
 شمالی دارای کوه های معروف از خرسند لیکن اختلاف
 چندان در میان آنها نیست و فکها مخصوصا در نزد
 دودا بره قطبی آفریده شده اند. دلیل کراپش و
 غالبه و هم دانسته برای بخشیدن بروی کره زمین
 چندان اشکار نیست مانند آنکه خرچکها چنان

منماید که آرامگاه سرشتی آنها در بخشهای معتدله
 کره باشد چنانکه یکی از کوه های آن در بزرگترین
 بخشها اروپا را کرده است لیکن گونه دیگر در جنوب
 روسیه فراوانست و درینکه دنیا نیز دو گونه دیگر
 جدا از گونه پیش آفریده شده است و در شمال
 گونه دیگر و در جنوب هلاوند گونه پنجم و در مادا
 کاسکار گونه ششم و در کاپ دین اسپرانت گونه
 هفتم دیده میشود.

۱۰۰ از سنجید جانوران مخصوصا بخشهای کونا
 کون زئولوت یکی کره پنجمی های دیگر یافته میشود که سبب
 اصلی آنها نمیتوان دریافت نمود. چون همگی جانور
 که در آسیا و آفریقا وینکه دنیا هستند در کپی

از مایش کنند چگونگی آفرینش و صفات جانوران بنکه
 دنیا را پست تر بینند زیرا که پستانیان بنکه دنیا
 در نومندی باندازه پستانیان جهان در پست تر نیستند
 اگرچه در بنکه دنیای شمالی شمار بسیاری از بنور دنیا
 دیده میشود لیکن هیچک از آنها همانند بازانک
 یا شمشیر نه نیست بلکه جانورانی که در آنجا فراوانند
 بیشتر آنها خا پندکان و گاسپیرانته ها هستند یعنی
 جانورانی که از همه دیگر جانوران بیهوش تر اند
 همچنین از جانوران پستانی بنکه دنیا پستانیان
 مار سوپواست که پست تر از جانوران پستانی اند
 و هیچکونه از آنها دار و پا و در اسباب و آفرینگار دیده
 نمیشوند هرگاه پس از گردش در کشورهای یاد شد

از بنکه دنیا با سترالیه رسند در آنجا وضع جانور را
 باز در کون پابند زیرا که بر پستی آنها بسیار بیشتر
 افزوده شده است چنانکه از پستانیان بجز مار سوپو
 و منیرم جانور دیگر دیده نمیشود کدشته از بخش
 کونا کون جانوران در کشورهای یاد شد که جانور را
 مخصوصه بیک کشور را با جاهای جداگانه است
 و هر یک از آنها چنانست که بجای مخصوص خود گرفته اند
 شود که راه کونا کون بودن آرامگاه آنها بواسطه
 و سنگینی و صفا و گرمی خنکی هوا باشد و هم برای پاس
 زندگی خود از گزند دشمنان و هم برای در کوفی سرشت
 زمینها و کمی از باد و خوراک آنها چنان مینماید چنانکه
 بیل در آن بخشها بیکه کلسافراوانست بسیار باشد

و همچن مکر عمل در کشورها بیکه سبزه و شکوفه
 بسیار بود و بک و بنه و پلنگ و کمر در کوهها
 کز دم اگر چه در کشور های ایران مخصوص در کاشان
 بسیار است لیکن چنان مینماید که مخصوصی آنک و نغز
 و همچن هوا و بلوک زرد آرمگاه سرشتی آنها
 باشند و کلیه در جا های گرم و گرم و طوبی و زمینها
 کهنه و ویران پیدا میشود کار کلاغ و پرستود در دژ
 سرو و کاج و کنبه های بلند و کبوترهای وحشی در
 فوا و چاهای آب و پشته در دوارها و سقفها
 جواب چنانکه در زمین که حاکم نشین طالش و بسیار
 سرد است و همچن در رشت و مازندران و لنکران
 و دیگر جاها بیکه بکار در بای خوز و با هوای بسیار

سرد و نازکتر دم دیده میشوند و آبهای کهنه و منده
 و بر روی درختهای کثیف و پرترده و در سردابها
 نمناک و خوکفته اند و همچن کنگه در اغلکهای
 کوسفند شترخانها و ملکه در دوارها و زمینها
 کهنه و ویرانه میانه و نرگمان و غیرهم مآنوسند
 ۱۰۱ برای آشکار نمودن بخش جغرافیای جانوران
 زهرناک کشور های ایران روزنامه های بیکه از هر شهر
 گرفته شده و چیزها بیکه خود پس از گردش در آن
 کشورها یافتند در اینجا یاد میشوند
 ۱۰۲ هوای این شهر در تری و سردی و گرمی میانه
 جانوران زهرناکی که در این شهر یافت میشوند کزدم
 است و بسیار بیشتر از کزدم است بیکه و کمر و کمر

از مکر و هزار پا و چهل پا و زنبور و خ د ب د م شود
 گویند سید مصطفی هندی درین شهر هینکا مکه
 خوابیده و از آن بالا رفته و پای او برهنه شد بود
 ریشلائی از سقف طاق جستن نموده ران او را زد
 و کردا کرد جای کزیده باندازه گفت ششپاشده
 پس از دو شبانه روز بمرد خود درین شهر ریشلا
 دهم که درازی آن بکاه آسایش یعنی درازی آنجا
 که فرو می گرفت ۱۴ سانیتمطر بود
 ریشلائی که در این نامه از آن گفتگو میشود همانست که
 بزبان فرانسه پزسکر پین می نامند
 نفی خان مقدم مکابن پین در دار الخلافه ناصر
 ریشلائی دهم که درازی آن آسانیتمطر و پهنای او

دو سانیتمطر بود این ریشلا را گرفته ریشما فی بر پای آن
 بسیم و بچه کجشکر که از سوراخ خود بزمین افتاده
 بود نیز گرفته ریشما فی برایش بسیم و این دورا با یکدیگر
 برابر داشتیم ریشلا جستن نمود یکچشم بچه کجشکر
 با کازهای دهان خود بکند در پنهنگام بچه کجشکر
 خواست بگریزد و پرواز کند بگریزان دورا برابر
 بگریزد بگریزده باز ریشلا جستن نموده دنیا له بچه
 کجشکر بکند بدانگونه که خون از جای آن روان شد
 آنکاه بچه کجشکر فرار نمود و نزدیک بده دقیقه
 بچه کجشکر در دست بود و آسپبی در حالت آن
 آشکار شد
 در سال ۱۲۸۵ یکی از دگانه های نوانی که در خیابان

ارک مبارک دار الخلافه بود و پیران و سرنگون کردند
 نزدیک بنور که گرمترین جاهای دکان است کردند
 سپاهی پیدا شد که از شاخه نادم آن بدرازی^۳
 سائیمطر بود پهنای شکم آن نزدیک به ۹ سائیمطر
 و پیکر آنرا پشته های زبر و درشت بود بزرگی کردم
 چنان مردمان را بشکفت آورده بود که از همه محلها
 دار الخلافه دکنه دکنه بنماشای آن میآمدند
 و برای آنکه نتواند رها شده و مردم را گزند میبردند
 آنرا بزنجیری بسته بودند :

دارا باده کده است نیم فرسنگ بسوی شرقی بناوا
 و ریشلا در اینجا بسیار است و در این دهکده ریشلا
 دهم که درازی همه اندام آن ۷ سائیمطر بود

از تا شکم ۲ سائیمطر و رازی شکم ۳ سائیمطر
 پهنای سر آن ۱۱ سائیمطر و پهنای شکم ۲ سائیمطر :
لوتیان بسوی جنوب مشرق در نیم فرسنگ از کل
 و بسوی مشرق بناوران در یک فرسنگی و از جانب شرق
 جنوبی طهران یک فرسنگ و نیم جای دارد در آنجا پشته
 دارای سوراخهای بسیار که در هر سوراخی که آب بریزند
 کردم بار ریشلا برون میآید و در شبهای ماه تابان
 از سوراخهای خود بیرون میآیند و دیده شده است
 که ریشلا در آنجا برای مردم جشن نموده است :
 بزرگی ریشلا را در این دهکده باین اندازه دیده ام
 از نوک پا های پشپن تا نوک پا های پشپن ۲۵
 سائیمطر پهنای شکم نزدیک به چهار سائیمطر :

لَوْرَا بسیار خوش آب و هواست در کوههای لَوْرَا
 مَارسپاهی دیده میشود که در پس کردن آن باری
 بماتند بتههای بسیار بزرگ دارد در اینجا ریشلای بزرگ
 کجشک کوچکی دیده میشود :

دِهْ دِهْ لَوْرَا و بسیار سرد است در اینجا خُشک
 فراوانست :

۱۰۳ چون از دار الخلافه ناصره بسوی جنوب مشرق
 کردش کنند جانوران زهرناکی دیده میشوند بدین
 گونه اند :

میزن ابوالحسن نغزنی طیب در سال ۱۲۸۰ گوید
 نغز در پنج فرسنگم مِبراه نغزش میباشدهوی
 آنجا گرم و خشک و کم بَرزه و آب است نزد بکته مراد

دور از نغز دُجائی است که از اقلعه خرابه میگویند
 این قلعه از ویرانههای قدیم است در اینجا باندازه گرد
 فراوانست که چون آب بروی خاک آنجا بریزند از دل خاک
 گردم برون آید و چنانست که شبها در نغز دُجائی
 چراغ افروخت همیشه بروی تخت میخوابند :
 کاشان شهر پست بسیار گرم و خشک و کم بَر جانوران
 زهرناکی که در خود کاشان در نواح آن یافت میشوند
 گردم و مار و ریشلا و هر گونه از زنبور سرخ و مکر
 پشه و زرار بج و سرخک و کنه و هزار پاد و بیست پا و چهل
 پا میباشند :

گردمهای این شهر درشت و پر زهر اند چنانکه در
 تابستان بسیاری از روزها پاشه با از هر خانه گردم

گرفته میشود مخصوص از خانه ها و جا های و پزارنه و کثیف
و هر ساله بسیاری از مردمان از کزیدن کژدم میهرند
پشه درین شهر نیز بسیار و آنست چنانکه مردم بیشمار
تابستان از کزندگانها بسنوهند و چنانکه رشک
بفرمان داشتن یک شهر و اسلین شهر بداشتن
کژدم و پشه معروف میباشد در سال ۱۲۸۲
در گرماهای کاشان نزدیک بدوازده تن را کژدم
زد و در همان هنگام بکشت و بیشتر را بکف پا زده
بود با آنکه هنوز بهار بسیار پان نرسیده و گرمی هوا سخت
نشده و فوت زهرناکی آنها کامل نکشته بود
دیگر برادر سال ۱۲۸۱ خود دیدم که در خزانه کوما کژدم
زده و بزودی بمرد

جوان خیر که بر پاشندم که سحر که برای اردخبر کرد
بدکان تا نواله زفته کژدمی آنرا کزیده در همان ساعت
جان بیداد
باد دارم بر روزگار جوانی که در کاشان بودم در آن
خانه ما کژدم سپاهی پیدا شد که درازی از شاخ
نادم آن هجده ساله بگریختن آن بسیار سخت بود
هر گونه زهر را پانزدین شهر دیده میشود لیکن کزندگان
بکسی نمیرسانند مگر آنکه گاهی میشود که شب هنگام
خواب بکوش مردمان اندر شده و مانده کوش را زخم
میکند چنانکه خاله من چند ماه پیش پنج کزنگار بود
زبور سرخ درین شهر زهرناک نواز دیگر شهر هشت
چنانکه بسیار شد که هنگام کزندگان کشته شد

سرخک در جاهای سرد از توابع کاشان دپد بشود
کنه در اغلای کوسفند و شترخانها بسیار است
و بکفوع از آنها است که در اندام مرغان دیده میشود
رشد در خود کاشان بسیار است :

میرزا عبداللہ فصیحی و سید میرزای قینی در
سال ۱۲۸۶ نوشتند که در سیالک کاشان که بنام
فرنگی شهر در کار راه فیر است قلعه است بزرگ
و پران بی آب و درخت و بسیار کرم و خشک و کثیف
در این قلعه کزدم بی اندازه فراوانست مخصوص در تل
که در همین قلعه است و نشان خاها و جاهای پران
شده در پینه دارد و ما خود دیده و آزموده ایم که
در اینجا سوراخهای بسیار و تریه یکدیگر است که از

که از آب یخچن در آنها کزدم برون میآید گویند
چون نیش یکی از آنها را با مقراضی بچینند و در سوراخ
خود رها کنند آن کزدم کزدم دیگر هرگز خود
برداشته بیرون میآورد : کزدمهای اینجا بچند
رنگ دیده شده اند : سپاه زرد سبز کورنگ
قرمز عقیقی گاهی دیده میشود که این کزدمها برای
مردم جک ش میبکنند : بزرگی کزدمها باندازها
کو تا کون دیده شده است چنانکه کزدمی دیده اند
که بزرگی هر کزدمی از دم آن بد رشتی فنکفی کوچک
بوده و درازی دم تا بک کزدم و نیم : شمار بندها
دم آنها ناهفت دیده شده است :

سوراخهای کزدمها بیک درسیالک دیده میشود

پس و ننگ و بوراب کا ویده شده در زمین اند
 قصر در پنج فرسخی کاشان و از جاهای بسیار خنک
 و خوش آب و هواست: ریشلا در اینجا فراوانست
 از آنجمله ریشلا پیرا دیم که بروی پشت خود میچهای
 زنده بسیار داشت و بزرگی خود آن نزدیک بزرگی
 کجشک بود:

از جابوران زهرناکی که در توابع کاشان پیدا میشوند
 مار است که آنرا مار جعفری میگویند نشانهای آنرا
 در نامه آئینده یاد مینمایم: کونه دیگر از مار است
 که آنرا کور مار خوانند در بخشهای سرد کاشان و
 بسیار آنها و دشمنهای قصر بسیار است:
 ارگ ملک سرخک و درار مج در اینجا بسیار فراوانند

برزک درار مج در اینجا نیز بسیار است:
 مرف در کنار رود مرفی مارهای شکفت بسیار است
 دراز باندازه چند روزه دیده میشوند که بسیار
 برنگ دیگرند و مار سپاه رنگی فلس دارد بده میشود
 که اصفهان شهر است خوش آب و هوا و آباد جابوران
 زهرناک درین شهر کمتر است و در برخی از خانهها
 اینجا سرخک بسیار است مخصوص در زیر فرشها و خانهها
 و بران چارخال و قباب و سیمیرم که از بلوک اصفهان
 درار مج در اینجا بسیار است:

۱۰۴ کرمان بسوی جنوب و مشرق دارالخلافه نام
 است هوایش گرم است غارهای آنجا کهنه است:
 میرزا عبدالرحیم طبیب در ۱۲۸۸ نوشت که درین

گاهی ماردیده میشود لیکن هرگز نشنیده ایم که
 کسی را از گزند خود گشته باشد کمتر دم در خود شهر
 فراوانست و اگر کسی را بگذر گشتند نیست لیکن گاهی
 میشود که مردم را بگذر بکشد: در آخر بار سال ۱۲
 در کاروانسرای مشهور بنام صالح ناظر پیر هشت
 از حیدر علی یازگان هرندی را که زدم با تکش پانز
 زده پس از یک ساعت پنجم آن کودک بمرد: و شبانه
 درین شهر یافت میشود کونه دیگر از کارنگان هشت
 که کارگری زهر آن نزدیک زهر ریشلاست: زنبور
 که درین شهر دیده میشوند بر سه کونه اندکی زنبور
 سرخ بزرگی است که بهنگام فراوانی انکور در شهر
 بزرگانها و دکانهای حلوائی بسیار گردانند: آرامگاه

آنها در سوراخهای دیوار است که دیده شده است
 که زنبور کبیرا بگذر و بکشد: کونه دیگر از زنبور
 است که بزرگی آن پنجم برابر کونه نخستین است این کونه
 از زنبور در دهکدها و باغستانها بسیار است
 در کرمان آنها را زار و میگویند بگوشت و چربی بسیار
 میخورند زهر اینها بیش از است این زنبورها را با زنی
 بنز میمانند و چالاکی آنها مانند بیا است: کونه سیم
 مکمل نکبیر است:

دو کونه از ذرات بچ درین شهر نیز دیده میشوند
 و کوچک بزرگی آن باندازه زنبور و کوچک آن مکر
 بزرگتر و چمن و بد بوست برخی آنها زرد و اندک سیاه
 و سرخ رنگ و با خطوط زرد و برخی دیگر سبز و سرخ

و زرد با نطفه‌های سیاه است :

هزار پانزده می شود پیشه بچو در بر ما شیر

فراوان است :

میرزا عبد الله لشکر نویس در سال ۱۲۸۱ میگوید
ریگان در نزد منزله کرمان در راهی است که از شهر
بسوی بخور میرود این منزل در جانب جنوب مشرق
کرمانست هوای اینجا بسیار گرم و زمینیهای آن ریگستان
کردم جراره بسیار هنراک در اینجا فراوانست گویند
که چون آنها را در میان مجموعه مسرها کنند از کشتند
شدن سردم آنها بروی مجموعه مجموعه خط بردارد
این کزدمها همه رنگ هستند سیاه و زرد و دیگر
رنگها :

در جلگه چرغ که شش منزل بجنوب کرمانست مارها
پیدا میشود که با اندازه دو کره و نیم درازی دارد
و سر آن پهن و نسبت با بدام آن بزرگتر است و رنگ
آنها خاکستریست پس از نیم ساعت از لعل آنها خون از
دندانها و موهای آنکس تراوش میکند و پیش از سه
ساعت بجهان دیگر میرود این گونه مار را کوك ما
مینامند از بسیاری زهرناکی و فراوانی آهسته که
از این منزل هراسانند چون بکنزل از اینجا دور شوند
بکاهش گرد میسرند و در آنجا بدامنه کوهی که هوای
گرمتر از چرغ است همان مارهای پادشاه میگویند
که اندکی دراز تر اند و روی مردمی مردمان آورده
برای آنها جستن نموده و میگزند :

مشهد حاجی آقا در سال ۱۲۸۰ چنان گفت که چهار
متر بنا بوند مانده در بنا بان کمرشانی که بین
آنجا کوبر و شور که زار و هوای آنجا بسیار گرم و آب است
چنانکه در رفته منزل آب بنیست پیش از صبح که مردم بسیار
دیدم که ۳ ساعته طرد رازی داشت و فطر شکم ۱۸
ساعته طرد بود این مردم باندازه نیم رزق چشمت میفود
و هر چه خواستند آنرا با چوب چنان بکشند و
تا آنکه بکمر بخت و پنهان شد :

کنه که در آغل های کوسفند در بن پرهای مرغ
خانگی بسیار است کونه دیگر از کنه است که در شهرها
پیدا میشود کارگری زهر اینگونه از کنه در مردم
بیشتر است چنانکه سه ساعته پس از کزید میشوند

بکشد : تفصیل این جانوران در نامه آید گفته میشود
کونه دیگر از کنه است که در جا های نمناک و در آغل های
کرمان پیدا میشود مخصوصا اگر آنجا را از پیش آب گرفته باشد
بیشتر آب است بسته بدو بچه سپستان در اطراف آن
باندازه مناسب است که مردم از آنجا بسیار میترسند
چنانکه بخواب نمیروند این مارها بسیار در او کشته اند
۱۰۰ چون از طهران بسوی مشرق و شمال و بحر را
روند جانوران زهرناکی که بیشتر اند پیدا میکنند و بسیار
ده ملا : در داشتن سرخک مانند شاهزادست :
شاهزاد در جا های گسسه و ویران و کشف پشته
سرخک (غریب کز) فراوان است :
رباط زعفرانی : در بن منزل کزدم و در بنا بسیار است

سید علی روضه خوان گوید که چون بمشهد رضا میریم
درین منزل کتردم و ریشلانی گرفته در مجموعه نداشتند
و جانور یکدور مجموعه را دویدند تا آنکه ریشلار رسید
سر کتردم را با کازهای خود گرفت چون کتردم خوا
دم خود را بر کردانیده ریشلار را بکزد ریشلار چنان
سراشته شد که دم آن سست شده نتوانست کزندی
بریشلایر ساندانگاه بزودی کتردم را بخورد :

میرزا عبد الرحیم بهمنانی در سال ۱۲۸۲ میگوید در
سه فرسنگی بهمنان بسوی شمال دهی است بنام
شاوران خوش آب و هوا ریشلار در آنجا فراوان میباشد
چنانکه در دو ساعت چهار ریشلار بر من جستن نمود
مشهد رضا بسوی مشرق و شمال طهران است که

و خنکی و سبزه و درختان آنجا با نذاره اعتدال است
جانوران زهرناک مانند مار و کتردم و مار و در آنجا
که اند و کارگری زهر آنها نیز اندکست :

۱۰۴ چون از دار الخلافه بسوی مازندران یعنی شمال
و مشرق روانه شوند و از فیروز کوه بگذرند جانوران
موجوده که در برخی از جاها بسیارند بدینگونه اند :

در منزل زهراب و شیرکان هفت تن که در میان جنگل
اند یک کونیز نمکس بسیار است که مخصوصا سبازان
چنان میکنند که از جای کزیده آنها خون روان میشود
و آنها را بریشان نموده و بشوید میآورند بدانگونه که
فراری میشوند این مکهار العقل مینامند :

ساری و اشرف دو شهرند از شهرهای مازندران

در میان جنگل از آغاز تابستان پشهائی درآیند
 و جای پدا میشود که اندام آنها همانند پشهائیست که
 در همه جا دیده میشوند لیکن جای گزیده آنها با ندام
 نیمه بخود بلکه بزرگ تر برآمده و فرمز میشود و چنان
 خارش میکند که از بسیاری خاریدن شخص بی تاب
 پریشان میشود هنگام فرو شدن آفتاب این پشهائیها
 بی پایان گردآمده و از آنها هر خانه و نشین را فرو میگیرد
 بسیاری لعل و پشه کشور مازندران هنگام تابستان
 مشهور است:

در کشور مازندران گزدم دیده نمیشود: مارها
 نموند در جنگل فراوانند لیکن چنان سست و کجاست
 و بیکزندند که مردم آنها را با دست گرفته هیچگونه از

گزیدن آنها اندیشه ندارند:
 استر اباد و بیابان گرگان هوای این بخش از ایران گرم
 و خشک است این دو جا در بسیار داشتن پشه نیز معروفند
 چنانکه در تابستان از روی جامه مردم مکرر گزیده و
 بشوئیند:

کیلان آب هوا پیش چون مازندران است:
 رشت در شمال و مغرب دارالخلافه است هوا پیش مانند
 مازندران بسیار است هر که همواره بسیار دمارها
 نموند در جنگلهای دیگر جاهای آن بسیارند
 کسی را نکریده و نکشته اند گوشت را مار در آنجا دیده شود
 بزرگ فرمز آجری که شکم آن بسیار کلفت تر از دیگر
 بخشهای دیگر است و برایش پیا کزب میگویند:

هزار پاور نیلاد را آنجا نبردیده میشوند لیکن بیکرند
 زنبور کافر (بفرشته بوزدن گویند) در آن کشور فراوان
 سرخک نبرد کپلان در تخمهای خواب پیدا میشود
 آنجا هفت نامند پشته و یک درنا بستان برشت
 آنرا بستانند مخصوص یک که مردم را چنان بشو
 میاورد که میشوند بخواب رفت این شهر یک معروف
 چنانکه منشأ اصلی آن این شهر است :

۱۰۷ چون از دار الخلافه ناصره بسوی اردبیل آمد
 اسیره یعنی رویشمال روند جانوران دهنراک را بکند
 کونه خواهند یافت :
 جاها بیک درین خط انده بسوی شمال و مغرب دار
 الخلافه میباشد :

عبدالله آباد چهار فرسنگی فروین از سوی طهر است
 کته درین منزلگاه بسیار است :

کیشکین پنج فرسنگ از فروین گذشته است که
 خانهای کهنه بسیار دارد و در آنجا هفتک کاو کو
 بشمار دارند کته فراوان میباشد :

منزلها بیک کته در آنجا فراوانست بدین تفصیل اند:
 داش بولاغ سرحد خا خسته و خلخال فریه بولاغ
 شش فرسنگ پس از آن گروجه دو فرسنگ پس از آن
 زتاب پنج فرسنگ دور از گروجه زنگاره پنج
 فرسنگ پس از آن گراپیم پنج فرسنگ پس از زنگاره :

در همه این منزلها از فراوان بودن کاو کو سفند
 و گاه پتالهای آنها که خانها و کیردا کرد این منزلها را

فرز گرفته است کینه بسیار میباشد چنانکه این جاها
بسیار داشتن کینه مشهورند بخصوص در کویرها و
خانههای کهنه که کوبند در شب چراغ پیفر و زنند از
سقفها و جاها و آرامگاه خود بجنبش آمده کاینرا
که ناز و بانجا بگاه آمده اند میزنند :

نهم چهار فرسنگ دور از اردبیل از سمت شرق
جائی است سرد و در تابستان بسیار خوش هوا و خنک
و حاکی نشین طالع میباشد : سرخ و کینه دختها
کهنه و طولهای آن و هم درد بگر جاها و طالع بسیار
اندکتریم در این مترها دیده نمیشود و مار بکه در این
پیدا میشود بپزند است چه شنبه نشسته است
که کسی زنده و کشته باشد :

بیابان مغان در پیوندگاه رود ارس و رود کزو
نسبت بار دبیل پیشتر سوی شمال دار الخلافه میباشد
هواش گرم و خشک است بگاه پس از بهار هوای آنجا
چنان گرم میشود که ایلات آن ناحیه بجای دیگر ^{چند} میروند
مارهای نموند و مارهای فرزند آنجا بسیار است
چنانکه در زمانند آن :

چون از دار الخلافه ناصره بسوی تبریز گذشت کنند
جانور زهرناک مشهور و ماکوسن با این مترها را چن
خواهند یافت :

میان شهر است کشف و پراکنده و کم آب جانور زهرناک
اینجا جانور کبک که بزرگی آن کمتر از نیمه بالغی دیده شده است
و آنرا مله مینامند زهرناکی آن نزد مردمان اشکارا

آرامگاه آن خاکی کهنه و دیوارهای کهنه باغها و دیگر
جاهاست. **فراوانی** و زهرناکی آن مانده است که هر که
هنگام رسیدن در این منزل از کوبیدن آن فرساست.
خواجہ فیاس **بیج** فرسنگی ميانه از سوی نیریز است در
اینجا نیز مکه فراوانست.
ترکان چای **بیک** فرسنگی خواجہ فیاس و بداشن مکه
مشهور است.
در بیشتر منزلهای راه نیز پکنه نیز فراوانست.
نیز پکنه کوه سفند و سرخک **نجشوی** در خانههای کهنه
و خشک بسیار دیده میشوند دیگر جانورهای زهرناک
مار و کژدم و ریشلا در پیشه **فراوان** نیستند.
۱۰۸ چون از دار الخلافه بسوی مغرب یعنی بجانب کربلا

روان میشوند چاهها و پکنه جانور زهرناک فراوان دارند
سلیمانیه و شهر زوز و بولک آنهاست.
میرزا عیسی خان سر هک کردستانی در سال ۱۲۸۷
میکوید بنای سلیمانیه و شهر زوز بسیار کهنه و ویرانه
است کرمی پیشهها با نذره سخت است که ما نابتنا
هیچکس در اینجا نماند و در کوهها و بیابانهای آنجا
جانوران درنده هیچ دیده نمیشوند هوای این شهر
گرفته و آبهای آنها از کرمی هوای نابستان بسیار
غلظت و کثافت است زمین این کشور رطوبت زار و آباد
انجام مانند باد سام بی اندازه کرم است و هنگام و
رشدن کژدمها و مارها از سوراخهای خود بیرون
می آیند.

دران ناحیه چنان مار و کژدم فراوان است که
 بر زکران هینکام کرمی هوا چون خواهند برای سر
 کشتی کشت خود با بخاروند بروی چهار چوبهایی
 نشسته و میخواهند که با اندازه دوزرع بلندی آنها
 و روی آنها را برای خوابیدن نخته بندی کرده
 و سقف آنها را برای کرمی هوا از علف پوشیده اند
 بسیار کرمی هوا و بادهای آنجا با اندازه است که
 چشمهای بیشتر مردمان آنجا رنجور و نافرمان میکنند
 کژدمهای این ناحیه از کژدمهای کرم باریکتر
 و دم آنها نسبت با ندام کوتاه تر است : مارها این
 بخشهای زاپران درشت و زهرناکی آنها بسیار است
 و هر ساله گروهی از مردم را میکشند : کژدم مار و

و کژدم و بسیاری کرمی هوای تابستان چنان
 مردمان این ناحیه را بگونه می آورد که در تابستان
 هیچکس در آنجا نمماند و از این روی ویران شده است
 با آنکه بناهای دیرین و نشانههای آبادی پیشین
 هنوز در آنجا بسیارند : یک و شش بسیار که
 و پشته خاکی بسیار و است : مارهای سلیمانیه
 چنان کشنده اند که بگویند جانوران آنها را
 میکشند و همین یکی از سببهاست که هینکام کرمی
 هوا اهل آن کشور کله خود را از آن ناحیه گذر نمی دهند
 که انشاها ن بسوی مغرب دارالخلافه و مابل محبوب
 شهرت خوش آب و هوا : از جانوران زهرناک
 اینجا کنه است :

میرزا بن العابد بن طبیب کاشانی در سال ۱۲۸۶
 نوشت که در کرمانشاهان بسیار است چنانکه
 بیشتر کسانی را که میگزید از بی پروائی در خوراکها
 ناسازگار پس از چندی بجهان دیگر میروند.
 آرامگاه آن آغل‌های کوسفند و شراست و همچنین
 در آنجا‌هایی که هنگام دیرین آغل کوسفند و پاش
 خانه بوده اند آنها بیکه درین جای دویم پیدا می‌شوند
 زهر آنها بیشتر و تند تر است. تفصیل نشاغلای
 کز پدگی و دار و کرمی آن در نامه آینده نوشته خواهد
 شد. مار و کژدم و دیگر جانورهای زهرناک
 درین شهر بسیار نیستند و زهر آنها بسیار نیست.
 چون از بیچاره بگریزاند در سار و فندسه فرستند

گدو که در کابل و در خراسان و آباد کنه بسیار است.
 ۱۵۹ چون از طهران بسوی جنوب رفته بخوزستان
 (عربستان) رسید جانوران زهرناک را بدین گونه
 یافتند.

میرزا عبدالحی طیب در سال ۱۲۸۶ نوشت:
 خوزستان بسوی جنوب دارالخلافه اندک مایل
 بمغرب میباشد آب و هوای تابستان این کشور بسیار
 گرم و خشک است و در زمستان بارندگی بسیار است
 در کنار رود شوش و در قول و کرخه که مجریه
 می‌دهد کژدم‌های کشنده بسیار فراوانند مخصوص
 در اهواز دیرینه و تازه و هم در جا‌های دیگر آن
 کهنه که در کنار رود گارن هستند در جنگل صغیر

میان محمدر و اهواز بکار رود گارن کونه از مار دیده
 شده است که همان هنگام که بدن از جای آن خون
 روان میشود و نشانه‌های سخت از زهرناکی آن بگریخته
 شده پدیدار گردد پدید بیشتر مردمان را میکشد :
 شوش درین شهر کونه از طایفه هزار بادیده میشود
 که نزدیک چهل بادارد و فطر آن بیست میلیمتر و
 درازیش ناه ۳ سانتیمتر است این جانور شند رو و
 رنگ آن زرد پیره است گویند هنگام گزیدن میکشد
 ریش را نیز در دشتهای آنجا بسیار است چنانکه دهان
 آنها مانند کاز و بزرگی آنها نایاب اندازه است :
 فطر شکم ۳۵ میلیمتر درازی شکم ۵ سانتیمتر چنانکه
 شکم آنها نزدیک بزرگی تخم مرغ کوچک دیده شده است

ورنگ آنها زرد و شکم بعضی بزرگ بود و باینست است
 و مانند کج خشک جستن نموده و صدا میکنند در
 ناحیه این جانور را در ویش مینامند زیرا که گویند
 بکسی گزند میسرسانند :

بنابر آنچه نوشته شد منشأ اصلی جانوران زهرناک
 کشورهای ایران چون کزدم و هزار باد و زنبورهای
 سرخ و مارهای پیر زهرنجشهای بسیار کرم و خشک
 و گسته و ویرانست چه فراوانی و سختی گزیدن و کشند
 آنها در این بخشها بیشتر است و از همین کشورهای مجاها
 دورتر پراکنده شده اند : مارهای درشت
 پیکر مخصوص شهرهایست که با جنک و مری بارندگی
 بسیار است لیکن زهرناکی چالاک کی آنها درین بخشها

بسیار اندك است: جای کنه دهكدها و شهرها
است که کوسقند و شربسپار باشد زیرا که خوراك آن
از بیکر همین جانوران است و اگر در جاد بکرنزد بدشوند
از آن راه است که بر روزگار اندك پاسبان پیش آن
جایها آرامگاه شتر و کوسقند و ماکان و خرویس
بوده با آنکه از همین گونه جایهای دیگر پر کنند
شده اند: یک و پشه منشا نخستین آن هر جای
که آب و هوای آنجا غلیظ و گرم و تر بود مانند در
رشت و مازندران مخصوص در اصطبلها که سر کین
و نری و گاو و میشکی است و پشه مخصوصاً در
آنجا بیشتر است که خاک آنجا کهنه و با آبهای کنده
و درختهای کشف بود: